

نہاجہ عبدالباری الفاری  
مقالات صحیح الدلائل

نواجه عبد الله النصار  
قضايا صحیح الدلائل  
بمبئی







مقاله بیست و یکم در شرح بعض فوائد اسلامیه	۱۰۱	مقاله بیست و دوم در برخی فوائد و منیازات اسلام	۱۰۲
مقاله بیست و سیم در اینکه کثرت دلیل حقیقت عیسی بود	۱۰۳	مقاله بیست و چهارم در بیان بعض محزات حضرت خدیجه مآب صلوات الله علیها	۱۰۴
مقاله بیست و پنجم در تفسیر برخی اقوال و اذاب و سنن اسلامیه و حشده و تنظیم و پاک و پاکیزگی و غیرها	۱۰۵	مقاله بیست و ششم در تعجب مراسم اسلام	۱۰۶
مقاله بیست و هفتم ایضا در تعداد برخی رسوم سربینه دین مبین	۱۰۷	مقاله بیست و هشتم در حسن حال مردمان دیندار و بد حال بدین و لا مدعیان در هر دو جهان	۱۰۸
مقاله سی و یکم در بعض مواظبت کافیه و ارشادات و اهدیه بعض حکایه ها	۱۰۹	مقاله سی و دوم در بعض نقص حکایه ها که میلازم با آنها اسباب تکلیف است	۱۱۰
مقاله سی و سوم در اذاب محاوره و فوائد متعلقه ناان و بعضی حکایه های عریضه	۱۱۱	مقاله سی و چهارم در بعض مضامین و فوائد و حکم	۱۱۲
مقاله سی و ششم در بعض و صانیای ناعه	۱۱۳	مقاله سی و هفتم در بیان سی فقره حکم ماثوره	۱۱۴
مقاله سی و هشتم در حفظ صحت و برخی فوائد طبعه و دم بعض عادات و رسوم مذمومه	۱۱۵	مقاله سی و نهم در نیک و بد خدم و عبود و عیال و برخی فوائد متعلقه با آنها	۱۱۶
مقاله چهلم متعلق باینها و حکایه	۱۱۷	خاتمه الحاقی حدیث اربعین مروئی از خصال صدوق	۱۱۸
عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَمَّدَان			

شرح نظم مقامات

شرح فهرست مقالات	
مقاله اول در مراقبت بحسن اخلاق و اذایب	مقاله دوم در اعتدال از مصاحبت اشرار و غداران و انچه شهوت غصه است با بخل الهی و اعتدال در دنیا و آخرت
مقاله هشتم در بیان بعضی مکارم اخلاق و دستور العمل طالب علم و اخذ طریقه جلد وسط	مقاله چهارم در بعضی شرائط تعلیم و تعلم و تاکید در التزام صدق و راستی
مقاله نهم در بیان بعضی جواب و سوالها و علاج ذل و ساقط نفس و برخی خجالات فاطله	مقاله ششم در معرفت صنایع قدیم و بیان نو عهد
مقاله هفتم در تواءم و یو یکتا و صفات الوهیت	مقاله هفتم ایشاد در بیان صفات کمال و تعبد و تزیین حشمت و الجلال
مقاله هشتم بیان قدر واجب از علم اصول عقاید	مقاله دهم در بیان کمال در اصول عقاید و کجیه مقام افعال کافیه در وجه مقام تقصیر و اخذ دلیل از اصول
مقاله یازدهم در جواب برخی شبهات که بعضی از همان وارد میشود	مقاله دهم در بیان حال و بعضی عقاید از ائمه و مشایخ و سائیه و بیان احوال علانی که مشایخ و بعضی از ائمه
مقاله بیستم در شرح احوال علمای اهل بیت که در بیان نصن و بعضی امان و خفتان و غیره و در تفسیر اسلام است	مقاله یازدهم در بیان کمال و بعضی عقاید از ائمه و مشایخ و سائیه و بیان احوال علانی که مشایخ و بعضی از ائمه
مقاله بیستم در بیان ثابوی و غالی است	مقاله بیستم در بیان کمال و بعضی عقاید از ائمه و مشایخ و سائیه و بیان احوال علانی که مشایخ و بعضی از ائمه
مقاله بیستم در بیان کمال و بعضی عقاید از ائمه و مشایخ و سائیه و بیان احوال علانی که مشایخ و بعضی از ائمه	مقاله بیستم در بیان کمال و بعضی عقاید از ائمه و مشایخ و سائیه و بیان احوال علانی که مشایخ و بعضی از ائمه

علم رسمی سر زبر قبل است قال نه ازاو کفیتی حاصل نه حال  
 عجبت بعض طایبین بخواندن علم نحو و صرف و منطق بیان زد  
 بعض مقدمات فقه و اصول خود را فارغ تحصیل می پندارند  
 و بدابوا سطره مدخله در معقولات مینمایند اینک در علم کلام  
 غوری کنند و در علم تفسیر و حدیث تعلی از استاد را لازم دانند  
 و اگر کسی از علم و عقیده آنها جو یا شود و آکنه کند و از تفصیل  
 مطاله بنیه و اصول مسلم اسلام بحثی بیان آرد و تحقیق خواهد  
 از ادم علم و بصیرت ممکن است بخلاف ضرورت جوابی بدهند  
 مسلما ترا از نظرات فرقی نکند و برخی اشخاص هم بعض حکامتها  
 و دواینها و فقه و افسانه از مضحکات و غیرها یاد میکنند الا میسر  
 که گاهی جای میگیرند بان مقوله صحبه نانا زاری کرده میکنند و بگفت  
 مرا فی نیز رجوع مینمایند بلکه در میان خنده و گریه تسبیح و رقلوب  
 عوام کنند این یکی از ادبائه و دانستهندان روزگار از علما محققین  
 و فضلا مدققین فیلسوفان و ناموس العصر بخش برای غریب و  
 ترتیب اطفال خود مقالات جنسی ترتیب داده مشتمل بحجاسن اخلاق  
 و ادب و اجالات حقه عقاید امامیه و مضایح و فواید حکیمانانکه  
 معلمین هم انصاف خود را من بعد از مکنت خانها عوض در رس بعض کلامها  
 بیفایده از حکامتها میزد قاضی و موش کریم و توسل و ذره نادر  
 از این مقوله در سه باب اطفال بگویند تا از طفولیت مکارم اخلاق

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَرَدِ بَابِ هَوَشِ وَ ذَكَرَ كَمَا أَنَّ طَالِبَ رِثْقَايَ مَذَارِجَ عَلِيَّامَهْيَا شَدَّ مَحْنِي  
 نَحْوَاهُ كَبُودَ كَدِّ رَايَنَ عَصْرَهَا غَالِبَ مَرْدَمِ رَاهَوَا وَ هَوَسَ مَشْغَلَهُ امُورُ  
 دُنَا غَالِبًا اَزْ تَحْصِيلِ امُورِ دَبْنِهْ وَ مَعَارِفِ بَقِيدِيَهْ بَا زْدَا شْتَهْ  
 وَ دَرْ مَدَارِسْ وَ مَكَاتِبْ خَالَا دَرْسْ بَکَشْتِ اَزْ اَبْنِ مَقُولَهَا کَرْمُشُو  
 نَزْدِکِ اسْتَعْلُومِ عَقْلَهْ وَ اَصُولِ دَبْنِهْ وَ عِلْمِ اخْلَاقِ اَزْ مِيَا نِ مَرْدِ  
 چِهْ کَتِي کِهْ خَالَا تَعْلِيمِ وَ تَعْلَمُ اَنَهَا بَرَايِ اَطْفَالِ دَر اَبْنِ زَمَانِ دَسْمِ اسْتِ  
 بَخَوَانْدَنِ اَنَهَا نَهْ بَرَايِ اَشَانِ دَر اخْلَاقِ ثَمَرِي هَسْتِ وَ نَهْ دَر کَتَنِيدَنِ اَمْرِ  
 دِينِ سَبِيْنِ اَزْ اَنَهَا اَثَرِي مَهْيَا شَدَّ بَلِکَهْ غَالِبِ اَرْدِ سَهْمَا وَ بَجْمَهَا بَا عَضَادِ  
 اخْلَاقِ جَوَانَانِ سَادَهْ لَوْحِ مَسْتَوَانِدِ کِهْ بُوْدَ کِهْ اَطْفَالِ نُوْرِسْ اَزْ اَمْنَاهِي  
 مَلَاهِي وَ عَشْقِ يَارِي وَ لَدَارْدِ وَ اَزْ کَسْبِ کَارِ دُنْيَا وَ اَخْرَجْ بَکْدَارِ دَرْدِ  
 پُکَلِي وَ بَجْنُونِ مَکْبُوْیِ وَ حِکَايَتِ شَرِيْیِ وَ فَرَهَادِ غَبَرِ اَزْ اِنْجَالِهْمَا چِهْ بَرْتَرِ  
 حَوَاهِدْ دَادِ وَ اَزْ مَقَامَاتِ حَرَرِيْیِ بَا بَدِيعِي کِهْ سَرِ اِيَا فَا سَا نِهْ وَ دَرْدِ  
 وَ بِيْ اَصْلِ اسْتِ وَ دَر اَخْتِ اَنَکَرِيْ اسْتِ بَرَايِ خَوَانْدَهْ چِهْ حَاصِلِ خَوَانْدَهْ

وینست سدها و بنای هر پختانها و قراول خانها و قراول معلمانها و  
 مدارس و کوا و ملتی و ترقی دادن بصنائع و احیاء از ارضی و موات  
 کانتین باغات و بنای تلکراف و منظم فرمودن پختانها و محلیه  
 طبع آوردن کشتا حدیث و انتشار دادن سنا و کتب فون اسلامیه  
 در عهد سالفه فتح آنها و مخفی و نایاب بود چندی قصه از مدائن  
 بغداد و زخلفا و ملوک و فتنه همیاد گاه ز نو شهران و طاق  
 مدائن گاه ز نوری و صحر و صنعت فرهاد خیز بطهران و بسا و بنای  
 کنه مات و نامش شود مدائن و بغداد خسر و اسلام بن و حشمت و  
 دانش و ان نظری و دی و بخت خدا داد شاه ملوک زمانه ناصری  
 آنکه کاخ ستم را زینج کند و زینبباد داد دل از شادی و طایفه بیک  
 شاه که دله نکند بداد همی شاد این بنده کین خاک پای اهل بقین  
**محمد بن موسی** صدیق الکتاب تبریزی غفر الله له و لوالدیه  
 که سالها در خدمتین فیلی و صوفی و جمهان و حکیم بخندان حقوق تربیت  
 داشتیم برای تکمیل و طائف خدمت در حضورت بهر رخصت صورت  
 اشرف اقدس اجداد رفیع و الا و لعلهم در وحی فدا طبع و انتشار این  
 نسخه بدیده را که خدمتی با اهل وطن بود و وسیله عرض فدویت و جاگر  
 دانست بحق حضرت اشرف و الا اینتش همیش طاعت از دی است و ممکن  
 نمیش تربیع شریعت احمدی همواره مرقی عموم اهالی و رجالت و  
 مقوی اهل فضل و کمال دین و چه باقی است از بقای و لعلهم ملک

دینیه دزدین آنها کالفتش فی الحجر ثابت و راسخ باشد و اصول دین  
و ایمانات عقاید اسلامیه مرکوز خاطر ایشان گردد پس در این راه  
میمنت اقران که بحمد الله تعالی از توجیه ها چون اعلی حضرت آید شایسته  
صاحبقران مفتح ملوک زمان مایه امن و امان حامی الاسلام و ایمان  
المجاهد فی سبیل الله و لنا صریح الله السلطان بن السلطان بن  
السلطان و الخاقان بن الخاقان الخاقان خلد الله ملک و سلطانه صفیه  
مما لکنا و ارشادک باغ جناز است بطبع این تخت بدیده شریع و اقلام کرد  
سیا این حکم را استدست ملت بدین بعهده دولت شاه زمانه ناصر دین  
ابوالمظفر شاه که دین و دولت الله چنان شگفته که کلمه بافضل فرود  
هداین عهده ها چون روزگار فرخنده که با وجود مسعودشان از اخیر  
همه جایایند و فرامیده باد برای غلام مرغابا و بزایا تشکر این نعمتهای بزرگ  
و شکر کداری غلام و پیاپیان بهر نیان و بیان لازم و واجب اینجا  
در این مدتی سعی و اهتمام امنای حضرت و اولیای دولت شاه حضرت  
مستطاب اجل شرفای و قدر اعظم دایم جل الله العالی که بنیت یاک و  
فطرت حمیده ایشان مقبول خاص و عام است سیرت انا ربیبنا و میراثشما  
با قیامت صالحات که هر بار از این شاهنشاه حججا باقی و یادگار است  
ان بنای مساحد و معابد قد هبت و صبح روضات مظهر و تونین  
و توسیع مشاهد مشرفه منوره و اجرای نماز و قنات بدستار و قالیها  
و حانات پینا و عمارتهای بدیع و قلاع منبوعه و بقاء خیر و عمارت و عمارتها



به تیغ جهان کشای و بچرخ دایه پادشاهی عقیق هر دو  
 هم پادشاه از برای و بچرخ امید که این خدمت در حضرت کیوان مرت  
 موقع قبول یابد و قدر اهل و طر سخن باشد پس خوشبحال کسانی که  
 از این مقالات سودمند فایده بردارند و پند می گیرند و من بعد از طفا  
 خود از این در سبها پاد و دهند الحق مقام نیکه دانی و سخن سخنی جناب  
 مؤلف ادام الله اقباله بالآخره است که این بنده با بیان ناقص خوشتر  
 آن تو اتم کرده اجمالاً قاطبه دانشوران جهان و نگنجه پندان نشان  
 بعقل و دانش و کفایت و کاست و ادعان نموده و سخنان و دانای  
 سخنوران فهمید و سخن نموده لَوْ جِئْتَهُ لَرَأَيْتَ النَّاسَ فِي رَجُلٍ  
 وَالَّذِي فِي سَاعَةٍ وَلَا أَرْضٍ فِي دَارٍ بِمِثْرٍ امرا ایشان از این تالیف خیر  
 خواهی عاقله نموده و منظورشان غرض نفسانی و اظهار فضائل شخصی  
 نیست لهذا از این نشاندن می از جناب ایشان رده شود و یا ذکر منقبت  
 از جناب ایشان بمبارد ایشان است که خود بگوید من آنکه عطار بگوید  
 انظر الى ما قال ولا تنظر

الى من قال

گر نبودی خلق محبوب کثیف و زنبودی خلق هانک و  
 غیر این منطق بی بکشد می در مدحش داد معنی دادی  
 ادام الله اقباله افاضته و اقباله  
 تمام شد تحریر این کتاب مقالات نظامیه بدست قلم میرزا عبد اکبر  
 الشیرازی



روا نمی باشد علم و ادب بمنزله پدر و مادر دانسته اند از علم بی  
ادب و ادب بی علم و زنده مراید و گویی که علم و ادب ندارد پدر  
و مادر و پتیم حقیقی است که بکمال بدبختی در دنیا زیست کند و ایام حیات  
در نهایت یستی بسر آید **لَيْسَ الْيَتِيمُ الَّذِي قَدْ مَاتَ وَالِدُهُ**  
**إِنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ** مایه محبوبت همان سیرت خوش  
است نه تنها صورت دلکش و عهده حسن و جاه طلب است نه تقصیر عیب  
یکی خورد و هر شاعرین گرفت که حسنی ندارد یا از ای کشمکش  
کلی بلکه نه زندان باشد نه بوی حرام است سودای بلبل برای  
بمخود گفت این حکایت کی به پیچید زانکشته بر خود بی  
که عشق من اینوا که رخسار اویت سر و قد و بالای دلجوی اویت  
زین زینت دادن بظاهر بد با وجود بد اخلاق بدان ماند که بپن  
چر بکن لباس پاکیزه و زین بکن پوشا کنند چکمی گفت مرا عجب آید از  
اکس که بندگان با مال بخرد و با خلق خوش بپردازی از دکان مال بخرد  
صد ملک دل بنیم بطن بتوان خرید خوبان در این معامله تقصیر میکنند  
شک حال این نکره و اید و مهر نام در هفت سالگی نزد معلمی ستود  
ادب در ستکار و صاق امین و دین داری مدرس گذاشت چندی نفر دیگر  
نیز با نام همراه و هم مکتب بود او ائیل با آنها هم درس بودم بعد از چند  
ماه چون درس من از آنها نماند پیش اماد و آنها عقب ماندند معلم دید  
اگر از با آنها هم درس باشم معطل می شوم و معلم از سعی من در درس

## مَقَالَتُنَا مَبْدَءُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ رَبَّنَا إِنَّا  
 سَمِعْنَا مَنَادًا يُبَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِكُمْ فَاثْبَاتُوا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا  
 ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّطْ لَنَا أَجْرَ الْآزَارِ وَلَعَلَّكَ بِنَا  
 كَدْرٌ كُنَ شَأْنُ إِسْأَلِنَا وَأَنْتَ أَسَاسُ مَذْنِبِ عِلْمٍ وَأَدَبٍ وَدِينٍ  
 وَكُلِّهِ أَصْلُ تَامِي فَرُوعِ اخْلَاقِ حَسَنَةِ إِنْسَانِيَّةٍ عِلْمٍ وَأَدَبٍ وَكَافِلِ  
 تَمَامِي نَبِيخِيَّتِهِمَا دَوَّجَهَانِيَّةٍ مَلَكَةِ نَبِيخِيَّةٍ دَارِينِ عِلْمٍ وَأَدَبٍ وَدِينٍ  
 عِلْمٌ مُخَصَّصٌ بِالْأَهْرِ كَوْنُهُ مُنَافِعٌ وَمَضْرَآتُ أَكَاهٍ كُنْدِ أَدَبٍ رَاهِ حَسَنِ  
 مَعَاشَرَتِ رَاسِبِنَا يَدِ عِلْمٍ أَدَمِي لِمَقَامِ بَلْبِنَا إِسْنَانِيَّةٍ مِيرَاسِنَا يَدِ  
 بَارِائِشِ شَخْصِيَّةٍ أَفْزَايِدِ جَالِ خَالِ مَرْدِ بَعْلَامِ حَسَنِ مِيكَدِ وَأَنْ حَسَنِ نَبِيخِ  
 أَدَبِ كَلِّ بَذِيرِ عِلْمٍ مَرْدِ رَادِ زَمَانِ أَقْرَانِ سِرَافِزِ كُنْدِ أَدَبِ أَبْوَابِ  
 سِعَادِ تَرَابِ وَمُؤَدِّ بَانَ بَارِ مَبْنَا يَدِ عِلْمٍ كُنْدِ أَدَمِي رَاسِبِ إِثْرِ حَوَائِثِ  
 اِمْتِنَانِ وَبَرِ مَرْدِ أَدَبِ كُنْدِ مَرْدِ بَانَ رَاسِبِ إِثْرِ مَبْدَءِ رَاجِ غَالِبِهِ  
 نَهَادِ أَدَبِ عِلْمٍ يَدِ عِلْمِ نَبْتِ اِطْلَاقِ عَنَوَانِ إِنْسَانِ مَرْدِ غَيْرِ مَرْدِ

داشتند من از اینگونه حالات و اعمال بدانها چون طبعاً بدم میآمد  
 از آنها کار خود میبردیم استماع علم از حجب و حیا و سلوک و آداب من  
 خوشنود بود همیشه بیدرم از من رصا میگرد و تحسین میکرد و من از  
 آن اطفال دیگر در ریاض خلی و در میگردیم و همیشه در صدای آن بود  
 در میگذرانید که مانند مجلس است سماع غایم تا وقتی که من آمدن هری  
 علی داشته باشم و این زحمت می یافتند نشود کار بخائی رسیده از آن  
 آن اطفال قطع الفت و صحبت کردم و علاوه بر درس معلم عالم را در اقوال  
 علماء و حکما از روایات و مضافات ایشان تنوع و مطالعه میکردیم  
 و در وقت امتحان خوب از عهده بر می آمدیم باین جهت نزد پدر و مادر  
 و نزد خویش و اقربا و استادان خود خیلی عزیز و محترم شدیم و همه آنها  
 زبانه ما قضای سن حرمت مرا نگاه میداشتند و خواهرش مرا با مبطل  
 میکرد بد وقت آمدن بخانه هم مشغولیم غالباً مطالعه کتابها و مشق  
 و امکار بعض مسائل بود و ایستاد معلم برای من مثل یک معلم همیشه  
 بطورهای خوش نصایح و مواعظ میکرد من همه را بکوتاهی نمی شنید  
 که هر چه او نزد من تشریح می نمود داشت و برای آنکه نصایح و مواعظ او فراموش  
 نباشد از فوائد و مقالات و بعد از چندین بار خاطر می رسد در این کتاب  
 درج کردم و از صحبتها او که در محال متعدده با من گذشته در اینجا شرح  
 دادم این کتاب که حاوی اصول مسلمة بنده است مقالات نظامی نام نهادم

## مقاله و مجلس اول

و در این کتاب که حاوی اصول مسلمة بنده است مقالات نظامی نام نهادم

خواندن چنگلی را ضعیف بود لهذا دوسال از آنها سوا کرد و بسعی خود تعلیم  
و مهارتی بنافروید و هر چه از او سوال میکردم همه را با کمال میل و اقبال  
جواب میداد و از درس و تعلیم من خسته و کسل نمیشد و بجهت عقب ماندن  
شما اطفال ندرجه کی هوش و ذکاوت بود بلکه حافظه و هوش بعض  
آن اطفال را از خود بیشتر دیدم ولی چون آنها بعضی اخلاق بد داشتند غالباً  
منشغول بازیچه بودند و فکر نمیکردند که پدر و مادر هر سال با این همه  
زحمات را کشیده و نامراتیها و خوابها ما را از این سن و سبب و نیکو  
تریت کرده اند و جمیع مایحتاج ما را بی فکرت خود ما اجابا کرده اند  
مکنت داخل نموده اند چفت است تا بیکار میمانیم و سعی نکنیم و ندانیم که مقصود  
آنها چه بود و ما را برای چه باین مکنت آورده اند و حاصل حبس بود  
در این مکنت و متمایل شدن بر ریاضات و زحمات چیست و غصه اینها  
نداشتند که بعد از گذشتن موقع تعلیم در موقع بیرون آمدن  
از مکنت نزد هسیران خود شرمنا بوده خفیه و خوار و بی همتا  
خواهند ماند پس همیشه کارشان در خفیه و لغو و لعب بازیچه بود و  
غالباً مثل حیوانات بهم دگر در صدد از پیشه قهر و غلبه و مجل و حسد  
بدگویی بودند جمیع خیالاتشان مصر و بر این بود که اطعمه لذیذ بخورند  
و لباسها فاخره بپوشند و بیهوده بکرتفاخر کنند و از هدی بکرتفاخر  
و افزا دروغ و بد خوئی نادیده گرفتند بمردم از اری و تعرض بعض  
ناموس بکران افتخار مینمودند و از دستنام و بد گفتن باینان خوشنود

و حکایتی که موجب عبرت و مقصود حکمت باشد مقام آنها بلندتر از آن است  
 که در آنها خرق و تولد بلکه مقصود ما مذمت آن نظم و ترو و بختان  
 به بودایت که بوالهوسان و ادیبان کدائی برای خود نمائی آنها را ورده  
 زبان نموده و بدان واسطه حلقه خوانان ملت را آسوده و ضایع نمایند  
**سوال** حقوقی که حفظ و رعایت آن مزار سلامت و سعادت انسان است  
 نوعاً چگونه میسر تواند شد که در صواری از خطا چه قسم باید پند داد  
 اما اینها نیز از طبیعتی و حیثی دارند **جواب** همان قدرها که ما  
 احتیاج بدانیم پس باید از بد و صراط خطا هست بدان درجه که ما را  
 مواز بر رعایت حقوق برای نظام کارها و نیکنی خودمان مقرر است در  
 همان نسبت پس این امور نیز بر حسب فطرت روشن و آشکار است و غیر  
 از این هم نتواند بود بعلم اینکه اگر بنده چنان توانا و حکیم بی نیاز است  
 در رعایت و ادیان از دانستن آنکه در میان اینچنین موارد بهتر زبان  
 بیانی رسیده در واقع تنبیه و یادآور است چنانچه اگر طمعاً با آنها  
 محمول و مقطوع و بی انصاف که افلا بنصر و نه چه لازم است چنانچه  
 احتیاج عمومی بر آن بیشتر است که مل تر باشد چنانکه هوای که محتاج  
 هر دوی آنهاست که با و بداند جهان را بر کرده و بدین قیاس است خاک  
 و آتش همه جاف را و در دست کسی بوده در صورتیکه دانستن اطوار  
 حقوق تمدن و لزوم رعایت آنها و تقصیر نیل از بد و خطا از صواب برای  
 زندگانی و حفظ مزار رعیت و نقای سعاد و سلامت نوع ما لازم است

اَوْ خُذْ جَوْشِمَ تَوْفِيقِ ادبِ بی ادب محروم ماند از لطف و  
 عزیز مگر ادب ما را دعوت میکند بمعرفت صنایع و تحصیل رضا  
 و اطاعت و امر و نهادهای و امر میکند بحسن اخلاق و نیکی معاشرت  
 نایب را و برادران خلقتی و وطنی و دینی معاشرت و معاد و خود ما  
 ما اندازه روابط مناسبه با آنان داریم و مکلف بمحفظ آن میباشیم ادب  
 ما را دلالت میکند بر اینکه از صفات دمی اخلاق بد دور گزینیم و  
 حقوق خود و حقوق دیگر را بشناسیم از حد خود نگذریم و حد دیگر را  
 نگاه داریم بِحَمْدِ اللَّهِ اَعْرِفْ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَّعِدْ طَوْرَهُ ادب بزرگوار  
 کوچک نشناساند و مطیع را از مطاع متمیز دهد و ظائف و تکالیف را  
 معین بنماید کوچک را از ادب کوچکی اموزد و بزرگان را اطوار بزرگی  
 یاد دهد ادب از نسبت که شخصی چند بیت موزون از قول شیخ  
 لا یفلحون در تعریف نهاده و ساد که مفسد اخلاق عموم است و مؤخر  
 از اوادبش نامرد یا حکایات حیدر مضحکات لا طائلات از اخوالا  
 و مقالات مجالس بعض سلاطین سلف خلفای ناخلف یاد کرده در مجامع  
 و محافل مجال صحبت کسی نداده متکلم و خده بوده اوقات مردم را بگذر  
 و قاعی که هرگز تصمت فائده و حکمت نیست ضائع کند و ایستای این جو  
 فر و شان کدام مجامعانی او آواره کرده اند بحر اینکه مردم را از کسب کما  
 و تحصیل هنر باز دارند مجال ایشان تخریب داشته اند بی شعر که قصه  
 حکمت و نصیحت و شوق حسن معاشرت و مهربان اخلاق باشد همچنین کند

طالب علم تحصیل ادب است و نادب با ذاب و جانبین که اعراض نفسانی و  
 اخلاق بد را شخص از خود دور کند **سوال** در حفظ حقوق در کدام معاملات  
 و اطوار قولیه و فعلیه میزان مستقیم و مقیاس قیوم چیست که فطرت  
 شمع را روشن سازد و راهنما باشد **جواب** این میزان با خود آدمی است  
 چون هر کس نفس خود را بسپارد و ست میبازد و محبت شمع کوری می  
 آرد پس ما دام شخص خود را از اغراض نفسانی بجز نکرده گفته برادر  
 او با فضاهای شهوت و غضب ختم میشود و اگر چنانچه هر کاری هر  
 معامله که پیش میبرد چیز را بر خود وجهه در باره دیگری میباشد  
 بر این بگذارد که وقوع و صدور آن کار را از کسی دیگر تصور کند و از  
 دیگر هم در حق خویش تصور نماید و مطلقاً مضمان خود را بر این احکم  
 نماید و انداره سبکی و بیک و مقیاس حدود و حقوق لزوم رعایت ندارد  
 دانسته باشد البته ملتفت بحقیقت نیست و نخواهد بود مثلاً تصور  
 نمیکند که آیا در امیاری کسی در حق تو بود که امور متعلق بمال و جان او  
 تو نیست بک میکنند سخن حرکت ناشایسته بگویند و بجانب او زد یا اینکه در  
 غیاب تو بک کوفی نمایند و مغار انسانیت غیبت از تو کنند با نمانی سخی  
 چنین در مقام تو دوست تو هست اما بک و یاد در حق تو ظلم و زیاده است  
 نمایند با خوشنود از این کارها و کردارها توانی داشت یا لقطع روانی  
 بد فعلت آنها که جای خود دارد از تصور اینکه حرکات از ذات لایق  
 طبع منجر خواهد بود پس میزان تعین حقوق و اساس استقامت و استکار

امور است چگونه میشود راه فهمیدن اینگونه اسباب لازم درنگ  
 و نیکی واضح و آشکار نباشد اگر از میان جمعیت بشری که تضاد  
 احتیاج و اعوجاج و عرضها از حال اعتدال و طریقه خارج کرد طفل  
 ساده و ادیرون از آن حلقه تربیت بزرگ کرده باشیم بکجا بجا حق  
 و اطوار که دارهای نیل و بکر و بطور تقابل بر او عرصه کرده و در نظر  
 تحقیق او بسیاریم یقیناً او از روی راستی و مطابق واقع حکم طبع ضار  
 شاج در همه آنها سخن خواهد گفت مثلاً راستی و نامانست را بحسب طریقه  
 تحسن و دروغ و خیانت را تفتیح خواهد کرد که حق خود ما نیز از راه  
 الایسته که بزرگ شده ایم هرگاه او هام و خیالات مغشوشه و مظلوم  
 شخصیه را از درون خود بیرون نمایم و بصیرت طبع و نظریات مظلوم  
 داریم تمامی حقوق و جمله نیکیها و بدیهها را از در کمال سهولت و آسانی  
 مشخص و محدود میتوانیم کرد هر قدر شخص از خود اعراض نکند از  
 که کند و با خلاق و کما فی تخلق شود در کمال این مراتب و مقامات برای  
 او بیشتر دست میدهد و اقتضای فطرت و طبعش را قوی تر میکند  
**در کتاب تفهیم** از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که  
 انخرب من رزق العلم فی السماء فبذلکم ولا فی تخوم الارض  
 فخرج لکم لکن العلم مجبول فی قلوبکم ناد بوا یا ادیب الز و حاشی بنظر  
 در پیچ علم ادب است بخت ادب اکا بهی و خبرت و فائده حصول علم و  
 خبرت و وصول بسلامت سعادت دنیا و آخرت پس اهم مطالب برای



دوست صیقل از زنجیر عیوب و غافل می شود که فرموده اند حب الشیء یعمی  
 یقیم و اگر نفس خود را دشمن دارد همه معاشرت را روشن می بیند لیکن باید  
 تمحص نفسا بت خود را قوت ندهد که برگزیده چشم بصیرت و استدل  
 کودشمن سرخ چشم چالاک تا عبک مرا بمن غما بد **خلاصه**  
 محکم ادب کمال علم و ذات است و علم و ذات روح است علم را باید ادب  
 مقرر و دانست که علم ادب کذا صدا می کند اگر جواب بدهد و الا یزید و می کند  
 حیاء که فرموده اند **اَلْعِلْمُ یُتْقِنُ الْعَمَلَ اِنْ اَجَابَ وَاِلَّا اَرْتَحِلْ** و ذکر  
 اجمال علم بی عمل و ذات بی ادب چندین مرتبه از جهل و نادانی بدتر است  
 و ضرر و صدمه های عالم انسانیت و مدنیت صدمه مرتبه بدتر و دلالت  
 واضح است که دانای عالم ادب طوار ذات و اکاهی خود را بسو استعمال  
 نکارد مگر در وظائف شریقه و امر حق و مدنیت را بان قوه مختل می سازد  
 و بموقع خطر ناک می اندازد **وَلَا یَزِیدُ الظَّالِمِیْنَ اِلَّا خِیَارًا** پس علم  
 بظالمان که او را در غیر موقع خود استعمال می نمایند خسارت و زیان  
 کاری می آفراید و ضرر او بر کسی نوع می رسد **اِذَا فُسِدَ الْعَالَمُ فُسِدَ**  
**الْعَالَمُ** و می بیند که عالم فاسد است عالم فاسد می شود پس باید عالم و  
 مؤدب شد و ذات را در موارد نیک صرف کرد تا برای شخص سعادت  
 داین حاصل گردد

آید دیدن که کس کجای یور      ن ممکن غره در سیرای عرود  
 هر جوانی که میزد بر سپر شنود      نشود سر میکن روز نشود

که بجه حق شناسی است همین است که ادعی آنچه را در حق خود را و او جانر  
 می بیند مانند ازاد و باره انبای جنس خود و گمانند که واسطه برادر را و او در  
 و او جانر ندارد و بعکس آن سران قول و عمل و کردار و گفتار بکار  
 دیگران در باره خود و متعلقا فاش باشد است و سنکین می بیند و وقوع مثل  
 ازاد و حق دیگران چنان خود و چنان دیگر می بیند یعنی چنانکه راضی  
 نمیشود که دیگر یک در حق و یک نفر خود در حق دیگران مباد و نه رضایت  
 که دیگر یک در حق دیگر بکار برد <sup>است</sup> یکی در جمع و یکی در عالم استیج  
 حکم سوال کرد که قطع نظر از حلال و حرام و حسن و قبح شرعی ایا فلان عمل  
 نامستروع و مادخری یا پس چه قبح ذاتی دارد آن عالم فرمود آن عالم را در حق  
 و منسوب است خودت فرم کن اگر قبح ازاد و دیگر <sup>است</sup> انوقت برای تو واضحتر  
 می شود گفتقص این سوال خیلی افعال حاصل کرده است و ملزم میشد  
 ادعی از ذنب و جراحت خود را خطه نصرت بنامید که مستخرج روح خود را نگاه  
 داخل اخذ می کند و انگشت خود را می پدیسد هیچ از آنها دلش با هم نمی اندود  
 که نمیشود اما چون بر دیگر می داند <sup>است</sup> اندک و شقی می بیند اگر دست به چرخ  
 انجیر را تواند خورد و نصرت می باید چنان اخلاق دیگر چون در آنها و کافاته  
 دمل است چون در توانستاران می بخشی و چون در دیگر بنی بر می می  
 و هم چنانکه توانا و میر می نصرت می کنی و از این معذور و از اگر از تو رو می  
 نصرت کرد بخند و نصرت می دهد و است آنست که سید محمد کوکبادی از که  
 او می گفت از این ادیان و حکمت این همان محبت نفس است که شخص یک خود را

عکس بر عکس گشت و شام بخت  
 و ایند افغان ز چین که رفت و نماند  
 این همه بیکد و غیرت است اگر  
 این جهان که ترسبت پر حجت  
 لفظ و معنی او بود شب و روز  
 مگر در او شصت سال کرده نظر  
 هم در پیشین این شبده بسی  
 جلد را چون هم بر اندازی  
 چند ما را هر آنکه ننویسد  
 روز خود میبکند شب بخور

### مقاله و مجلس و غیره

اولین شرط ترقی اجتناب از مصاحبت بدان و استراحت و لازم آمدن بهت  
 دو کاست از کف نشین با صاحبان اخلاق بد با بدان بار کشت  
 همسر لوط خاندان نوشتن که شد سبک اصحاب کف و زنجیر  
 بی نیکان گرفت مردم شد پس کسی که طالب نجات و راست گداز  
 و مائل بر ترقی در دنیا و آخرت باشد باید با مردم مان نیک سیرت  
 ستوده مصلحت و صاحبان اوصاف حمیده و با از باب مکارم اخلاق  
 معاشرت کند و کیفیت سلوک ایشان را با خالق و خلق ملاحظه و  
 پیشه ها خود نماید و عمر خود را ضایع نکند و از استماع حقا  
 گذشتگان بزرگان دین و ملت و شنیدن سرگذشت اهل هر این راه

دل منه بر نعیم و لغت دهر  
 برك دار الفتور است که نیست  
 که نخواهی قوی کند زورت  
 و نخواهی فشار قبر آنجا  
 شربت آرد شیر آب خیره منوش  
 و بقران پناه تات مکر  
 و مده فاجره بقصر کثاکر  
 که با بخیل بنی و فرقان  
 و در سائیر و سید خوانی زند  
 نبود هیچ غیر از بن مرقوم  
 که اگر قریب حق می طای  
 و ربدی کرده بنویس کرای  
 و رت سدار است بیاید خیر  
 کور همگام کورین و سپس  
 نرنگ بهرام کورماند جهان  
 شهر ابران نعمانند با اینج  
 طوس از طوس بازماند نماند  
 مصر فرهاد هنرند که کجاست  
 دجله کوید که من سبی بدیم

و ز حطام زمانه باش نفور  
 که در ساری غرور جای سرور  
 بضعتان نکره باید زور  
 بخور اینجا فیشرده انکور  
 و ز دوف و فی کربز و ورطینو  
 باد آرد همی ز فیق و مجور  
 زایدت از دوست حور و قصور  
 و رتورات بنکری و زبور  
 و ز کیمهای موبد و دکتو  
 بنو که هیچ غیر از بن مسطور  
 بایدت بودن از بد بهادور  
 که خدایت همی است و غفور  
 کذری کن بختگان قبور  
 دخنه طوس و بود و ستاپور  
 نرنگو مرث باز رست از کور  
 ملک ابران و فان کرد بتور  
 آنکه سپار غمر بود بغور  
 کفر فرعون و حشمت کافور  
 مرد هارون و مهد و مصور

بزرگی زایل آید و مصائب صعب و سخت بپندارد و او را چنان گرفتار  
 کند که هیچ عافی چاره و علاج از آن تواند پس سخن را شعبات بسیار است  
 در که هر ناما به تطویل میشود و همین فکرها پس است که فرموده اند  
 عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ الْأَصُولَ وَعَلَيْكُمْ أَنْ تَقْرَعُوا بَعْقِي كَمَا يَسْتَلْقَى الْقَا  
 نِمَاءُ بِشِمَا أَصُولَ زَاوِ بِرَشْمَاست که فروع را بان اصول متفرع سازند  
 وَصِيَّةٌ مَحْضٌ هَبْطٌ هَبْطٌ طَالِبٌ صَحْبٌ دَا سَنُكُو بَانَ وَبَنُكَان وَ  
 در صدمه معاشرت سعادت مندان باشد چه طبع انسان زرداست و  
 آنچه را که از طبع دیگر مکرر بپندارد و کس میکند عَا سِرْ خَا نَقِ  
 تَحْطِ بِصَحْبِهِ فَالطَّيْعُ مَكْتَسِبٌ مِنْ كُلِّ مَحْجُوبٍ کَا لِمَجِّ اخِذَةِ  
 بِمَا تَمْتَرِيهِ كُنْ تَا مِ الْتَيْنِ أَوْ طِبَّائِ الْمَطِيبِ آورده اند که  
 اسکندر در وقتی که جهت فتح ممالک قطع منازل و مسالك میکرد در  
 اصای مغرب بشهر می رسید که هوای آن در صفا از صبا سقتن میکرد  
 و آب از لطافت حال بهره جریست در چشم چشمه جوان میر جیت عرصه  
 آن بازهار بسیار این هم چو فردوس عدن را بسته و اشجار آن با انواع  
 رباعین هم چو خلد برین پراسته سواد او بصفتی چون بپندارند  
 هوای او بمثل چون نسیم جان پرور صبا نموده بخاکت طراوت  
 طوی هوای سرشته در آبش جلالت کوثر بفرمود نادان  
 حوالی بازگاه متعالی فرزندند و با جمعی از خواص و اشراف در نواحی  
 اطراف آن طواف میکرد و از نزاهت بسیار این و نظافت بسیار این

سعادت خوشنود کرد و پوستانه گذارش احوال و افعال ایشان  
 استماع کند و از شنیدن حکایتهای لغو و پادگرفتن افسانه‌های  
 باطل و دروغ که بشهوت و غضب و آثار جوانیت معین و مقوایست  
 بر هر کس خواندن قصه لیلی و خوردن غصه محزون بکار نمیخورد و  
 شنیدن حکایتهای ناجی و مکرمانه و نوز و بون چهره بعقل و تحریر  
 انسانی افسرد انسان باید دل و گوش خود را از اینها محفوظ دارد و قائل  
 شخص غافل باید از کدیده و شنیده خود عبرت گیرد و هرگز در بیکه آغاز  
 میکند بایان و عاقبت آن کار را بجسم بصیرت میدهد بهر آن عمل و رفتار  
 خود را از روگذرانی و بینائی برداشته شاخجی که از آن متولد خواهد  
 شد بر او چشم او در پس از آن اقدام کند و سبک گوید لقمه آن را  
 کهند حکمت از که امونتی گفت از بابینا بایان که تا جای نه بینند پای  
 نه هفتد اگر ادعی در هر کار و کردار دارد و اقدام با آن تا آخر نتایج می  
 ارا تصور کند که نه نامت میبکشد غافل است که اندیشه کید یا نارا  
 کور و کورانه راه زرق و پایان عمل را ملاحظه نمودن در عاقبت کار باعث  
 حدوث محاطات نریک و خوابها و شرکند که ما و نارا را حجتها خواهد  
 بود پس معلوم شد کار بجکت کردن و مسائل اندیشید و گفتار  
 و کردار خود را سنجید از تکالیف نخستین خود سندانست چهل  
 غافل کند کاری که باز از دیشتهانی یک سخن جزئی و کار بسیار  
 کوچکی که ناممل و نسیجیده گفته و کرده اند پس میشود بهر شخص بسیار

باید بگویم تا در مرتبه کمالات و صعود مرتبه سعادات بسعی و همت  
 خود بفرماید که فرموده اند هر کس در دنیا و پناه هم بر آید و در امر و در  
 بقدر آنچه به حسن و کمال و تجربه و علم خود بفرماید بعبود است خداوند  
 فرموده و من ثوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا **فصل** در باید  
 شخص حرا را که از آنچه قوه تمهویه و غضبیه او را زیاد میکند  
 چشم خود را از دیدن آنچه غضب و شهوت را به هیجان می آورد باز  
 دارد و گوشت خود را از شنیدن این قبیل مسموعات نگاه دارد و  
 دل خود را از ضبط آنها حفظ کند و بان خود را از تصورات و تجلیات  
 دل خود را مستغول سازد و این دو قوه را برای هلاک نفس انفسا  
 مثل شیر درنده و سگ دوانند و اسب هر گشتی تصور کند بهین که بکند  
 آنها را است کرد و که که زبهار آنها را داشت دیگر رهایی نمیتواند  
 دست آنها را نون پیماید و بعد از آن ندامت سودی نمیدهد پس  
 شخص عاقل خود را باید موقت و سبک بدارد یعنی با اسباب مہجر  
 شهوت و غضب عقل خود را که بکند و زود از جاد و زود و بکار  
 سبک اندام نماید چنانچه بسا مردمان دیده میشود نارنجش خرم  
 از حقوق چندین ساله قرائت و دوستی بیکار چشم پوشیده و  
 بخلاف انصاف رفتار کرده و در زمان مهر و همراه تصور حقوق  
 کنند و اینکه غافل میشود و اسلاف شیوه عاقلان است  
 کند همچنان بازه کن که کرد و کن شوکر کرده دشمنان بهم توانیست

میبود تاگاه بمقابر ایشان رسید بدید کوری نوشتند و پس  
 صاحبش یکسال بود و بدید کوری نوشتند که عمرش پنجاه سال بود و چند  
 احتیاط نمود و عمر هیچ یک بدید که این سید از آن حال در جبریت فدا گفت  
 چنان گمان بردم که در چنین آب و هوا تغییر و فساد صورت نمیداد و خود  
 در این شهر عمر مردم کوتاه تر است بفرستاد تا اعیان و مشاهیر شهر را  
 حاضر کرد و اندک از آن بزرگان معنی پرسید ایشان بگذاشتند که بشناود و دعا  
 جواب دادند که عمر پیش ما نمقدار است که در مجالست علماء و حکماء و  
 محاورت ادباء و ظرف دیر بردند و هر آنچه در سخن اینها مآثر و فواید  
 از اصایع شمرند و در محل اعتبار بنهاوردند پس هر که از ما درگذرد  
 آن مقلدان زمان را حبا کنند و بفرمایند او نویسد اسکند را بغایت آن  
 سخن بکنند بده آمد و بگذاشت آن حکماء زمان و طرفای جهان را جمع کرد  
 و پیوسته با ایشان صحبت داشت در همه عمر اردی با تو بودم  
 هنر حاصل عمر اندکست باقی ایام هیچ پس شخص بپوسته نماند  
 مراقب احوال و متوجه اعمال و افعال خود باشد و بداند که با کدام نشینست  
 و با کدام کس قرین چنانچه در حفظ صحت جسم از مطعوم و مشروب به ضرر  
 و چیزهای مفسد و بد پر هیز و اجتناب لازم است در حفظ صحت نفس  
 نیز مراقبت شرط است تا کار خلاف ادمیت و منافی مقتضای حسن احوال  
 از او سر نرزد و امر ناپسند از او برورد نکند و آن سعی و جهد در حفظ  
 مراتب کمال روز بروز نفس او صفای تازه حاصل نماید و شخص سالک



از برای خود ز یکی و فطانت شمارد که سخنان الهیانی در دم آنها گفته  
 چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان  
 دل متورکن با نوار جلی چند باشی کاسه لبس نو علی  
 و چون خواهی در طبابت نفوس و از و اح ناقص و گمراه نباشی باید بجای  
 و مبطرا احتیاد عمامی و ظاهر و باطن را در دست داشته باشی پس  
 در عقوبات بعضی تعصب و تقلید بربك طریقه خاچه اقصان نمایی  
 متکلم صرف باشی که بغیر از بحث و جدل و فراش بشمیه و وسوسه  
 چنین به بدست بناری چنانکه در وصف آنها گفته اند پای  
 استدلالبان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود و  
 حکمی محض و طسفی باشی که شریعت را محمل و دین را ضایع گذارد  
 و نعم ما قبل کاف کفر ای دل بحق المعرفه خوشترم ابد ز نای فلسفه  
 و نرید و صوفی و قلند و باستی که بدعوای به کواه مردم را گمراه و خوی  
 ماستباه اندازی **نظم** زین جامه صدر نک سکه پوشی به زین  
 قوم فرومایه فراموشی به زین صحبت نامموم و بیجاصلان تنهایی  
 کوسه و خاموشی به پس طالب علم دین را زمست جمیع قوای نفسانی را  
 اولاً تابع عقل نماید و لشکر عقل را که سلطان و رئیس و مدبر و روح  
 و بدلت همیشه قوت دهد و جنود حمل را شکند و عقل خود را زین  
 میداند که ضعیف است تابع عقل قوی معصوم و مطیع عقل کل را نماید  
 و بطریق اذیت و شیوه تسلیم و طاعت از صاحب برتری خارج شود

## مقاله مجلس سیم

علم اخلاق طب روحانیت که متناهیست به طب جسمانی و قانون کلی در  
 معالجه امراض جسمانیه آن است که ابتدا تشخیص مرض داده شود و  
 جنس آن شناخته کرد و بعد تحقیق از سبب حدوث آن مرض شود  
 یک شخص در صدد معالجه آن بر آید و کسی که در صدد معالجه روح و  
 نفس و در ستون تحصیل طب روحانیت باید طالب کسب علوم باطنیه  
 عقلیه و علوم ظاهریه شرعیه کرد و نه از آن کسانی باشد که اقتصار  
 میکنند بر ظواهر آیات و اخبار و جامد میشوند در ترجمه احادیث و  
 آثار و انحقاق قرآن و سنت به خبرند وارد قایق و بواطن حکم کابو  
 روایت صرف نظر نمایند و نه با خودشان را مسلم و صاحب نظر و مجتهد  
 از نامحیی و معقول و احمق و کافر مینمایند بدون اینکه در کلام ایشان  
 غور نمایند و مقصود مرام ایشان را ندانند و مصداق ملکد توانیما  
 لم یحطوا بعلمی و لکنا بآئمتهم تاویل و نه از استخاصی باشد که غیر خود را صاحب  
 علوم عقلیه نموده بفضول توانیان خود را از آنچه کد و دهر چرخ عقول  
 فاصره امثال خودشان را دلیل و میزان نمایند و حال آنکه اخلاق و عقول  
 خودشان را بادیگران واضح و عیان نمیشند باعتماد قواعد اصول نا  
 امقول آیات و اخبار را از ظواهر خود صرف نموده احکام شرع او را  
 محو و قلب خود را از تفکر و تتبع در آیات و اخبار دور سازد و علمای  
 شریعت را مذمت نماید و ایشان را بنادانی وجهها کسبیت دهد و آنها را

## مقاله مجلس چهارم

عزیز بن تعلیم و تعلم شرا بطو ادا مخصوص دارد طالب علم باید  
از اینها عقلت نکند اولی احترام است بر وی شهوات نفسانی و پر  
از اقبال نامبر تر اهل دنیا و مصاحبت که باب هوس و هوا که هر طوطی و لعب  
و کد و اندن در دنیا مشاغل باطله مکرری و لذتی ندارند پس چنانکه  
کوری چشم طاهر از شعاع و نور خورشید محرومی میباید و در هم چنین  
دیدن باطن نیز که بتیابعت هوس و هوا و مصاحبت اهل دنیا مبتلا گردید  
از استغناء نوار قدسیه که محل افاضه علوم است یقیناً بی نصیب میماند  
اَوْ مِنْ كَازِمْتَا كَاجِبِنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ  
مَشَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا تَابًا طلب علم از روی اغراض  
باطله ناستد ماستد رسیدن بمال و منال و مضارعت بر اقربان و  
امثال بلکه عرض تحصیل بشرف و سعادت و فتنها و قوتی است  
بهیبت و یقنی عالم انسانیت و مرتبه بالا برای تقرب بخدا و تحصیل  
بصیرت و زین و بکمل عقل و تحصیل یقین ثالثاً باید طالب علم آنچه را  
که فهمیده و فواید است از او عمل کند که هر کس بعلم خود عمل  
نکرد آنچه را دانسته فراموش میکند و بحال او تمرین دهد و با عاقل  
خود را از اخلاق زده بده و اوصاف ذمیمه پاک کند زیرا که ما ذام لوح  
نفس از نقوش باطله پال نشود از انوار علوم بر او نشاند و تا انبیه دل از زند  
کرد و صفات خدشته بر داخته نکرد صورت و عیبه در آن عکس کرد

و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست  
و اینها از اینهاست

اقتباس کند و عقل خود را در تار یکپارچه جا از اثر چراغ شریعت روان  
 سازد و اینده دل و نفس خود را بار یا صفت قابل قبول صورت علیه لائق  
 تجلی اوار قدسیته سازد تا نقوش و صور علوم شریعت و انواع معارف  
 و حقیقت در ذهن او جلوه بنماید و **ظن** چنانکه در گفته بردان  
 پیمبر زن و یکی کاخ قرآن و خبر نبوت متناهیست هوس نزاران  
 اخبار بین باشد که قواعد اصولیه عقلیه و نقلیه و اجتماعات طبقه  
 را المقات نکند و نه از آن اصولیین که در استنباط احکام شریعت  
 قواعد اهل سنت را کنار برد و آراء ظنون و اجتهاد خود را در مقابل نص  
 حجت داند و مطلقا به طریقه در ترجم احکام اعتبار نماید و دنیا و آخرت  
 خود را ضایع کند و در متون اخبار و آیات دلالت الفاظ و عبارات  
 آن و در راه احتمالات باز نماید که از کثرت شکوک و شبهات در مقام  
 دلالت علیراز اجتهاد نماید و در ذریع بر اصل نتواند و آنها را که کسب  
 تماما و لسانای علمای محققین است چنانکه مرجوم مغفورا آلوده و زای  
 علیه الرحمه در ذایل غرایح السعاده مفصلتر و واضحتر از این بیان  
 کرده و در معنی سننه قال تعالی فشرعنا للذين يستمعون القول  
 فيتبعون احسنه وقال على عليه السلام انظر الى ما قال ولا تنظر الى  
 من قال پس مطلب صحیح و تحقیق اینها کلام هر کس بدست آید که  
 موافق فرموده معصوم باشد مؤمن نابدا و را بسمع قبول بشود  
 گویند هر کس باشد

مکتوبات حاجی بود بامیر تسلیم کرد بامیر بدقت و احتیاط و راضی بودند  
 شد چون بتبریز رسید بحضور سلطان رفت سلطان باو تفقد بسیار نمود  
 از پنج راه پرسید گفت در این مسافت بعد از طول مسافت ملول گشته  
 خواهی بود بامیر حسین چون اشتباها سلطان بقوت را مکتوبات حاجی رسید  
 بود جواب داد گذشته را در راه مصیبت بود که در هر منزل ما مشغول بودیم  
 و انجمن از طول مسافت ملالت میبرد امون خاطر مرزاه یافت سلطان از  
 حقیقت حال سوال نمود بامیر گفت حضرت سلطان مصیبت مکتوبات حاجی  
 برای شما که میفرستایین راه هر وقت اندک ملائمت رخ میسر شود و حوائج  
 آن مشغول بیکر دم پادشاه از وفور استیاق فرمود مگر و نداجا لا کلیتا  
 ما ورنه بامیر حسین کس فرستاد آن محله را آوردند بامیر گفت که سلطان  
 نقد بهم نمود چون گشوده معلوم شد که فواید مکی بوده بامیر حسین بگفت  
 از آن گذشته و در عرض راه مطلقا مطالعه حاجی برای او اتفاق افتاد  
 مدینو اسطه بامیر حسین خیلی منفعل و شرمناک شده و بر دستان  
 و شومدگان خوار و بی اعتبار گردید و از اندر جبهه عزت و اعتبار افتاد  
 راستی کن که راستان نیستند در جهان راستان قوی هستند  
 تمام تر قیام در صند و راستی است نیست که خداوند کو نوا مع الصادقین  
 فرموده در پیشرفت امور دنیا و آخرت طبع از صدای حیل نیست بجز  
 راستی هر چه باشد خطاست المرء فی طی اسبابه لانی طبعه لایه مرء  
 و مرء المکی در صند قول و وفا بوعده است المؤمنون عیدیه و طیم

نفس دارد در حدیث است علم در ایمان نیست تمام اول شود و در  
زمین نیست تا بسوی تمام بیرون آید مخلوق شود با خلایق و خایه با علم بر  
سیم ظاهر شود و مکتوف گردد

نظم  
نه همین لباس عنایت نشان آید  
چو اینا نفس دیوار و مینا آید  
چو اینا خرد دارد ز نشان آید  
که همان سخن بگوید باز آید  
هم عمر زنده باشی توان آید  
بد را می نامد یعنی طراز آید  
هم آدمی تسکین بیان آید

و ظالم علم و کمال با بد صفت و راستی ز اشعاع خود سازد و بداند که در وع  
کوته باعث سوائی و افعال و باز ماندن از مقاصد عالیه از اعتراف  
و کمال است در کمال حجب الیسیر مسطور است که سلطان احسن

میرزای باقر که یاد شاه جرایان و رابلیس با بود با هم حسن ابوری  
ز ابابلیج یکی نزد سلطان یعقوب میرزا یادشاه اذریاجان و عراقی  
سوغا دینا و هدا بای بیتما را با او همراه نموده مقرر کرد چند جلد کاتب  
از کاتبان خاص برای سلطان یعقوب دادند از جمله کاتبان خاص فرمود  
در آنوقت تاره و در نظر سلطان یعقوب مرعوب بود و قتی که ملا عبد الکیم کاتب  
کتابها را با هم حسن تسلیم نمود سهواً فو حات مکی را که در رحم و حلد تبه

اعتقاد و توحید مانده باد شیطان و کسواس شیطان فی مابین این دو چیز کفر  
از حیران را بیجغیر علیه السلام که ترجمه نقل میشود مردی بخداست  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدن عرض کرد یا رسول الله  
بدست یکمین منافق شده کم یکس انحصرت فرمود و الله مانتی نندار  
مناقصه بودی نزد من عیالمندان من اخذ علم مانی چیزی را بر سر  
انداخته گمان میکنم عدو خاطر سو تو آمده پس گفت کدام کفر خلق  
کرده است ترا پس تو گفته خدا مرا خلق کرده پس او گفته خدا را که خلق  
کرده است پس آن مرد گفت بلی یا آن کسی که ترا با حق معیوت کرده هر آنکه چنین  
قسم بوده است پس حضرت فرمود بدستیکه شیطان بسوی تیرا آمده  
قل اعمال پس قوی قاهر نیستد بر شما پس از این وجه آمده است تا شما را  
لحیرت بدهد پس و قبح که چنین باشد هر یکی از شما ناپاک خدا را ناپاک کند  
و متذکر محادی کعبه باشد و غیر عرض میفرماید قال کتب رجل  
الی ابی جعفر علیه السلام بشکوا الیه لکما یحظر علی الیه فاجابه فی بعض  
کلامه ان الله عز وجل ان شاء تبثک فلا یجعل لایلیس علیک طویلاً  
قد سکی قوم الی البقی صلی الله علیه و آله لکما یعرض لهم لان یسکون  
بهم الی یح او یقطعوا احس الیهم من ان ینکلوا به فقال رسول الله  
صلی الله علیه و آله اتحدون ذلک فقالوا نعم فقال والذي فی  
بینه ان ذلک لصریح الایمان فاذا وجدتموه فقولوا امنا بالله و  
رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله انشأ و لکم عبارت در بعض

در و عکوفی خلاف مروت نامردی است مقاله و مجلس نجیب  
 روز معلم خود گفت بعضی حرفها بدین من میسر شد خواب آنها را عیا  
 عکین و متعجب مبتوم معلم گفت هر چه بدست میسر شده روزه او  
 من میسر اگر توانستم خواب موافق میسر هم که عقلت قبول میکند و الا  
 از من استاد ترا علم در اسوله است و در ولایت یکم خجلی هست از نام  
 است سوال کرد و خواب شبانی شنیدین بعد از آن آنچه بخاطر میسر شد  
 آن استاد بیک نام میسر شد و او بیدار رفته خواب میسر شد من  
 غم خواب سوال حین در این مختصر نقل میکند اما اگر اطفال  
 دیگر وقتی بعقل و شعور بیایند و بدانند که آنها را میکنند برآورد  
 میبود و در گذاردن ناورده اند آنها را از این سوال است آنچه میسر شد  
 کردند و فائده ببرد و صاحب معرفت شود سوال گاهی بعضی افکار خج  
 و خوش رای من رو میدهند که آنها را خوش خال میباشم مثل خوابها  
 خوش و گاه مثل خوابهای بد افکار باطله بدین من میسر شد که قلم از آنها  
 شادی است چلی از آن افکار و پشیمان و نگران میباشم اما آن فکر که باطل  
 بدین و اعتقاد من ضرر دارد و با فکر معصیت و گناه در آخرت عذاب  
 میشود نه خواب غلام و من مثل غلام خارج از خانه خارج نمائند  
 زین و بیک صورتان بدین میباید و ما دام که قلب است ما را راضی  
 نشود و شخص از آن افکار بد و معاصی منجر و متاثری کرد در ضرر حال  
 و نمیکند ولی آنها را باطله بنا بر توجیه و اعتقاد کند که هر قدر



باشد از آن وساوس و اوهام از آن عسل نفرت میکند و در همه مقامات  
ضعف نفس مانع از اقدامات نفس می تواند بستود و شخص به جهت محض  
و وساوس و توهم نا هر چیزی در قلبش دم می کند و لازمیه این ضعف نفس  
کاره جوئے را موقوفه و ترسید از اقدام بکارهای بزرگ و ترس از با  
حوادث و محال و بی جنبه میباشد مثلاً بعضی هستند محض بر او هم  
شب آنها را نمی بیند بجای تامل بروی و بعضی بر صد آرعد و روت باشد  
مصطرز میشود و میسر شد علاج هم آنها قوی کردن قلب است با اقدام  
عدم اعتنا با اوهام پس آنرا بفرمایید مراقب شد که نفس با وساوس و  
اوهام ضعیف نشود و قلب قوت و طمانینه بهم رساند و الا ضعف  
قلب بالاخره باعث صدمه شخص میشود چنانکه شخص ربهما را برین  
عادت گرفته و قلندر انعام قوی کرده بالا ای ربهما را برین و نکران  
میتواند حرکت کند و شخص ضعیف القلب را بالا ای دیوار مرتفع اگر چه  
بپست ذرع هم عرض داشته باشد با شکم بجهت علیه اوهام نمیتواند سرعت  
حرکت کند بلکه آنرا در غلج زنده از رنار میماند و در کار در استلا  
شخص ضعیف القلب نمیتواند راه رود و عواص قوی در با بقوت قلب میرود  
پس بفرمایید چون شرط در این جمیع سعادت ها توکل و قوت قلب میباشد و در فهم  
او در این است با تقویت قلب سعی کن و در این بقیق کردی بقیق را ناشک ضایع  
مکرر از آن فرمودند لا تسفین البقیق بالشک انداعی بقیق را اندا شد  
شکست و وساوس و اوها بفرمایید را بقلب راه مده که تخلفات نفس را بر

خیالات و خواطر است که کراهت عدم رضا یا نهادهای لیل کمال ایمان  
 نباشد و بدانکه آنچه بقلب ظهور میکند و از خاطر میگویند و خاطر  
 چند قسم است یکی بخافی است و او خیالاتیست که در آنها مصلحت و  
 قربت و وصای خدا نباشد و یکی همتانیت و افکار نیست که برای  
 نفس در آنها حظی و لذتی هست و یکی شیطانی و او خیالاتیست فاسد  
 که شخص را براه کج و مخالفت حق دعوت میکند که او را وسواس میگویند  
 که مداوم قلب از آنها باز می شود و شخص با آنها عمل و تبعیت نکند  
 ضرر بحال شخص ندارد خیالاتیست باطل میاید و میرود و عمل آنهاست  
 خداوند عالم در قرآن مجید میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا  
 خطوات الشیطان ومن یبغ حطوات الشیطان فانه باهر الحثا  
 و المنکر یل اعتنا و دل دادن باین خیالات قلب انسان را ضعیف و بضر  
 میکند که شخص غالباً بسبب غلبه او همام مضطرب و مکران و جمران  
 میباشد و نفس متعصب و هم مضطرب میشود اگر چه در یقین و تصور  
 نیست که مثل اضطراب تشویش و ارجوایدن و قبرستان و نهانانند  
 شب در پنجهان با مرده با وجود یقین اینکه مرده زنده نمیشود و او ضرر  
 نمیرساند ولی ضعف نفس او را مضطرب می نماید و چنانچه مثلاً غسل  
 با کبره در برابر او باشد به عینیت که عینیت صفا که همتا عساکر الخیرند  
 تشبیه کد و برنج صفا و میاید و شما را که طبع از آنها منتظر باشد و  
 یقین اینکه غسل به عینیت و از آن لایتنها پاکست نفسی که ضعیف

ندیده بود بخت کشتی نیاز موده ضعف نفس بر او غلبه کرده کمر بر و  
 زاری آغاز نموده گریه بر اندامش افتاده چنانکه ملاطفت کردند ادم بنیاد  
 ملک را عشر از موضعش جدا کرد و جاره ندانستند حکمی در آن کشتی بود  
 گفت اگر فرمائی من او را خاموش کنم یا دشاه گفت غایت لطف ناست حکم  
 فرمود تا غلام را بدربار انداختند باری چند غوطه خورد پس موبن  
 مکر منند و سوی کشتی آوردند غلام بهره و دست در سال کشتی او بخت  
 چون برآمد بگوشت نشست و قرار یافت ملک را تا در هر حکم بیایند

### مقاله و مجلس ششم

سؤال بجد لیل وجود خدا و امر بنده لا رست و از کجا بدانیم دروغ  
 خدا هست و این شبهه وجود بخود قائم نیستند **جواب** می دانیم که ما  
 در این عالم نبودیم و بدین زمان و ما در آن و خویشا ما هم هیچکس در این عالم  
 نبودند اینها را ما این دقایق حکم ناکند در قطر نشان مفسور و مشهور است  
 البته باین عالم کسی آورد خودشان خود تیان را ساختند و بنا فرموده و  
 امثال خودشان هم که در غر و موجود بودن بعد از عدم با ایشان نظیر  
 بود بدانها را ساختند و از عدم وجود بناورده که آنها را مثل آنها آفرید  
 هکذا چنانکه می بینیم آنها نیز وقتی در دنیا نبوده اند بعد از وجود آمده  
 اند کسیکه اینها را ساختند و بعد از آنکه نبودند باین حکمهای دقیق دروغ  
 موجود کرده او خداست که شبیه آنها نیست و از جنس و سیخ آنها نیست  
 و خدایا اینها ذاتی و موجود کرده اند از میماید در عالم اخوند زید کس

فضائل نفسانیة و اعظم مراتب مردانگی و انسانیة است و لا زم آن علو  
 همت و صاحب غرور بود که در کارها و هر که بجائی رسید و بمراتبی چند  
 سرافراز شده و از مبتدیان نوع خود تارک گردیده بواسطه این صفت و  
 ولتنگ بود و نظر همت بلند دارد که مردان روزگار از همت بلند  
 بجائی رسیده اند حنا ابی المؤمنین علیه السلام فرمود که کمالی را  
 لا تفرکه العواصف و لا زبله العواصف یعنی مانند کوه داش که او را  
 حرکت نمیدهند بادها و اوجادی رد او را بادهای شگفته از  
 صاحب این صفت هرگز خورایم به نیست و اصغر نمیکند و بام و جریبه  
 و دین به سر فرو نهد و بادها و خیالات بمعنی از ترقی بمقصد  
 عالی ناری مانند و چنانکه کنیم علاج ضعف نفس اینست که بوشی  
 و او را هم بمعنی وجه دلیل شخص اعتنا نکند و مکرر بخلاف اینها اقدام نماید  
 نماید تا کم کم نفس را از آن ضعف و ترس در بسیار در چایخانه ای که  
 مثلا از سبزه دیوارهای ماسکی و تلی و شتری ناری کاهی دم مسکند و از آنکه  
 از آن چیزها که دم دارد مکرر از آنند و ریاضت و عادت دهند بعد از آنکه  
 مکرر بزور آنها که زانند ممکن است که بخود بخود رام شود و دیگر دم  
 نکند مثلا کسی که از تنهاریش تباریکی شب و اهر کند و بنرسد علاج او  
 این است که کم کم بخود جرئت داده بمر قیام باشد مکرر در تباریکی بپوشد  
 تا آن و اهر و ضعف نفس برود و دفع گردد و نفس او قوی شود و رگستان  
 تسخیر سعادت یار شاه با غلام عجمی در کشتی بسته بود غلام هرگز را

انهای روان و بیستاهای دلکش پیدا شده بی آنکه کسی بنا کرده باشد یا دانشا  
 خندید و گفت مگر ترا جنون غار شده چون در عقل کسی کجند که بسای  
 بانی پیدا بد و زیر محال سخن یافته گفتنای بدین مختصر می بایست معقول  
 نیست اصل شدن عالم طلوعی عالم سیفی و خیدن عجاب و غرایب میگرد  
 قدر و صانعی خیر که معقول باشد یا د شاه بدین و سپله میل باسلام کرد  
 و زمره مشایخ داخل کرد بد **سؤال** از این فرمانشات لم خوش شد  
 واضح است اس عالم با ان عطف و حکمت خود بخود موجود و قائم میشود  
 پس هرگز ندیده کرد دانست است پس هرگاه در این زمینه بعضی فرشتگان  
 مفصل بفرمایند که پیشتر از این موجب بصیرت نکردد مانده تشکر و امتنان  
**جواب** غریب ترین چون با فاق نظر کنیم آسمان را بسنی کرد ندیده و زمین را  
 مسطح و خلاق یعنی انواع و اقسام از اقویاء و ضعفاء حتی موجودی که هیچ  
 رفاع که با ان ضعیف و ناتوانی در ایشان مقرر و مقدر کرده و آسمان  
 را بسنی که بگردش زمین را بسپرد و باران را بارانیده زمین را بسپرد و خوشنایا  
 انواع متعاقب در این ولایه ها و کلمه نامیر و نابد که ان مختلفه و در این  
 متفاوت و خواص متعدد که بعضی از ان باعث قوت تر انسان است و بعضی  
 قوت روح و بعضی باعث تبیه و اهوا و غذاها که منافع بسیار از آنها میرد  
 میرسد و خلائی یعنی یاهم منظم و بنظم محکم یاره با هم موافق و مؤالف  
 بجای معاند و مخالف بعضی ضعیف برخی قوی صنفی فقیر صنفی غنی برخی  
 ظالم بعضی جاهل بعضی مکرر برخی ناز و سلطان یاره رعیت که از عالم

که تیره و زندگانی دنیا با نهد در انعام ببرد و خداهاست که نو  
 از خلق و بعد از خلق تغییر و تبدیلی برای او نمیشود عزیز تر از  
 حکمهای حق و صفت های باریک که در خلقت ذرات عالم مسجل است  
 ایام مکش فی صانع حکم صورت بگردانی بی بی که عالم بمنزله خانه است  
 انسان همان عزیزخانه که صاحب خانه جمیع مصالح و مایحتاج و ادا و ادائه  
 جمع کرده از مطاعم و مشارب و ملابس و غذاها و دواها و زینتها  
 کراشه ها و عطرها و اسباب عمارت خرابیها از آهن و هک و کج و کسند  
 چوب و پیر و غیر اینها و آسمان مانند سقف است پوشیده و زمین گن  
 خانه فتاب و ما و ستارگان بمنزله چراغها و فساد پل میباشد شبها برای  
 راحت میباشد و روزها برای تعبش و سیاحتها و تحصیل آسایش از دلها  
 و سما عبقل و فطرت رجوع نمایند بدانند که اینها با این نظم و قرار و حکما  
 پیشتر از خود بخود جمع و فراهم نمیشود چون سخن با بختار سید شما حکایت کرد  
 آورده اند که شاه یکی که بزناد قریب تمام داشت و او را وزیر عاقلی بود که  
 میخواست او را از این بدین باطل بر گرداند و بدین حق خود در آورد و عاقل  
 چنان بود که یکبار روزی بر همان مکان نشا چون وقت ضایع شد  
 و وزیر گفت ملأ در خواست است که فلان محراب یا دساره بهم بگویند که در آن  
 صحرائی بود که هیچ زرع و غار و آب و انبیا نبویا دساره که هیچ  
 انبیا چه حکام نایست و وزیر گفت ای پادشاه آن محراب چنان است که هر که  
 و لکن امری غریب افتد که در آن موضع بناهای قبیع و غارت های عالی

برهنه نباشد و در او آنکه غذای طفل محصور گشته است دندانها را  
 و که که بوی خورده غذا در بکر رساند دندان او گردد و وضع دندانها  
 بین بچه حرکت منعقد شده پس وجود صنایع حکیم بدیهی است و اینهمه  
 دقایق حکم در خلقت آدم و اجزای عالم معین است و اول بن اعتقاد آنکه  
 چنانکه جناب امیر علیه السلام فرموده اول الذین معرفه پس شخص اول  
 باید در معرفت خداوند ساعی و جاهد باشد **سؤال** معرفت خدا  
 فی الجمله بدست آمد و معلوم شد آنکه این مخلوقات را بوجود میارزد و عالم  
 را همیشه راه میرد و میگرداند و نگاه میدارد خداست که ماهی تغییرات  
 خود را تعبیر و تبدیل پیدا نمیکند و همیشه بیک قرار داریم و ثابت لا يزال  
 آیا بچه دلیل او باید یکی باشد **جواب** بزرگتر عالم و خلقت بن آدم  
 چون همیشه در کتب بیک قرار است این وضع و حالت است تا بدید  
 بوحدت او چه فرخاد و پادشاه مقدر باشد در آن مملکت البته اختلاف  
 و نهادهاست ایضا میشود و کاری از عیش و سرور که که اندر یادش  
 در اهل بی نکند قال تعالی لو کان فیها الهة الا الله لفسدنا یعنی هرگاه  
 در زمین و آسمان غیر از خدا الهه دیگر بودی زمین و آسمان فاسد  
 و خراب میشد **پس** آنکه جمیع ملتهای که بخدا و پیغمبرش توابع  
 و عقاب همیشه جهنم قائلند و بکتابهای آسمانی معتقد اند در تمام  
 کتب آنها خلایق را یکی راجع نموده اند پس چون اینهمه پیغمبران که تا حال  
 آمده و از خدا خبر داده و کتاب خدا او کرده اند همه آنها از جانب یک خدا

با آن منتظم پیشود و اساس محکم و مضبوط میباشد اگر چه باین طور  
 بود که اساس عالم فاضل پیشد امور فاسد میگشت پس این ترتیب  
 هرگز خود بخود صورت نمیداد البتّه مقتدر و مدبر لازم دارد خدا  
 بیغم و صلی الله علیه و آله ازین ره بر سپید خدای خود را چگونه  
 ابایر کرد کار به قائل هکتی آن ضعیفه مشغول بودیکه می شستنی  
 دکن از جرج ناز داشت جرج ایستاد و حرکتش عجوز هیچ نکفت تا  
 مشغول نگار خود شد آنحضرت با کلمات فرمود سپید بودیم که این نزد  
 خدا پیش را شناخته است اگر بر سپین عقاید و علمها را که برای مصالح  
 حیوان و انسان خداوند بیاچیزها و خاصیتها داده و چگونه سد کار  
 متعطل ساختن بآن منفعتها چه حیوانات و طیور بعضی کما فی الزمان و مقام  
 خود را میباشند پس خداوند در حق را چگونه خلق کرده که در کجا و حجاز  
 آبهای آنها قرار داده مثلا گریخته و طله و جبار که آن سپید بآن بلند  
 ساق و ستاهنای الفو را باز در پیش بیا رفیع و کهای بالائی او را تو فایمیک  
 از به قایق ناممکن است تو بخود بی ضایع حکم صورت نمید  
 سر در مطر هوشها هر روزه دفتر بیت معرفت کرد کار بسند  
 بنات اخیر قسم قوی خاد به گذاشته آن طلبا لاسیکند و غذای آنها بطفلا  
 تازه از شکم مادر داده چگونه میکنند پستان مادر را تا او است  
 پستان و جلد ترا چگونه بالای پستان امیده بقدر اخیر دهان ترا و منطوق  
 شود و باز کرده در او سوراخها و منفذهای تنگ ناپیدا را آنها نحو



به حاجت خود و دیگران نمایند و همه ممکن و بهتر نیست و الا سدا  
 احتیاج کل نباشد چه فقیر رفع احتیاج حق و دیگران را نمیتواند و بی نیام  
 در کل که رفع احتیاج میشود و کلیه محفوظ میماند و اگر این همه اختیارات  
 طایع و میول و خواهشهای نفسانی و این همه احتیاجات برای عالم حافظ  
 نیست که سدا احتیاج کند نظم عالم بهم بخورد و عیش بی آدم مختل و فساد  
 میگردد پس عالم پاک شخص غنی و بی نیاز و قادر و لازم دارد تا  
 سدا احتیاج کل نماید و عالم و بی آدم را از اضحلال و تمامی نگاه دارد  
 او را واجب الوجود و غنی مطلق میگوئیم که وجود او از غیر نیست و از هر باب  
 بی نیاز است و ممکن است وجود او از غیر و بقای او بسته با بقای غیر نباشد  
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند دلیل چیست که  
 او برای عالم صانع هست پس فرمود اکثر ادله بر نفس خودم است زیرا که  
 نفس خود را چنین یافته ام از این دو امر خالی نیست یا بدین او را خلق کرده باشم  
 در حالتی که موجود بودم این محالست زیرا که ایجاد موجود محال میشود و یا  
 با بدین او را خلق کرده ام در حالتی که معدوم بودم این هم ممکن نیست زیرا  
 که لا شئی و عدم چگونه شئی را خلق میکند پس چون دیدم هر دو مشق و  
 هر دو جنبه فاسد است دانستم که برای من صانع و مدبری هست  
**مقاله مجلس هفتم** افزون بر وحدت نوعیه عالم کون و مکان  
 و بقای نظم آن کائنات که با مرور و فساد و اختلاف بین و سهو و فساد کلی  
 در اشیا ظاهر میشود با هم انطباقات و تغییرات دنیا و تضاد ظاهر و با

خبر داده اند اگر خدای بیکر بود چرا سکوت میکرد که صد و بیست و  
 چهار هزار پیغمبر نزد نبیگان بیاید و کتب آنها بیازند و از احکام  
 خدا خبر دهند و بیک پیغمبری نفرستد پس معلوم میشود بک خدا بیشتر  
 بنوده که همه پیغمبران از جانب او آمده و عالم آفرینش را بسبب نظم و سبق  
 راه برده **جواب** بیکر اگر خدا را در فرض کنیم ارشامی و مسلم بایک  
 مان بیکر به زورش میرسد و غلبه باو میتواند بیکر قوت و قدرتش مان  
 د بیکر به میرسد و نمی تواند باو قاهر و غالب کرد این قسم خدا نمیشود که  
 خدا باند قدرت و قوتش تمام ماسو فائق و قاهر باشد و اگر قوت و  
 قدرتش مان بیکر به میرسد و باو غالب قاهر میشود آن بیکر چه چیزی  
 مثل ماها با صفت عجز و مغلوبه یا این صفتها خدا نمیشود قال تعالی قل  
 اَرَأَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلُ سَرْمَدًا اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مِنْ اِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ  
 يَأْتِيَكُمُ بَيِّنَاتٌ الْاَيَةُ يَخْتِمْ بِكُوبَا بِعَجْبِ كَرَمِ كَخْبَرِ هَيْدِ بَنِ هَرَا خَدَا  
 بکر دانند بر شما شب دائمی بار و قیامت کدام معبود است غیر خدا که بپا  
 بر شمار و شانی را **سوال** و اجابت و ممکن چیست **جواب** بیکر  
 فقیر و حاجتمند است و نبوده بعد موجود شده او را حادث و ممکن گویند  
 و آنکه در همه چیزها غنی است که هرگز احتیاجی بهم نمیشناسد و دفع احتیاج  
 دیگران میکند و با همه تغییرات عالم و کون و فساد و ثبات و دائم و برقرار و  
 و میباشد و الحسنت و شک نیست همه موجودات و اشیاء غنی نیست  
 زیرا که بیستم این چیزها جهت خلقت دارند و محتاجند و خود نمیتوانند

جواب آن فساد است که شمع کون و بوالی ترقی کون است نه فساد  
 مطلق که منافای حکمت و نظم کلیه باشد مثل اجنبه و ذان زخا و اگر در  
 زمین باشند فاسد می شود یعنی هیئت ترکیبیه او بهم می خورد و به  
 بعد کون دیگر بحسب حکمت و مصلحت از اولی بهم می رسد مانند که  
 شاخ و برگ پیدا می کند و عالم نباتی را و ظهور می کند و تخم مرغ که  
 در مرغ می گذارند ظاهر افتاد بهم می رسد یعنی هیئت ترکیبیه او بهم  
 می خورد و ولی بعد از او بهتر بلناس جوانی نکون و ترکیب بهم می رسد  
 هم چنین است غذای انسان و حیوان که نطفه و علقه و مضغه می شود و  
 در همین احوال ظاهر فساد بی ترکیب اولی و در کمال اولی و الاخره  
 نکون علقه بهتر از خالت بدتر او بهم می رسد و این در حقیقت کون حسد  
 است نه فنا و گفت متبارک الله بحسن الخالقین و مقصود ما از فساد بی  
 که از عالم نفی کردیم فساد کلیه است که مستحق کونی و مصلحت نباشد سوا  
 باین حکمت نایذ فوق که خدا در خلقت اشیا بکار برده باینکه خدا دانا و  
 بینا و محیط بر همه اشیا باشد **جواب** بی خدا بسا و داناست که در ظاهر  
 ثلث را یکی حکم و بجز ذان زیر برده ان یا بن خوبی درستی همه احصا  
 تن شما را درستی صحیح فریده اگر دانا و بینا نبود چگونه باین درستی و  
 خوبی می افزود و در این همه ادناها و حیوانها را از وحش و طیور در  
 بر و بحر چگونه مقتدر می گرد و می رساند نظر حاجت مورد تعلم عبث  
 ندین خواهی بزیر محرم تمام حکایت شنیده بودم خداوند هر روز

عناصر آب و آتش و خاک و باد و اختلاف طبایع و اهورا و امر جبر و  
 اختلاف مابین خاصیتها فانی کلی روی نمیدهد که اینک توان یافت  
 که این فلک دوار را حرکتی است و برای گردش لیل و نهار و تبدلات  
 و تغییرات آن مقدری هست که او خود از تغییر و تبدیل مصون است  
 و بدوام و ثبات مقرر و الا با این حوادث و سوانح پیشمار لیل و  
 نهار و روزگار و اختلاف عناصر و تضاد اصول و تراجم احوال مختلفه  
 و از آن غیر مؤلفه همیشه عالم در معرض فنا و ذلک بود و بقیاسا  
 این اختلافات طبایع و امر جبر خلق عالم تغییرات کلیه در عالم بروز میگردد  
 و تمام روز زمین از تقابل آن و آن بائ و خراب میشد و شکل آدم منقطع  
 میگشت و حال آنکه اگر در اعوام و شهر و ماضی ایام و دهور عالم  
 نظمی برقرار است و آسمان و ستارگان بایک نظم همیشه در گردشند  
 و آب و خاک و آتش و باد در اختلاف و اسیرش و هرگز تضادی که باعث  
 اعلام کلی و اضلال کل باشد پیدا نمیکند پس آب تبدیل شد در  
 این جویندیار عکس ماه و عکس انجم برقرار این همان خورشید و ماه  
 است و ذیبت که همتی یافت را که عادی و نمود و این سه فخر را مسا  
 مقام گنیم بنویسند و دادند جو خلقتی که پیش از همه خلقت بود  
 پس سالها آمدند که اینها که از قوندا دی که یک نشان ازین پس  
 سعی مکن و در روزگار که خالی شود از قول لیل و نهار  
 سؤال کین ایچ که مان عالم میگویند عالم کون و فی الا ایا و کلام انشا

از  
نقد

از صفات دانسته و معرفت خداوند فصلی برای مزید بصیرت برکنند  
**جواب** چند فقره در ضمن چند مانند بنمایم **فائدة اول**  
 بدانکه خدا نابذداری جمیع صفات کمالیه شد و مآله الله میگویند مقصود  
 از او ذاتی است که مستجمع جمیع صفا کمال باشد چه هر چه در عالم امکان  
 مشاهده میشود از وجود و حیات و علم و ادراک و وحدت و قدرت و سمع  
 و بصر و غیره از کالات او که معطی تئی فاقد تئی نمیشود یعنی هر کس  
 چیزی عطا کند باید دارای آن چیز باشد و الا نمیتواند عطا نماید **فصل**  
 ذات بافراز هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش سزویم  
 اثباتی فی الافاق و فی انفسهم پس خدا نابذداری جمیع کالات باشد بنا  
 نتواند این کالات را خلق کند و احب الوجود است که وجودش از غیر مستفاد  
 نیست پس لابد قدم و اولی و ثانی و ابدی باشد اول و آخر استثناء تماماً  
 مستثنی با محذور و بقاء او کرد و خود را را بنایه و غایتی نیست نه در اول  
 و نه در آخر و محیط است استثناء هو الاول و الآخر و مراد از صفات بیو  
 اینها است و خدا نابذ از جمیع نواقص منزله و مرامشود چنانچه نباید مرکب  
 باشد که در آن هر مرکب در وجود و بقا محتاج با حواس و هر چه محتاج شد  
 ممکن است و خدا غایب نیست و جاهل نیست و محتاج به جسم نیست و غیر  
 نیست جوهر نیست و الا بمکان محتاج به بد و کفایت که احتیاج از صفات  
 ممکنه از صفات واجب در محل و جهت نیست و الا باز محتاج به جسم و خدا  
 با غیر متصل میشود و محل حوایت نمیشاید و رویت بصر بر او محال است چه

وقت شام دقتاً کهنک برای بوم روزی پرسیانند و بوم بیکر امینور دو  
 بیکر اراد میکند و لیکن بدیده بودم و سطر مر بعد میسند تا بیکر روزی  
 در دهی کار کوهی خاد زده با چند نفر نشسته صحبت میکردیم حواله  
 غروب بود دیدیم که دوتا کجستک بالای تلی میایند و باز پرواز میکنند  
 و بنزد بیکر میایند و باز همان جا بر میگردند بعد از آنکه مکرر رفت و آمد  
 حالت اضطراب از آنها مشاهده شد نگاه کرده دیدیم بوی بالای تل  
 نشسته و اینها دور او پرواز میکنند باز نزد او میایند تا اینکه بحیث  
 دیدیم بوم بیکر از آنها جدا گشت یکدیگر با عجله پرواز کردند و نظای  
 سابق چنگلی دور رفتند که از نظر ماها غایب شد **سوال** پس حالا  
 باید حتی وقایع و قوی باشد **جواب** البته چنین است پس اگر چه سو  
 با عاجز و ضعیف بود یعنی توانست این همه مخلوق بیافریند و متکفل نظام  
 عالم و قادر بر رفع احتیاجات کرد و نمیشوایش این آسمان و زمین و  
 چیزهای غریب و عجیب بیافریند بلکه دو عالم هر چه قدرت و قوت  
 از هر خامشاهده نمائی اثر قوت و قدرت اوست که برای معرفت خود  
 نمونها و مخلوقات خود نشان داده و احد در مقابل قدرت و قدرت را از  
 کمر سرچرخ است برادر طوق اوست و در دل خاکست بر از شوق اوست  
 دور جنبست کش فرمان او حکم فلک غامضه گردان او کنش مکن  
 هر چه را و زندگیت بپس خداوندی و بیدگیت

مقاله و مجلس هشتم سوال

کمال ذات و دست خلاقیت به این صفات که معروف و مقصور و ماست  
 در عالم ذات و نقص است جدا و موحید این کمال است و این کمال مخلوق و اثر است  
 پس علم او قدرت او و مثلاً شبیه به علم و قدرت ما نیست و مقصود ما از انبیا  
 آنها محض بی جهل و عجز است مثلاً میگوئیم عالم است یعنی جاهل نیست قادر است  
 یعنی عاجز نیست ولی هر و کیف که علم و قدرت و سایر صفات و زائده ها که  
 در عالم امکان هستیم عیناً درک نمائیم و نه اشیاء الاثر از مقام ذات و  
 دائره خود احاطه نداشته و نداریم چنانچه امر علیهم السلام میفرماید ائمة یأخذون  
 الادوات انفسهم یعنی ادوات خودشان را بخود میگیرند و دائره خود را  
 نمیشناسند بخاطر و زکند و نیز فرموده و تیسر الاالات الی نظایرها الا ان شاء الله  
 میگردانند نظر خود **تفسیر** اختلاف این صفتها بر حسب مدركات و تعلقات  
 مقامات دارد و با اتحاد آنها در مقام ذات پس در معرفت علم و قدرت و سمع و بصر  
 خداوند هیچیکست و این صفتها نسبت با و مغایر هم نیست بلکه ملاحظه و ملاحظ  
 علم اطلاق میشود و بملاحظه مقدر ذات قدرت و ملاحظه سمع و بصر  
 و ملاحظه مبصرات بصر چنانکه انسانها میگوئیم سمع هست و بصر هست و  
 قوه شامه و ذائقه و لاميله است که آنها در بعضی راجع بادر الاوس و  
 اختلاف اسامی باعتبار متعلقات آنها است مثلاً ادراك قلبی که متعلق  
 باحوال باشد سمع میگوئیم و اگر بالوان و نقوش و مبصرات علامه بگیرد  
 بصر میگوئیم و اگر بر اشیاء و بویها متعلق باشد و اگر بطعومات متعلق  
 باشد از سیرین و شور و تلخ و زهر میگوئیم و اگر بنبوت و لیل و نوحه

با بصر درک شود محذور دانست و او را حد و غایت نیست و خدا متصف  
 نمیشود با نقل و خفت و حرکت و سکون و تجرد و مکان و زمان که محال  
 بالآخر است این جمیع صفات مخلوقات و این صفات را از صفات سلبیه گویند  
**فائدگی** و نیز خداوند را صفت ذاتیه هست و صفت فعلیه صفات  
 داشته صفتهائی است که سلب آنها متعین باشد و با سلبی نمی آید سلب ذات  
 لازم شود مثل وجود و حیات و علم و قدرت و سمیع و بصیر و اذراک که در  
 آنها از ذات هیچ وجهی جزو نیست که آنها عین ذات نیست می توان گفت حتی دلم  
 ایچی علم و لم یعلم قدر و لم یقدر و هکذا و صفات فعلیه ذاتی که سلب  
 آنها از ذات ممکن شود و موجب سلب ذات نکند مثل مرید و راضی و خالق  
 و زاری و وهاب و متکلم که آنها افعال او و محدث میباشند چنانچه می توان  
 گفت لاد و لم یلد و رضی و لم یرض خلق و لم یخلق رزق و لم یرزق و هب  
 و لم یهب تکلم و لم یتکلم **فائدگی** سبب را بداند است که خدا شبیه و نظیر  
 مثل و ضد و مقابل ندارد چنانچه عالم امکان هر چه در ذهن و در خارج  
 متعقل و متصور کرد تماماً مخلوق وضع و اثر او است و واضح است که فعل  
 و اثرش با خودش مثل و ضد و معادل و مقابل نمیتواند بود مالا لئلا رب  
 ربی الا ربی چه نسبت خاک را با عالم پاک و اگر بر یکدیگر خوشبخت  
 داشت آن هم بنده میشد مثل من و تماخیه این صفات کمال را که ماها را  
 میکنیم و بدین ما میاید کمال را و از سنخ و جنس آنها نیست بلکه از آنها بالا  
 تر است چهره هر چه کمال در خارج یا در ذهن متصور است تماماً مخلوق و اثر



ظاهر کرد و حکمت خداوند علامه کفریه است بر این که عالم را با هم دمکر  
 مرت کرده و آشپاورد با اینسان جاری کند با همه اینها رشتن مو باز درین  
 قدرت خود را دستگیر بخواند و اراده کند بحری می نماید فعال خود را  
 باطل توفیق نکرد که و خود را از ملک خود معزول ندانست و ملئکد و اولیاء و  
 سایر مردم در مقابل قدرت و قوتی و قدرتمند دارد که بملکون که لا نفس لهم  
 ولا شعاع ولا یملکون موتا ولا حیوة ولا نسورا بل عباد مکرمون لا  
 یسئلونہ بالقیل وکم بالکثر یعلمون حتی در افعال عباد نیز قول و قو  
 از او باید باشد و این است توفیق و خلاقان واللہ یمدی من شاء و یصل  
 من شاء لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و قال تعالی اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ  
 یُکْفَرُونَ اَلَسْبِیْطَاتِ اَنْ یَسْبِقُوْا نَاسًا مَّا یُحْکُمُوْنَ پس بدون قول و قوۃ خدا  
 احد قادر بفعلی نمیشد و در عالم هر چه بخود پیابد خواه تیک باشد خواه  
 بدخارج از مشیت و اراده او نخواهد بود ولی اراده او حتی نسبت فلا و لا  
 عمل نک و حسن علامه میکرد و چون بیده را قوۃ اختیار داده هر گاه  
 که اصل غنا را خلوشده بسو اختیار و جو بفعل بد و سببه نیز تکت و قول  
 و قوۃ خود را باز او نمیکرد کج روی کج ابدت حقیقت الهام راستی خود  
 سعادت ز ابدت **فان لا یحیی** باید در مقام توحید خدا کامل باشی و  
 باو شریک و شبیه قرار ندهی نه در ذات نه در صفات و نه در افعال و نه  
 در عبادت که خدا باین نیاز و بی حاجت باشد از هر جهت در هر باب تا او  
 تواند که حاجات ما سوال نماید و این موصوف النبی با بدیست و مجرد

و برودت علاقه که کمالش میگوئیم ولی در مقام قلب همه را جمع میکند  
 که مجرد از ذات است تعدد و متفاوت نیست پس اختلافات بنا بر اعتبار حادث  
 است بر بالذات سه مکرر در بر ششم را و در پرتو آن خواهی و خیر و بر  
 و اطلاع اسما و صفات کما و باعتبار غایات است مثلاً در چشم و مخلوقان  
 یکدیگر میگویند که رفت قلب داشته باشد و غایت نازکی قلب مثلاً غایت  
 بزرگ است و اعانت بمعلوم عاجز و ضعیف میباشد پس در چشم که بخدا  
 اطلاع میشود نه بملاحظه رفت فلان است بلکه بملاحظه غایت است و مثلاً خدا  
 بآن غایت ذات است **فان الله یخبر عن** خدا را شریکی و و کلی در کارها  
 این عالم و این سداکان و جمیع آنچه هست مخلوق و آفریده او و در قصه اعداء  
 اوست که عبرت را و خالق و رازقی و مدبر همه در عالم نیست هیچ سداست  
 خود بخیر خلق کند یا کبیر او و دهد یا کبیر از نده کند یا کبیر اعمر او  
 خداوند خلق میکند و روزی میدهد و هم مرد ها را زنده کند یا کبیر او  
 او همیشه اندیشه شریکی و بی و کلی **سؤال** پس چگونه است بر بعض ملائکه  
 ملائکه خلاف میگویند و عزرا پیش قبض از طاح میکند و سکا پیش در  
 مبرهاند و صوایر اهل و فقه دار مرده را زنده میکند و همیشه اید و حضرت  
 علیه مرده را زنده میکردند **جواب** اینها منافات با خالق و رازق  
 محیی و ممیت بودن خدا ندارد که تمام این افعال افعال خدا و کداست که از  
 ملائکه و اولیاء آنها ظاهر میشود و ملائکه و اولیاء هر جمیع دارند و ارحام  
 و خدا متواند افعال خود را از هر جا و از هر مظهر بخواند بر حسب حکمت

مقتور و خود ستر به یکی تشبیه خواهد بود و معنی الله اکبر این است که الله  
 اکبر من آن توصیف یعنی خدا بزرگتر است از اینکه وصف شود و اکبر المراته  
 از وصف و توصیف حکمت نظر نمائی و در ستر به صرف بایستی تعطیل  
 خواهد گشت بدو ذکر خدا بعل نخواهد آمد از آنست که تسبیح را همه جا با  
 بحد توأم کرده اند تا توصیف و ستر به با هم جمع شود پس هم الحمد لله  
 باید گفت و هم سبحان الله و الله اکبر و خدا در افعال هم باید واحد است  
 هلم من خالق غیر الله ان الله هو الزاق ذو القوم المتین قل ارايتم ما  
 تدعون من دون الله اروني ما ذا خلقوا من الارض و هم در عبادت  
 باید توحید کرد که احدی را در عبادت شریک نکنی و عبادت را خالصا  
 و مخلصا لوجه الله نمائی همینکه عبادت غرض دیگر داخل کردی عبادت  
 او نمیشود پس بنده باید در عبادت احدی را با او شریک نکند بلکه عمل عملا  
 صائحا و لا یشرک بعباده و بی حدی یکی از حکمای فرنگسان که مدتی قبل  
 تر این سیاحت را بران نموده تفصیل سیاحت خود را در کتاب نوشته چاپ  
 کرده در آن کتاب بدکم او منو کسبه عقیده مسلمانان را با تو خدا مید  
 بهتر عقاید ملل را با ذات و نظایر این مطلب را در سیاحت نامه سیاحتی  
 دیگر که نوشته است بنده شخصی هکنم خلاصه به دست رسال رسیده و چونکه  
 زبان بلد دانستیم اوائل امر بواسطه معاشرت با بعضی مردم آن بخر که بکینه  
 مطالب بخورده و خوشتر از عالم و رئیس مکن هب میداند نور در عباد  
 و کسب کن حاصل بود و بعضی قوانین شریعت را موافق عقل و ادراک خود

باشد که هرگز که در خبر مجرب محتاج خواهد بود با جزاء و مآذ و متذکران  
 و چون واقفانم بدانست و جمیع ماسوا قائم بفعل و انقاعی و سستی و اوران  
 فرض نمیتوان کرد زیرا که فعل و اثر شخص تانی ذات و نمیتواند بود مثلا  
 حرکت جسم زید و ضرب او را تانی خود او نمیتوان شمرد که فعل و مقام  
 نیست پس با او بعد از بمشود مانند او باشد یا ضدا و پس در مقام الوهیت و  
 رتبه ازلیت غیر از ذات خداوند سميع جمیع صفات کمال جبریم متصوین  
 که برای او تانی فرض کرد پس واحد بودن او واحد عدد نیست که تانی و ثالث  
 بر او فرض توان کرد تا با او چیزی دیگر تعدد شود مالم لا ترا في رت کهر الدین  
 قالوا ان الله ثالث ثلثه و گفته ذات را احد کرد و نمیتواند کرد و با احد  
 متصور نمیشود و حدیث وارد است کل ما منی تموه با دق و هالمکم فمخلو  
 متلکم بقیه هر آنچه تمام بر دهد و با یا یا یا یکبار و هم با خود یا یکبار و  
 مخلوق است مانند شما غایت فم تست الله نیست و هر چه درین مخلوق  
 دارای و باشد قلب یا نفس او را خاطره کند و مخلوق خواهد بود در خدا و خدا  
 در صفا هم واحد است صفا و غیر ذات است که احد را ماسوا ذاتی یکی  
 از آنها نیست این صفتها را که ماها تصویب میکنیم ذات و نیست بلکه بهر است  
 اثر است و صفات ذات پس خدا عالم است بیچنان علی که بتصور قوسا بد  
 قادر است نه چنین قدرتی که بمخلقه قومی رسد پس قدر معرفت با ذکر او  
 جاهل و عاجز ذاتی که فرموده اند که توحید بحر است مابین توصیف و تشریح  
 و مابین تشبیه و تعطیل که هرگاه در سر توصیف خود ابد شده او را از  
 متصور

زمان و زمانیات را در طین کربانیش کوزه و الا بش مکان و مکانیات را در حشا  
 جلالت زاده نیست ز که است قیام از کماز برای وجود او ابتداء نبود و باید  
 که آنها را از برایش بخواند بود و در است هر چیزی و توانا هر امری و هر  
 میکند بازاد و اختیار است هر چه خواهد ایجاد میکند و هر کاری خواهد  
 نماید و هیچ امری از کتم عدم نقصا وجود نماید مگر بازاده و مستثنی او  
 و علم او جمیع اشیا را احاطه عوده قبل از ایجاد و بعد از ایجاد در علم او بقا  
 و تغییر نیست حکمش عدل و عدله اش صلیق از برای او مثل و مانند می شود  
 نیست بلکه از نام فوق تمام است بالجملة مستمع جمیع صفات کمال است با اینکه  
 که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر و فرستاده اوست و قرآن کلام  
 اوست و اینچه را که پیغمبر آورده است از تعیین ائمه معصومین سلام الله  
 علیهم اجمعین و احکام شرعی و دین و احوال نشا الخیر تا از بهشت و دوزخ  
 و ثواب و عقاب حساب و صراط و میزان و نامه اعمال و شفاعت تمام  
 حق و ثابت و همین قدر که نیست از برای حصول نجات و وصول بعدا  
 اما نه بدین کیفیت صفات و محبت از حقیقت صفات و همچنین حقیقت  
 بعضی از احوال نشا الخیر و طلقا از وی ندرت و انبیا عبارت می آید فی السع  
 و در مجلسی علیه الرحمه و جمعی دیگر نیز از اعاظم علماء مثل محقق طوسی  
 علیه الرحمه و غیره گفته اند که اغلب این عقاید احوال ضروری است  
 در حصول اتمام غرض باجالیات آنها کافی است مثلا اعتقاد بصراط و میزان  
 اعمال در دین بخد ضرورت رسیده که منکران منکر ضروری و کافی است

ندیده مخالف اصول بدعت خیال نمیکردم و بجا مانده بودم در مسائل  
و مذاهبت مکر غوری نهانیم و از همه وکیل و ادیان با خبر باشیم لهذا چندین  
بان خیال ترک وطن و علاقه کرده رویدار دیکر گذاشتم و هر جا از هر  
مذهبی ملت عالمی فرود با اطلاعی سرع کرده و بعد متشرب شده در مجلس  
او مشغول استفاده شد و در انتخاب بن سعی تلاش بلیغ نما او در بدت  
پیش از عمر خود را در تقبش مذهب را کشف کرد زانده و از هر باب اهل  
فضل و هنر سخن زانده واضح و آشکارا دید که ما این ادیان هیچ  
و مذ همتی تیل بن اسلام حکم نیست که تمام ادیان و مبنی بر حکمت است  
پس از وی دل و جان بوحدا نیست خدا معترف و در دین مقدس ثابت  
و در اسب و با یقین تمام معتقد بحقیقت دین اسلام گردیدم

### مقاله مجلس هفتم

در معراج السعاده پیوسته قدر و اجازت علم اصول عقائد است که امتیاز  
بذل اجتماع نموده اند که باید بدانی عالم را از فرید کار بست فلج الوجو که در او  
از برای او تری نیست از اجراء و ترکیب مرقه و از جمیع عوارض آن مقد  
است و خوا و غیر ذلک است و ذلک او غیر صفات او بر زمان و مانیات و مکان  
و مکانیات مقدم و از ان بالا تر است که زمانی با و احاطه نماید و مکانی او را  
فر گیرد و من هم کوم از عبادت تقد چنان گمان نمی که او محدود و مجدی  
نهایتی است خواه در اول زمان یا در زمان اولیست یا در سبب او نیست و نیز  
است که در زمانیات که توفیق و مینا بداند و از کتاب بگوید بلکه در تقد

و جرم تکلیف در بکربانست فاش شده و این جرم و یقین هرگز و سببیه برای او حاصل  
 شود که نیست مثلاً کسی با حق بیعت یقین حاصل کرد که اسب هرگز خرقا نیفتاد و  
 اسب این حکم را و علماً با وجود عقل و قوت و او را هم در فقیه و تاقیه و امری که  
 مخالف واقع باشد اتفاق نمیکنند که نیست و لذا باشد که اعتقاد آن  
 برای کسی حاصل شود بسبب بعضی حالات که از برای خود او روی داده  
 از استغاثه دعوات و نجات از خطرانی که رسیده بمطلوباتند و اینکه  
 اسباب ضرر و خطا هر چه برای آنها فراهم شود و سبب می شود که اطمینان  
 و جرم از برای شخص بوده باشد و زاده آنرا بداند و سبب آن خطر که حاصل  
 عالم در آن قرار داده که فطرت همه اشخاص حاکم بر خود صانع عالم است فطر  
 الله التي فطر الناس علمها و کل مولود یولد علی الفطرة ای الله شک فاطر  
 السموات و الارض جبر الخیال مخلوق محقق و حادث بموجب از برای همه کس  
 فطری است اگر چه شخص هنوز مرتبه رشد و قیام رسیده باشد چنانکه شوا  
 هد  
 هب شود اگر سببی مثلاً در نزد طفل خوردن اسب غله بگذارد و همبکه ملبست  
 شد و سبب شد که این سبب را کدام کسی آورد و اگر کسی از او رد کرد و بعد از آن  
 میشود کدام کس سبب را برداشت و در پس فطرت خود حکم میکند که بودن  
 بودن سبب خودی خود نمیشود بلکه احتیاج باورنده و نوزاد را دارد بلکه  
 ظاهر است که حیوانات هم نیز بر این مفسورند و جبلت آنها را بر این مطلب  
 حاکم است چنانکه می بینیم که اگر از برای کسی در مکانی که حیوانی در آنجا است  
 با سببی سبب از آن حیوان به طرف نگاه میکند که او را کسده و سبب اند

کلاً با مقداق خارجی جزو طریقه بوده راه ناری است و حیرت است  
 وجه طریقه حیرت است با ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در  
 بعضی اخبار وارد است و سران ابا هاشم تراوی گفته دار است که در دنیا  
 اشیا را با او و زین میگردانند بگردان که با او کم و زیاد و مقدار حسنات  
 و نسیئات معلوم و معین میشود و با او در اعمال جزو است اعمال را محبت  
 میکند و بر آنرا میکند و بدینا خبر بلکه بقسم دیگر که در زیاد و صحت و سقم  
 آنرا میزدانند و تفصیل بخیر و شر و زین رسیده که همگی میل بر عوا  
 و خواص تفصیل آن واقع شود پس هست که شخص با جمالیات او تفصیل  
 معتقد شد مؤمن است اگر چه تفصیل آنرا نمیباید باشد مثل اینکه با جمالیات  
 اعتقاد نماید که واجب تعالی بتصرف جمیع صفات کمالیه و منزه از جمیع  
 نقایص است اگر چه تفصیل این مطلب را نداند و بحقیقت آن رسیده شد  
 که آنکه در مقام تفصیل عقیده دیگر هم نماند که منافق آن اجمال  
 باشد و مثیل اینکه اعتقاد نماید بر اینکه جمیع آنچه جناب خاتم النبیین  
 الله علیه و آله آورده و فرموده حق است و مطابق واقع اگر چه شخص  
 از صحت آن را نداند و بحقیقت صحت آنرا بتفصیل فهم نمیداند  
**و باز در مخرج السعاده** گویند واجب است بر هر مکتبی که اعتقاد  
 حازم و راسخ جمیع امور مذکوره داشته باشد که سابق نقل شد نوعی که  
 اهل بیتان و سکون قلب از برای او حاصل باشد اگر چه اعتقاد و اطاعت او  
 از دلائل حکمیه و براهین کلامیه ناشدنی که در شرح زیادتر بقصد



در عتقاد حقّه بهم پیرساند چنانکه باطنالو و مکلفین از طفولت باید یاد  
 که اصول دین پنج است اول توحید دوم عدل سیم نبوت چهارم  
 ولایت و امامت که در واقع خلاف پیغمبر است پنجم معاد  
 تا شخص مکلف بمعانی و حقایق و ادله اینها برود بقدر قوه غور کند  
**مقاله مجلس دهم** در سوال و جواب از اینکه از تفصیل سابق چنان  
 معلوم است اعتقاد احوالی در هر باب کافیست البته این حکم در صورتی است  
 که سکون و اطمینان نفس باقی بماند ولی اگر میرسد که با اقامت شبهه از  
 نجاست و مؤثرات دلش شبهه ناله میشود آیا آنوقت باید است که رجوع ببلد  
 و برهان نماید و بوسیله علماء و پیشوایان دین دفع شبهه ملحدین کند  
**ناجبر جواب** بلی البته این طور است بسا استقامت بدلی است و دارد  
 میشود که خودشان از دفع آن عاجز بمانند ولی بزرگ صاحب علم و معرفت که  
 رسید و از ادب و جواب شنید می بیند که شبهه نقلی بوده و یا سانی حل و رفع  
 کرد بد و فوق کل دینی علم علم این خود است شخص احب باط خود را در دست  
 و ناممکن است که رطل علم بگوید اگر شبهه با و القاست و بقاء علیه تواند کرد  
 دفع کند **تمشیل** وقتی بدیم بعضی همگان در اصطلاح آبی شناوری  
 میکنند باین که تکلیف کردند که از آنها شناور ناد بگیریم چون اینجا نمی رسد  
 وقتی توی آب و کردای خواهم افتاد تا آنها ملامت کرده گفتند که رفتن راه  
 نسیم و نفور و برای من هیچ وجه لازم نخواهد بود و گاه است از آن غری  
 از شنیدن و ری بهم رسانده در آن میان غرق شود و حقه کرد در دین لازمست

به بندگی اصل حجت او میفکند که هر از این را از کسند و هر سنگی از آن  
 میخواهد و هر چینه جیانشه لازم دارد و گوی در اثبات صانع فطر را اگر  
 بصراحت خود بگذارد که نسبت و اگر شخص حکیم فطرت منضم کند بعض  
 مقامات عقلیه و ضروریات حدیثیه و ستوانها خارجیه را و انحراف  
 گذاردن معاصره که اعتیاده کی دل و تسلط جو شیطانی است و مولفه  
 شود و طائف طاعات بقدر امکان التبه مورد از نور طاعات عباد  
 و محالست صلوات و مواست با اهل یقین اطمینان و اعتقاد خاتم برای حق  
 مذکور حاصل میشود اگر چه مطلقا ملتفت لیل هم باشد که طریقه  
 را هیچ بداند و اما کمال حکمت و بر اهین حدیثه بدون تطهیر نفس و به موا  
 بر طاعات و عبادات اصلا موجب سکون و اطمینان نفس نمیشود بلکه  
 باعث ازدیاد سیه و تشکیک میگردد تا اینجا مطلب عراج السعاده بود  
**سوال** میخواهم این مطالب را به اطفال مکتب سازان و هر سالر  
 خالی کم و بیش با آنها اشکال فیهین تا صیقل آنها سهل است فیهین حالیه  
 نیز تکلیف و تقصیر با غلی میفایند میشود **جواب** سزاوارست که  
 در ابتدای عمر و ادراک و تجربه عقاید را تلقین نمایند و الفاظ و عبارات  
 آنها را یاد دهم و همین اوزانها را مافوس سازند و صفحه خاطر را  
 نمایند و الفاظ و عبارات توالیه غانی و حقائقند همینکه طفل قول  
 می عیب حفظ و ضبط کرد تدبیر از و اح معافی بزد و آنها را و میبکند  
 معافی و فهم حقایق برایشان میروید سهل و آسان میشود و خود در خوبی

ماها اسبها ماخند وکلوله ها انداختند و دامنهای مختصر پیدا شدند و ماها  
 دو نفر که تفنگ مار پتفی داشتند و شادت کرده با کمال جرئت پیش رفتند  
 آنها ایستاده و بنای پیران را می گشتند که آن قسم اقدامات ایشان در نظر  
 حاضران خیلی جلوه نموده یکی دیگر هم که ذواسب وافی ما هر نوید بهمانه اینکه  
 در آن نزد یکم بماند و بروی خبر بدهد و کولک بیارد و اسب و آیند و از میدان  
 در وقت باقی نوکر که تفنگ و اسلحه شان را با تفنگ زدند و ما مقابل نمیشدند  
 و مریدان نبودند تمامات و مختصر ایستادند و با صد راه گشتن تمام  
 ایشان بوده است من که همیشه کسان خود را در استعمال اسلحه و تفنگ میداد  
 ملازم بگردم و اسکارها را بیفانده میدادیم در آن موقع کس از این قضیه  
 خبر نداشتیم که این کارها خیلی بمیانده بوده است چه برای ایشان ممکنست و خواهی  
 چنان روزی اتفاق افتاد و کسی نباشد و از احوال کند که اوقات بدشمن اسب و  
 دسکیر پیشو خوبست و آن موقع کس از پاس و اقطاع آن هیچ خبر نداشت و  
 متوجه ما گشتیم و متوصل بخدا و اولیاً شدیم و وقت دیدم راه زنان کم کم خود را  
 عقب کشیدند و از ماها دور رفتند و بیار و خلاصه از آن ماها از رسیدن  
 شکست آنها و قاطعه مایه تعبیه انجم کردید و کلوله از کسان مایه کی از آنها  
 آنها خورد و لی ایشان هر چه کلوله انداختند با حد از ماها صدمه نرسید با آنکه  
 کلوله آنها را زدیم ما هر سپید و زمین نبود و غبار از زمین برخواست و لی  
 بفصل خدا و نگذاشت که از ما کلوله نرسید و بصحبت عاقبت وارد شهر شدیم  
 و الحمد لله علی ذلک و این میر گذشت برای آن نوشتم که بدین ایشاد در هر جا

وای منقشناوری قوی چنین آبی بروم تا اینکه روزی در کنار اصطیعی  
 باجمعی نیت شده بودم در این بنی کی علی العفله حرکت کرد من مکان خود  
 با باغ فنادم اگر بشناوری درست بلد بودم و حتمی نداشت ولی قدری  
 دست بازده حالت غریز که خود استنباط کردم که مافوق نداشت  
 نزدیک شد نوی بعرق و هلاک شوم تا یکی از آن جمع که در این فو ما  
 و استا بود خود را نوی آبله داخله مرا بیهوش و لک پیرون آورد انوقت  
 دانستم یاد گرفتن سنا و رگیز در اتفاقات خارج ارعادت فائد را  
 داشته و چنین است اسبب وانی و نفس اندازی اگر چه احوال  
 دارد اغلب اتخاص که خاصه منازعه با کسی نمکند و در حای امرو  
 محل اطمینان واقع شده و خود را محتاج تحصیل اصل و تدارک در  
 مقابل دشمن نمیدانم و برای خودشان منق اسبب وانی و تمرکز  
 تصدیع وقت بلکه مضرو و هلاک پیشمار که چنانکه کسان اشخاص در این  
 راه هلاک و معیوب شده ولی در صورتیکه شخص صدای خصمی شنید  
 و دست طرف مقابل اسلحه بد و کسی نیافت که در استخلاص از زمین  
 ما و کفیل شود و دلش را اطمینان و آرامی داده خصم را حجامت کند پس  
 ناچار باید که تدارک رفع دشمن بفر و سبله باشد استیاضا اهرم اردو  
 باین منق و تعلم قدم نهاد چنانچه در کماجمی سواره از خارج بهر  
 بصرای و سپهری که مستعمل بدرها یاد بود علی العفله که نفر  
 از قطاع الطريق و راه زمان از دره پیرون آمدند بجز مشاهد و نظر

کمرش بهم رسانید و اجابت صاحب چنین مزاج بی تحصیل دوا برد و ایلا  
 ممکن است او را وقتی مرض مستولی شده بهلاکت بپساند و تحصیل و  
 و تکیل و اخذ دلیل و فهم اگر چه همه کس واجب باشد بوجوب عجبی و  
 مابین علمای اعلام در وجوب آن بوجوب کفایت همه ناس از خواص و عوام  
 اختلاف نیست قال تعالی وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
 وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و این دعوت بجهت آنست که امر  
 معروف نهانند و نهی منکر کنند و این منصب عفو نیست و امر معروف و  
 منکر منصف است و نیز مقرر ماند و ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِبَيْعِهِمْ أَكَاثِمَ فَلَوْ كَانُوا مِنْ  
 كُلِّ قَبِيلَةٍ لَفَسَدُوا فی الدین و لیسد دوا قوم ایمان اِذَا دَعَوْا إِلَهُكُمُ  
 لَعَلَّكُمْ تَجِدُونَ **فاصله در بندی مخوم در کتاب اسرار الهیة**  
 میگوید که من آن شکوئی و خوارم الله تعالی من اساء هذا العصر فان اکثر  
 خواص هذا الزمان معرضون بالکلّ عن تحصیل العقائد الحماسیة و کف  
 انت دعوائهم **مجلسی** علیه الرحمۃ در عین الحیوة روایت میکند که حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بشمارت ده هیئت علمای شیعیان ما را بشوایم  
 و خیر آن کما میل و خصر جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که علمای شیعیان  
 ما را باطن و کاهانانند در سرحدی که حاس شیطان و اسلع و لشکر او  
 که میگویند از اسکه شیطان و اساع او از این و این بر شیعیان مسلط است  
 و اینها را که راه کرد اسد بند سبک هر که از شیعیان ما خود را وای از کار  
 نص کند و متوجه این امر باشد و بهتر است آنکه که جهاد کند تا ترک و

باید بیدار و هشیار باشد و احتیاط را از دست ندهد و تدارک را زود کند تا آن  
 ناست که در موقع ضرورت نماند و متفاد شده عذر دهد و شایسته این و حق همتی نگردد  
 خامه در مکانی و زمانی که در آن زمان و مکان شخص خیال کنایه نمیداند که  
 در وقت لازم با آنها رجوع نموده بواسطه ایشان دفع حاجت نماید و خواه ایشان  
 برای دفع شک و شبهات و دفع صدقها از او کافی شود پس آنوقت باید نخواهد  
 در مقام اجتهاد باشد و لو خدا تعالی طالب جوابی مطابق حقه ناست و چون  
 تجربه خدا بالغه است و سعی و عتق میشود و چنانکه خود فرموده و الله اعلم  
 فیهما لکنما هم سبلنا او را راه راست هدایت میفرماید پس برای وقت  
 و بعضی از شخص باید استعداد کفایت خود حاصل کند که شبهات خاطر نشود  
 شکافی در کاران ایمان او راه نیاند و با سالی ضعف نقصانی بایمان او نرسد  
**تکمیل** پس احوال علما و حکماء را جمع باید کرد و آنها که گفته اند در اصول عقاید  
 این آیات کافیست مقصودشان اینست کمالیه و مذاقه در تفصیل واحد بر همان  
 و دلیل برای همه لازم نیست مگر برای علماء و زعمای دینی مسلمین کافی  
 و کفیل حفظ حد و دین میباشد این مطلب حرکت است صحیح و متین در خال که  
 برای شخص سکون نفس و جزم یقین حاصل بوده و اطمینان است حکام دنیا اعتقاد  
 خود داشته باشند و باطلی که بالعمای سهمیه احتمال و حسد و ترس بارگافند  
 خود داد آنوقت آن شخص واجب است بفر وسایل ناست بصدق دفع شبهه براند  
 و بعضی احوال در دلیل دل خود و اذعان سازد چنانچه شخص صحیح المزاج است  
 تحصیل کردن و در تأمیل نمودن لازم نیست و کافیست مصر باشد و دل برای آن

اودا هذا بكت وارشاد كند وشرعنا بالتعليم او نماید باما خواهد بود ودين  
 اهل چين بخبر داد مرايد كم از پدران رسول صلي الله عليه و آله و اين اخلاص  
 در عين الحضور و استكرده و خلا و ندر بغير ما يفل هل يستوي الذين يعملون و  
 الذين لا يعملون يعنى ابا ابراهيم بشود كسانيكه مي دانند يا كسانيكه نمي دانند  
 پس ما دام اينگونه عمل كه رفع حاجت كنند بعت كند و كافى و كهيل دفع شبهه  
 و جهالت است كرده بدست نهايده بخود شخص عينا ايجها لازم و جزا  
 است و بعد از آنكه دست يابند بكونه عالم رسيد بقلب با و در فروع دين جا افتاد  
 و در اصول دين تقليد بغير جا نرسيست بزاكه با تقليد بغير يقين حاصل نيتو  
 ولى قول ورك هست كه در اصول دين بغير تقليد جا نرست و اين قول و قبح  
 ميتواند راه صحت پيدا كند كه شخص بالقطر و بغير وسيله باشد مثلا يقين  
 بصدق حضرت رسول صلي الله عليه و آله و آله اجمالا حاصل نموده باشد و جزو  
 يقين امانات و صدق و صلاح آن عالم نموده پس بگفته و تفصيل امانات  
 بدلتى را يقين نمابد بزاكه بخبر صادقان و ما از خبر صادق خبر ميدهد پس  
 قول اول جامع معصوم و حكم او حكم امام ميشود ولى حصول اين يقين بغير تصور  
 است كه مشكل بجز اعتماد قول آن عالم و تقليد او بدست آيد و صورت واقعيه  
 پيدا كند و مطلب صحيح اينست كه در اصول دين نبايد شخص هر چه وسيله باشد  
 خود سراي بياي بخرم و يقين برساند و راه بخرم و يقين هر چه بوده ضرر ندارد  
 و اجابات كافيه است در صورتيكه بوقوع و درود شبهه از حالت خود مطمئن ما  
 اگر چه بوسيله اطمينان بعالي قبح هتك باشد كه او نكند و در شبهه در دل

دهم و خیز هزار هزار و گریه زیر آگه دفع ضرر از دین مجتبان و شیعیان ما  
 میکند و این چهار کس ده دفع ضرر را از بدنه های ایشان میکند و حضرت موسی  
 بن جعفر علیه السلام فرمود که یک هیبه و عالم که همای شیعیان ما را از حیرت بجا  
 بخشد بر شیطان گران تر است از هزار غایب زیرا که غایب هفتش است که خود  
 را خلاص کند و عالم هفتش مصر و فاست بر خلاص خود و بندگان خدا  
 از دست شیطان و همراه کنندگان اشیاع او در روزه قیامت آن فیه را  
 ندانند که ای آنکس که کفالت تیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان  
 را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی آنها که از تو علم اخذ کرده اند پس  
 بایستد و شفاعت او داخل بهشت شوند قشای و قشای داده مقام که هر  
 قشای صد هزار گن باشد که بعضی از او کتب علم کرده باشند و بعضی از سا  
 شاکر دان شیرا کردار او و هم چنین بار و زقیامت و اما محمد باقر علیه السلام  
 فرمود که بعد از غیبت قائم ما اگر علماء غیب بودند که مردم را بر امام دلالت  
 کنند و بسو او خوانند و سخات دهند ضعیفای متبعه را از دام های مکر شیطان  
 و نواصب هر آنچه کسی از شیعیان نماید مکر اینک مردم میشدند و لکن ایشان  
 هم را در له های ضعیفان شیعه را از اندک چنانچه کشتبان انگر کشتی را اندک  
 میزد و ایشان بهترین مردم مانند خدا و آن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام  
 منقول است که بدخال تیمان شیعه نیست که از امام خود دور مانده باشند و سید  
 با و نرسد و در شراب دین خیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم معلو  
 باشد آن جاهل بشریعت ما که از ما دور مانده است پیغمبر است که در امان را





اوجا کبر شود و یقین از شک نازد کند **در عین الحقیق** با سائید معتبر ار  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیت میکند که طلب علم واجب است بر هر  
 مسلمانی بدو سبب که خداوند عالم دوست میدارد طالبان علم را یکنفر  
 نابخوانی در طلب علم نفس خود را نافع باند که از بسبب ممکن و همیشه سعی در  
 طلب علم نماید که فرموده اند اطلبوا العلم من المهدی الى الهدی و هرگز مال و  
 منال و اعتبار در پناح برین مشو و فریب پناهی فانی را بخور که از لذت دنیا  
 و حظوظ دنیوی محروم مانی و نفس خود را نافع بجهت بیات کنی و بسبب کثرت  
 اشتغال بکسب جاه و مال از تحصیل علم و معرفت عقب بمانی

فرمود که چه سود و فضل فراوانی	چون بفریبید از مانه مافسوس
هرگز در مانه فرقتش نتوانست	اوست هرگز در مانه بود و فاطم
و آنکه فریب مانه خورد تو او را	کم ز زنه دان اگر چه هست فریب
عاقبت دل اندرین زمانه نیکد	بندد آنکس که هست خاهل بخون
نخندد و عقل او نه تمیز که دانا	هر که شود ز مانه عاشق و نفوس
این بتوانیش گفت که اندر چکمان	تاره کتم گفته های بیت من اکنون
بندیدام بهر طایفه که ایند	درد دل و حاشه نشاند و حجب
بندیش این کمر را چون گذر اعد	سوی خواسان و ملک ال فرعون
بند بکس که چون ز فارش بکوان	رفت شداد هر مکتدالب سجون
خامه کشیدند دگر که دسیستم	معدد زد دست و خوار کاکا بون
و امم شاهان کاما کشان بخو	زیر از پیل مصر تا لب جیحون

مختلف میشود و الا وجود و تحقق آن اوضاع عالم خواب همیلا است از وجود و  
تحقق عالم بیداری اصیل تر است انسان بیام قیاما نوا انتم هوای یعنی مردم  
خواستگارند پس وقتیکه مردند بیدار میشوند نهی بعضی از این همه الوان و  
نقوش مختلف که محسوس است و همه را می بینی و تعقل میکنی اگر قوه باصره ذات  
دک را آنها برای تو نبود هرگز نتوانستی تصور کنی که مثلا در یک سرخ چگونه  
و سفید چگونه و این همه اصوات مختلف بلکه در یک میکی اگر قوه سامعه بودی  
هرگز نمیتوانستی تعقل کنی که صدای چیست یا اگر احوال با این قوه درک  
تو خبر میدادند که در دنیا نغمات مختلف هست نتوانستی خفیه با از احوالی  
شوی و اگر قبول و تصدیق میکردی محض تعدودی و تصدیق احوالی و هیچ  
ساز محسوسات که هر کدام از قوه مدرکه نشاءت شخص نتواند درک کند از  
ملکوت و مطلق ملک و مسمومات پس در عالم امکان ممکن است محسوسات  
دیگر باشند از قوی قوای که ما من حیوان و انسان مشترک است آنها را درک  
نکند از اینست مثلا گفته کوش و بفر و من و دیگر کوش و کاش سخن را  
در نیابد کوش و حصول آن حسن مخصوص انسانی فور و فراست ایمان لازم  
دارد همانا فرموده اند اقوام فراسه ملأ من فانه یظن نبوا لله یس اگر قدرتی  
عالم بشما الا انهمی در عالم روحانی باره جبرهایند که چشم میدهند آن و چیز  
میشود که هرگز گشت نشینده ما الا حسن ذات و الاذن بمعنی پس سعی  
کن خود را از آن عوالم برسانی عسی ان یبشک ربك فاما محسوسات  
واقعا عجیب و غریب نموده فرمود بدیدیم از ام شد و قلبم مطمئن گردید باینست

مرده دورتر مثل عالم دنیا که با می شود و خروید و خرد و وضع نطق اینجا غیر نطق  
 اینجا است شخص مسکندر را هرگاه درست فهمد و از عالم آن بشود می بیند که  
 هرگز نبوده و از دست خدا و مدینه بفر ما بداند که بخواهد عالم بحیطت بلکه آنها  
 نکرند که در دنیا چیزها که احاطه بعلوم او داشتند بسنجیم با فی رحمة الله  
 در این بعضی بنویسد نشیندند ما سؤال و جواب قبر را و ندیدند ما و عقرب  
 و آتش قبر را در عالم ملک و شهید و با ان چشمها مانع نبست و آمد و از اعما  
 بوجود آنها در عالم ملکوت یعنی عالم غیبی این کوش و چشم را حاصل چیست  
 از نسبت که استماع و مشاهده امور ملکوتی و عینی نماید بلکه ادراک این  
 امور بجز دیگر است غیر این خواست چنانکه اعتقاد داریم نبوی و کبریا علیهما  
 یخبر صلی الله علیه و آله و سلمه اش با انحصار در خصوصها با انکه اظ  
 او را مشاهده می کرد و صدای او را اهل این عا دة نمیشدند و کس که با  
 معنی پنهان پناه ورده تصحیح اصل ایمان بر او لازم تر است تصحیح ایمان بعد از قبر  
 ایامی بقی کسیکه بپناه می خوابد که در خوا انواع و اقسام عذاب بعد از مرگ  
 و عقرب فاش و نادیکر سؤال و جواب کند تا اسکه نهایت عالم و از او میبرد  
 و خود او که در عالم خوابت همه را ملقب میشود حق ارشدت عالم و ابداء  
 بر خود مینالد و از مشاهده آنها هولناک میشود و بدانش میسر زد عرق  
 عرق میشود ولی اشخاصیکه در روز داشتند و در عالم ملک و شهید  
 نه از او می شنوند و نه عذاب کنند و نه اسباب عذاب را مشاهده می نمایند  
 و عرض را بر این تمثیل محض تشبیه بود تا بدانی باختلاف عوالم آثار و احکام

اوقت ذهرا و از ظاهر حدیث استقامت نماید و حال آنکه مراد او ماندن  
 و عود کردن نباشد چنانکه در اصول کافی از محمد بن عبید بن رثاء  
 کرده که من و ابن فضال نشسته بودیم ناگهان پوش آمد پیش گفت  
 داخل شدم با ابی الحسن الرضا علیه السلام پس با عرض کردم فدای  
 تو سوّم مردم در عود و جلی خرفه باز که اندیش میگویند انحصارست عن فرقه  
 یا یونس او را توجیه میدانی ابی او را عودی میدانی از آن که برای صاحب  
 نوبتند همیشه گفت من عرض کردم نمیدانم فرمود لکن او ملکی است  
 موکل هر بلده که بلند میکند خلا با او اعمال آن بلده را پیش روی بگفت آن  
 فقال یوخواست سیر انحصار را بوسه کرد و گفت رحمتك الله یا امام محمد  
 لا زال یجئ الجدید الحق الذی یقرّج الله به الحق عنا اشقی  
 عمر من شاید شخص در تصور این ملک نیز چیزی بخلاف واقع تصور کرد  
 استبعاد نماید پیش شخص که اجمالی در روایت پیدا از که اجمالی شنیدند  
 او را نیز باید از عالم بشنود و بفهمد و از پیش خود تصور و تجلی نماید  
 که شاید خلاف واقع شود و این است مراد از رد کردن بخودشان که شخص  
 از کلمات و روایة و نقل خود ایشان تفصیل را اخذ کند و ما دام  
 تفصیل را از مآخذ صحیح نگرفت نیامده باید بدوّه فی سبیل عمل نماید  
 و در سراجال تبکیم توقف کند و خود سر تفصیل نکند و تا وری نماید  
 تبکیم پس هر وقت به بدلت وارد شد مضطرب مباش  
 و محکات را با شبهاست هرگز نیست مکن و اگر نه من خود را در دفع سهم

که باید بشود اعتنا نکرد و از عالم پُرسید که حل عقد نماید و شک نشود  
 را از دل ضعیف برون نماید **حوا** اب تلغیر من انداختن حقیقت خفا  
 انسان جباله میکند که ناستد باطل و تقریط و تقصر مثل شخص  
 که خدا فوق خلق است و در مقام دعا می بیند که هر دست بالا میکند  
 اگر حقیقت این را نداند که مقتضای فوق چیست در مقام دعا و اما  
 و دست بالا کردن را نداند که برای شرا و امکان میباشد که بطرف  
 و معدن و کائنات نرسد بیکر چه آنکه خداوند مفرماند و فی السماء و زمین  
 و ما توعده و ما میشود تصور نماید خدا فوق است و ما دست و سنان  
 حتی پاره عوام خدا را هم پس طور بالای و فوق و غیرت می دانند مثل  
 جسمی فوق جسم دیگر العباد الله و هم چنین میشود خدا در همه جا هست  
 چنان می نماید که مثل هوا در هر فضائی هست و میشود بی عسر و  
 الله علیه و الله معراج کرد و آسمان را درخت خیال میکند انحضرت مثل  
 ما لا رفیع من رفیع سبأ الا یرید و رفیع آسمان و سپید و زرد و مشرق و مغرب  
 یا از سمت یابین رفت و ما فی معراج و مخالف این اعتقاد می دانند و حال آنکه  
 در آسمان رفتن هر کس ثوابی نمیکند خواه از بالای سر رود یا از طرف ریا  
 یا از پهن یا از کنار بلکه از هر شش جهت آسمان بتوان رفت و از هر طرف  
 کسیر آسمان برود بالا رفته است مثلاً شخص آنحضرت را می بیند که  
 هر بلند متاراعه بود که است که امام علی علیه السلام را و باعمال بدان نظر  
 مینماید مناره و عمودی تصور میکند از کعبه و احوال و آه و امثال این

امر نمود که نفس را در آنها رخت و مستقیقت هشت پس با سببهاست و همیشه در  
 قول حکیم را جا نمی بوی بلکه غفلت از قول او را منافی عقل میدان ماهی  
 شیرین که ذائقه است واضح در عقل می بیند و با همه تلخی و کد طعمی که در  
 فلوس درک منما بدحض بقین بخت و صحت قول طبیب بدو و فهم حکمت  
 و اطلاع از مزاج و خاصیت آنها از محل پر هیز و اجتناب منمائی و فلوس  
 بقصد دوا و استقاء با آن منخور که هیچین است حال در طبابت نفوس  
 و از و اح این است حکیم کامل که با همه علم و اطلاع با طوار و اوضاع شراب و قمار  
 و دوا بصیرت بر لذت و منافع ترا از آنها منع نموده و بر کجی اعمال که در نظر  
 ولایت بلکه خیالی با رخت بود تکلیف کرده بعد از آنکه احاطه معقود  
 قول او نموده دیگر نباید سببهاست و همیشه اعتنائی و در هر باب بدین  
 است که بایستی دلیل و برهان و بیکی و بیکی است که در هر امر خردی از حکمت آن  
 باید تسلیم و ادعان گفته است حکیم نمائی خداوند مفسر اند فلان و ریک که بگوید  
 حتی بگویند چنانچه بنده تم لا یجد وافی استیمیم حرمانیما فاضلت سلوا  
 تسلیم ما یعنی با پیغمبر کین نیست چنین قسم بیرون کار توانا ایمان نمی آوردند  
 تا اینکه ترا حکم نماسند در آنچه ما بین ایشان محل مشاجره و گفتگو باشد و بنامد  
 ضیق و تنگی در نفس خودشان از آنچه تو حکم کرده و تسلیم ما بنده تسلیم کردیم  
**لطیفتر** در ماه روزه سیم ماهی در جائی با طار همان بودم یکی از  
 روزه داران بجهت تحصیل ثواب معبدتند که افطار را با آب هم گرم نمایند  
 شخصی او خندید و ایستاد و کرد دیگر از گوشه با و تعرض کرده گفت

عاجز و عقل خود را قاصر دیند با قیاس بنفس چنان مدان کرد بکران نیز  
 از دفع آن قاصر و عاجز اند و فوق کل ذی علم علیم این شبهات در مقابل  
 بقیایات و مسلمات مانند شعبدها و مغالطه‌ها نیست که هرگز حقیقت آنرا  
 نداند و از کم و ستر آنها بجز ناسخ در نظرش وقع عظیمی پیدا میکند  
 و مایه تبحر و تعجب او میشود ولی همینکه در و کفایت آن دست اندازد  
 محل اعتنا نمیشود و اگر غریب چاروق عادت بنظر نیاید پس شخص که اصل  
 دین و اساس او در تصدیق رسالت و صحت انجیل پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 آورده بجهل آن است و محکم باشد باینکه در بعضی شئون و تفاسیر اصول  
 و فروع دین نماید و بقرین خود را از دست دهد چنانکه بعضی از  
 مسلمات خواص شخصی اگر مطمئن باشد و بقرین بصدق قول در  
 او نمائی و از معطر بودن هوای خرد همدرد خطا بیکه مزاج او و بعضی شئون  
 این خرد مرض و مزکوم است بجهت عدم درک سامت خود و بشبهه افعال خود  
 هرگز نکند بکقول او را جائز نمیدارد و همچنین اگر بجهت تاریکی وضع  
 مثلا تو خود کوئی و صورتی را درک نکردی و قابل شبهه کردی و تفصیل آنرا  
 از مجرب صادق و ششیدی پس با اعتماد خود بخبر صادق و بشبهه قلب خود اعتنا  
 نمیکردی و در حالتیکه در طبابت نفوس با علائم و آثار و دلایل عمده بجنایات  
 و ممانعت طبعی کاملی معتقد شدی و تصدیق و امانت او تصدیق و خرد  
 کردی و او را بملایمات صلاح مزاجت از بعضی لذت و مشتهیات منع کردی  
 و با استعمال برنج و بوم و فاکل و مشارب لذت بلکه باز رحمت و برپا داشتی



ولا یترک عبادۃ ربہ احدًا **در کاف مسائل** از ابی عبد الله علیه السلام  
که فرمود عبادت سه قسم است قومی عبادت کرده اند از ترس یک این عبادت  
عبید و علما مان است و قومی عبادت کرده اند برای خواست ثواب یک این عبادت  
اجبر از مردم و از است و قومی عبادت کرده اند که خدا را دوست دارند و خدا را  
و محبت پس این عبادت از ادکانت و افضل عبادات است تو سید که  
چونکایان بشرط مردم کن **از جناب امیر علیهم السلام** روایت که  
ملک را که خداوند در معرض میبندد من عبادت نکردم تو برای تو سپیدان از آتش و  
و نه برای طمع در بهشت و و لکن ترا عبادت اهل باغیم دین تو عبادت کردم

### مجلس مقالہ در از دهر

ابغیر از جمله معلوم شد سر خالی و بود برخی عبادات و تکالیف شرعی که از  
رحمانات ظاهره و ستمهات نفسانی بلکه استمال آنها با بیاضات و حیات  
و سر نشنال بعض محرمات لذات و شهوات مثل خمر و مکر و دنا و لواط  
حتی زدن آماره لب و صحبت کردن با زنان مکرر اندید و است در مصاحبه  
ناکرمیناں ماسکه روی شود هر که در او غش باشد پس در این مواقع  
شخص که عامل محار است برای محبت و رضای خدا اگر از همه اینها صرف نظر  
کرد و مایل طاعت خود نیست و در عبادت خالص میشود **بالمثل** اگر  
نکته را آقا و مولی امر کند خلعت فاخری بپوشد و اسب خوبی سوار شود و  
چیز اندازی بخورد و او طاعت کند در معنی مایل و بعل صرف و ای رضای  
مولی نمیشود و اگر او را فحش کرد از پوشیدن لباس کهنه و سواری اسب بد را

بحکم همان کس که این کرد روده گرفته میجو اهدا افطار باب نماید که در اصل  
 روده که حرکت ندری در فرج او چه جای خنده است و خال آنکه در حدیث  
 بنابر حکمت بنز فرموده اند که افطار باب نیم گرمی است میکند معده را و قوت  
 میدهد حدقه را و پستانی را زیاد میکند و صفرای غالب را فرو میبرد و بهیچ  
 قطع میکند و صداع را از طرفین میبرد آن شخص نادم شد و عدد خواست  
 و مصدق کرد پس در هر چیزی امر شریع از حکمت سؤال نمود لا ادرست  
 بلکه برخی حکمتهاست که خداوند مصلحت را انسان پوشیده و پنهان داشته  
 چنانکه در باری بطریق اعمال حج را مثل هر و له و ان همه قربانیها را ماحصر  
 نبودن فقیر محتاج از نفس داعی نیست ولی اینها البتة حکمت عمده و مقبضه  
 من جمله خالص بودن عبادت که در این قبیل طاعات محض بعد  
 اطاعت حکم الله بهیچ وجه نفس برای خود لذت و شهوت نمیبند پس خلوص  
 نیت معلوم میشود این نیت و طاعت صرف بی شوماء غرضها نیت که  
 محض برای قرب است شخص را بمقامات عالیله میرساند و تکریمه شوق او  
 میافزاید پس لب و دندان ترک از خطا را مثلاً آن قسم خوشگل و زیبا و پیر  
 منافی حکمت نبوده است لکن صرف بطرز آن و کف نفس خلوص نیت شخص  
 و خالص بودن طاعت محض را محقق کرد و ترک آن بهوای نفس ناستدیک  
 لب و دندان ترک از خطا را مدین خوی سبب افزیدن قائله قاقا ما امر و لا  
 لبعث الله محصلین له الدین و انست عمل صالح الیه یصل الیک الکمال الطیب  
 و العمل الصالح برقع و قال تعالی فی کل برحو الفاء ربه فلیعمل عمل اصالحا

عادیة تا قیام اهل عبادت طماعص نرای طاعت ناستند خوب گفته شد  
 هوای که چنان میدانند بنشاط که خارهای معیلاں جریر میابد  
 و از اینست که بعضی شاهد مشرف دیگر بر دریاها می شور و قلیله العین  
 و الاثم را واقع شده که در عزت و اقامت آنها عالم بعض جهات نفسی  
 رحمت و ریاضت هست و اغلب ذرات آنها خالی از خوف و خطر نمیشد  
 و اینست که اهل الله و خلص بندگان خدا نیز غارت خلات دنیا عاری  
 و بری میشوند و شایسته جناب نبوی دم الفقر محرمی میزنند و بکسیر فقر  
 ظاهری اغلب غنیاء و اولیاء همین نکته میتوانند بود که طبایع مردم عالم با این  
 مایل میشود به فقر پس با اینحال ظلم و میل و اخلاص شخص مردم از فقر  
 اهل الله و صاحب محبت معاشرت او با اینگونه عالم و عباد عالم با محض محبت  
 عبادت و معروف طاعت میشود و از اینست جناب پیغمبر صلی الله علیه  
 الله اعلی با مساکین می نشست و میفرمود انا المسکین جالس المسکین که  
 مردم با و تاسی نمایند چه در موافقت عبادت با فقراء و مساکین اغراض  
 نفسانی و سهوا باطله و پیوسته می شود **در تفسیر حدیث** در تفسیر این  
 وَلَا تَطْرُقُ إِلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَالْعِثَّةِ يُرِيدُونَ فَحَمْلَةَ عِلَيْكَ  
 مِنْ حَسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمِنْ حَسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَطَرَدَهُمْ فَكَوْنُوا  
 مِنَ الظَّالِمِينَ از قمتی نقل میکند که سبک نروایان شر بقیان است  
 قوی بود در مذهب فقر و مؤمنین با آنها اصحاب صفت می کشد و چنان  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله ما بینا ان امر موده بود که در صفت باشند

و خوردن چیز تلخ بدطعم و اطاعت کند خلوص نیت و در طاعت معلوم نشود  
ولی بنده در طاعت مولی و محبت قای خود آتوقند و معنی خلوص بهم میرسانند  
و نیت او خالص میشود که در او امر و نواهی خطی و لذت و جر طاعت و تحصیل  
رضای مولی و لا نفس خود و بچنان دیگر نه بندند و زهر سریع از جناب میر علی  
در باب عفو حضرت را تذکره که فرمود و الله یبیت قد استلذت العفو استلذ  
ظننت ان الله لا یؤجر فی عکله یعنی و الله بدستیکه من تحقیق لذت شمره  
عفو و بخشش را چنان لذت شمری که گمان کردم بدستی خداوند آخر میداد  
و من در مقابل آن استغی زیاده را آن عمل که کثرت لذت و تحیط بصیر داعی عمل  
و فعل آن باشد داعی دیگر کمتر ملغوظ میشود پس قبله را با آنکه جمع ناس  
بتوحید و از هر قطر و هر طرف قیام و نماز و بند و نوحی قرار نداد که جامع لذت  
طبیعی و حاوی مشتهیات نفوس باشد و حال آنکه حکیم علی الاطلاق قادر بر  
قبله را ببلد و مکانی قرار دهد با زهت و صفا و مقرون با اعتدال هوا باشد  
و بجهت عیون و انهار و باغات و اشجار از همه بلاد ممتاز و با انواع و اقسام  
خطوط هسانند سایل باشد که نفوس طبایع هر صنف مردم بقصد آن  
مانند شود و طبیعتی سافت هر روز آن لذت در نفس متاق باشد ولی چو  
خواست غریب زیارت و طواف خالصا لوجه الله باشد و داعی برای عیون  
صوف طلب رضای مولی باشد نفس اماره بیوژا شر که در میل و اقتدار  
نباشد تا نفس مراض کرد در عیش خالصا لوجه الله شود و آنست که قبله  
مکرمه و محرم و عاری قرار داد از این مرتبه ها و از بعض محسنات و غیره

الأعمال الخیرة ما من بلیا ان ای عمره در عمل مستحبات و مواظبت بوظایف  
 نیر که در احادیث بیان همد ترغیب تحریر هر یک است که در احادیث  
 مرض و فرص دمنه شخص است که لابد باید بجا بیاورد و الا شخص عاصی و  
 مقصر خواهد بود و در مستحبات و توافل قرض و در ضعیف نیست و توف  
 میل و اخلاص شخص است که قریه الی الله و محض محبت طاعت و خلوص  
 عبادت بجهل آورد و اگر بعد نیاید که محبتی ترا وارد نخواهد بود مثلا ائمتا  
 و معلم دینا کرد امر که کرده و در حتما از فلان کتاب حفظ کن و اگر نه اید  
 هم حفظ نما می خوشنود می شود شاگرد شخص برای تحصیل رضا و خوشنود  
 او بیست در حفظ کن که در راهها در نظر معلم خوش اسد است و اگر اقا و  
 مولی بربده خود بگوید در شبانه روزی پنج ساعت اوقات خود را بخدمت  
 مصروف دار علاوه بمیل و اختیار خودت باشد پس علام شخص محبت و  
 اخلاص مولی ده ساعت وقت خود را مصروف خدمت فاما بیدیه قدرها  
 در نظر مولی مستحسن و اسناد تقرب و دلیل میل و خلوص خواهد بود چنان  
 حدیث ما زال العبد یقرب الی التوفل مشهور است الحذیب **سؤال**  
 حقیقه هر چه فرمودید همد از خواهر معانی حقایق حکمت بود تمام بیدیه  
 خلد و مستبدان اینها مایه عظیمی در حالت مجسدين مطلب عمده در نظر  
 خواهد ماند که نباید سعی در استحکام اصل عقیده نمود بعد از آنکه اصل  
 مبانی اعتقاد بنویست و رسالت محکم شد و بکریتهات هر کراعتنا خوا  
 بود و الحق مواظبت خدمت علماء و صلحاء در حفظ حالت ندین شرط است

و آنجا ما وی نمایند و آنحضرت بنفسه با ایشان آمد و رفته بکرم و بیا شد  
 که برای ایشان با خود چیره مهر تا بخورد و ایشان بخدمت آنحضرت رسانیدند  
 و میرفتند پس آنحضرت بزد بک پیغمبر خواند و با ایشان هم نشست و با آنها  
 مواظبت و همزبانی میکرد و از اعیان و از لباس و از احباب آنحضرت و بیکه  
 می آمدند و از حالت ایشان را با آنحضرت میدید و خوش و غم میشد و با آنحضرت میگفت  
 آنها را از این خوشتر و کمنع نفرمایید یکی رو کرد می از ارضا بخدمت آنحضرت  
 آمد و بدی که یکی از آن احباب صقه نشسته با آنحضرت چسبیده و با آنحضرت  
 با وصیت میکرد و با وحی پیش پیغمبرها آمد پس انصاری از ایشان دو دست  
 یک جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود پیش بها او بنامد پس حضرت  
 فرمود شاید تو رسیدی که فقر و بتو بیکدیگر انصاری گفت اینها را  
 از پیش خود طرد کن و زنان پس خدا و بدین آیه را نازل فرمود یعنی باینکه  
 مردان کسافی را که میخواهند بیزد کار خودشان را بوقت جمیع و شام ازاده  
 میکنند و خبر خدا و مومنات و زنا با اخلاص که نیست بدن مکه توان حجاب  
 ایشان چری و نیست از جناس تو بر ایشان چیره پس بفرم اینها را از این اطفال  
 ناشی مجلسی علیه السلام اخذ در عین الحیوة رواست میکند که روزی که حضرت  
 امام حسین علیه السلام میخواهند مساکین گذشت که عباى خود را افکنده و نشسته بودند  
 که نان ختی در پیش داشتند و میخواوردند چون با ایشان رسید آنحضرت را  
 دعوت کردند که آنحضرت را کسب فرود آمد که خدا متکر از او دست نمیدارد و  
 و نزد ایشان نشست و با ایشان شاول نمود از اینجا معلوم میشود سراسر



که شطآن بوی است پس چند کلمه از احوال علما بیان فرمائید که نادیده  
 هم عالم رجوع کرد و علما ای سلف و صنع خال ایشان چگونگی بود و جواب  
 اولی باید دانست بدون علم خدا را بجوی که فرموده است عبادت منتهی  
 کرد هرگاه راههای دنیا را بدون یلدی و قنای و دهنائی توان  
 کرد راه بندگی خدا را که خیرترین راهها است و در هر کامی چندین راه  
 و چندین کمین گاه و در هر کمین گاهی چندین هزار از شیاطین حق و  
 افسرد رکبند چگونگی بدون دلیل و راه نمائی توان رفت و دلیل و راه  
 نمائی این راه شرع و اهالی است از انبیاء و اولیاء و علما ای که با علوم ایشان  
 مردم بجهت و شریعت پیدا باشند و طرق نجات و هلاک را از اسرار رفیق  
 ثم الطریق **در بیان محبوب** از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند  
 کسی که بصیرت و علم عمل میکند مانند کسی است که یزید را میبرد و چند  
 بیشتر میرد از راه دور میشود و **و ایضا** از حضرت نقل کرد که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل نماید بغير علم افساد او بیش  
 از اصلاح او خواهد بود **لطیف** علم ادیان و علم ابدان هر دو مستقیم  
 و استاد لازم دارد اگر چه اصول هر دو فطری است و تفصیل این مطلب  
 است که چنانچه ایشان در تحصیل غذای جسمانی و لباس در آخذند  
 از غذا و لباس محتاج بصناعت و استاد است مثلاً گندم و برنج و گوشت  
 باینکه در آنها بتعلم استاد بطبع و غیره تصرفی شود اگر انسان آنها را  
 بحالت طبیعی مصرف و غذا کند البته برای او معتبر خواهد بود و بشم و



وَعَرَبَ أَحْكَامَنَا وَنَظَرَهُمْ حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا فَارْضَوْهُمْ حُكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ  
عَلَيْكُمْ حَاجًا إِلَى الرَّادِّ عَلَيْهِ زَائِدًا مَعْلَمًا وَالرَّادُّ عَلَيْهِ زَائِدًا عَلَى اللَّهِ بَعْضُ تَكْسِيدِ  
لَدَوَاتِ كُنْدِ حَدِيثِ مَا زَاوَيْتَ نَاسِدًا حُكَامِ مَا زَاوَيْتَ كُنْدًا رَحْلَانِ مَا وَ  
حَرَامِ مَا بَيْنَ رَاضِي نَاسِدِي وَأَرْحِيَّتِ حُكْمِ بُوْدَنِ دَرِ قَضَا يَافِئِ بِنِ سِتِيكِهِ  
مِنْ أَوَّلِ تَحْقِيقِ بِنِ مَا خَاكُمُ مَوْكِهِ أَمِ رَدِّ كَسَدِ بِلَاوَرْدِ كَسَدِ اسْتِ بِنِ  
وَدَدِ كَسَدِ نَمَارْدِ كَسَدِ اسْتِ تَرُخْدَانِ شَهِي **مجلس چهارم**  
**مرد پادشاه** ای عزیز عوالم همه علم اقا باس مکی با آنها دید و بنا  
ایشان در این عهد معاشرت کرده از متقدمین و متأخرین از ارباب علم  
و معرفت جایجویتوان تر رسیده در غالب عصرها کشفها و کرامتها دید شده  
که عوالم ایشان بالا تر از عوالم ظاهر بوده است سید علینان مرحوم  
در نسخ صحیفه نوشته که نزد یک بعضی ما مولانا احمد الاربدی در  
اقبال العلوم و عبادت ماله داشته و در عصر خود از حیثیت و روح علما  
است فوق ذات حکایت کرد برای من استاد من حلاله محلی علیها  
الرحمه که او هم بگوید که در علم و عمل نزدیک بود گفت مولانا اربدی در  
تجملاتش بر سایر اکابر استانه علییه بود و هر وقت باو مسئله مشتی  
میندشت زانها را جوع میکرد یا بهی المؤمنین علیهم السلام و المحصرت باو  
مکالم میکرد و بمسائل او جواب میداد بشی از تنهاش میکرد او امیر علا  
که فاضل پر هنر کاری بود او زادیده در خالیتکه می آمد بخواه استامعه  
بکن امیر علان بر دشت سر او میامد و تبعیت میکرد و بد که فضلها را می

علم بر سه قسم اندیش بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف  
 آنست که علم را طلب میکنند برای بی خردی و جدل کردن؛ و یک صنف  
 طلب علم میکنند برای زیادت و تکبر و فریب دادن مردم؛ و یک صنف  
 طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن بآن پس آن صنف اول مؤثری  
 مردم است و مجادله میکند و متعرض کمین میشود در مجالس و دلائل و  
 حلم خود را بسپارد میکند و خشوع را بر خود می بندد و حال است او در  
 ویر هیرکاری پس خدا برای این عمل بدی او را بگوید و پشش را بشکند بلکه  
 برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب حمله است چون با مثال خود  
 از علماء میرسد استطاله و کردن کتو و پادق میکند چون باغضا میرسد  
 شکستی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و در بن خود را زارد  
 ایشان را میکند پس خدا پناهی او را کور کرد و اندوا را و از در میان علماء بر  
 کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و خزان است و شبها بعبادت پلاید  
 و تحت الحناک میبندد بر کلاه که بر سر دارد و در تار یکی شب بعبادت است  
 عبادت رب بیا میکند و پیوسته ترسان است که عباد اعبادش مقبول نباشد  
 از عقوبت الهی خائف است پیوسته مشغول غا و بضرع است بکار خود که  
 مشوجه اصلاح حال خود است و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتدیه  
 برادران و دوستانش در حدیث که میبازد بخش را ضایع میکند پس خلاص  
 او را محکم کرد و از خوفهای قیامت او را امان دهد و الهی و اما آله  
 در مقوله عمر بن خطاب در حق این قبیل علماء فرموده من روی حلقه

وَسَيُكَلِّمُكَ فِيهِمْ وَابْنُ اسْتَكْرَامٍ وَابْنُ اسْتَكْرَامٍ وَابْنُ اسْتَكْرَامٍ  
 اساس ايمان محسوب فرموده اند **در کافی** از ابی عبد الله علیه السلام  
 که آنحضرت فرمود اذاعات المؤمن الفقيه تلمذ في الاسلام سلة لا يفل  
 شئ يعني وقتیکه مؤمن عالم بپیرد رخنه در اسلام میشود چنان رخنه  
 که در اخیری سد نمیکند و در ضمن حدیث دیگر که از موسی بن جعفر علیه السلام  
**در کافی** مراد است از المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام  
 کحصین سور الدینة لها محفی ثماند که فقه در لغت بمعنی فهم است و مراد  
 از او در اخبار و آیات مطلق فهم و علم است نه تنها علم شریعت که چیز حالا  
 در اصطلاح اهل شرع فقه تنها بعلم شریعت میگویند **سوال** علام و  
 اوصا این قبیل علماء را بیان فرمایید که مصاحبت ایشان دین ایشان را  
 محکم کند و محالستشان ایمان را قوی نماید و طالب علم چگونه باید کند  
**جواب** در اصول کافی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله  
 یعنی حواریون بعیسی علی نبینا وعلیه السلام گفتند یا روح الله من نجالین  
 که نجالست نمازیم قال من بعدکم که الله رؤیته ویراییم علیکم سطیقه وعبودکم  
 فی الآخرة عمله حاصل معنی آنکه حضرت عیسی فرمود با کسانی همبشپندید  
 که رؤیت آنها را خدا را بیندازد و بطریق ایشان در علم شما بیفزاید  
 و عمل ایشان شما را ترغیب کند بعمل آخرت و نیز **در کافی** از ابی عبد  
 علیه السلام که آنحضرت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود با طالب

کتوده شد و وقتی که بقبر مبارک امام علیه السلام رسید شنید که کلمه  
 می‌نمایند با آنحضرت در مسئله ارشاد مسائل اینکه آن مرحوم برین  
 آمد باز امیر علام همان طور پشت سر او آمد تا همتا بشد کوفه رسید  
 مگوش خود شنید که در همان مسئله با شخصی تکلم میکرد در حراب کوفه  
 نجف پس از آنکه فارغ شده برگشت بپس راه امیر علام خود را با و نمود و قسم  
 باو داد تا اینکه خبر بدهد یا کدام کس تکلم میکرد پس باو خبر داد که شکم او را  
 امیر المؤمنین علیه السلام بود که تحقیق مسئله را آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 محول فرمود و متکلم تا فی جناب صلاح علیکم بود و از آن شاگرد خود  
 عیسی گرفت که کدام جنات است از این مقدمه با حدیث اطلاع ندهید پس  
 علام تعداد وفات این مرحوم این واقعه را بعضی خواص خود نقل کرد و منتهی  
 شد و این حکایت را محلی علیه الرحمه نیز در جلد سیزدهم بحار و مستدرک  
 الایام الی حاله در هر عصر و از آن آثار باب علم و معرفت حوافر و غادات و  
 و کرامات خیلی دیده شده و مجد توان رسید که نمیتوان کرد مخصوص  
 در استحضار دعوات و دفع بلیات از تأثیر انقاس قدسیه ایشان در  
 هر عهد و زمان علام و آثار بسیار همتا شده گشته در کتب و تاریخ  
 و برخی تذکره ها حکایاتی از اینها مسطور و قصه همتا مگردانست و در واقع  
 خداوند بركات خود را بخاطر اینگونه صلحا و اقبیا و از باب معرفت و احاطه  
 کریمین نازل میفرماید چنانکه در احادیث معتبره وارد است که این قبیل  
 اصحاب حافظ بنیان شریعتند و مقوم آسایش ملت کثر الله أمثالهم

فرمود و باین جهت بخانی ملقب بود ابریز خوبست در تواریخ و آثار  
تدری در خالات علمای متقدمین تتبع نمائی و طریقه و شعار ایشان را  
بدانی که ایشان درجه عهده ها بودند و باین صغوبت و اشکال تحصیل  
علم و حفظ حال نموده اند مکارم اخلاق و صفات حمیده ایشان را که  
نموده و چندی از آنها در این راه ناکشیده و بجهت درجات و مقامات رسیده  
اند همین تصنیفات و تالیفات ایشان که در میان است از حسن حال ایشان  
بهر خبر میدهد پس باین جلالت مقام علما متقدمین را از قبل صدق  
علیه الرحمه و شجاعتش منقید و سپیدنا علم الهدی سید مرتضی و محقق  
طوسی رضوان الله علیه هم ایشان درجه عصرها بودند در راه دین و حفظ  
ایش چیز زحمات ناکشیده اند خواصه نصیر طوسی علیه الرحمه بآن جلالت  
مقام چرخ را به ناخورد و در عصر خود از دشمنان اهل بیت علیه السلام  
چهره صدمه نداد باینکه ما و خود این تالیفات او در هر علم درجه یابیده امتیاز  
برتری داشته و دارد مقام علامه حلی اعلی الله مقامه بود که سلطان  
عهد را با جمعی از معتبرین بآن همه قوت طرف مخالفین و عتقا معاخذ  
بدلیل و وفای سبب بدین و این حق آورده چه بلاها از اهل علم  
و فساد بیدار سعیدنا علی الله مقامه ما رسیده و هکذا استا استا  
علماء در آن عصرها که ناظر غلبه تمام داشته و حق ضعیف و مستور  
نموده چه حالت داشته اند **فاضل در بیان** که در جواهر  
الایقان ملامت کرده بعضی اشخاص را از اهل این زمانه که از علوم و بای

علم برای عالم سه علامت است علم و حلم و صمت و برای مشکله  
یعنی کسیکه عالم نیست و علم را بخود بسته سیه علامت با کسافی که مرتبه  
انها فوق او نیست منازعه میکند با معصیت با کسافی که مرتبه آنها  
یا بین تر از اوست ظلم میکند با غلبه و مطا هرت و معاونت مینمایا بطه  
**در کاف** ان ابی عبد الله علیه السلام لا یفزع احبها دلا و رع فيه تعفی  
نمی نجات دهد بکرم و رع و یرهیز کاری در آن شناسد پس باید همت  
و اجتهاد در یرهیز کاری کرد و از خدا توفیق و رع و تقوی و فور این  
مقام عالی را در خواست خود که مایه نجات دنیا و آخرت گردد و العاقبه  
للیقین چنین گویند که بشر خانی در او اعلی حال بملاطه و مناها اشتغال  
مینمود و بدست امام موسی علیه السلام موفق تو به کرد بداند در حد  
و رع بان پایه و مقام رسید **در منهای الکرامه** مسطور است  
که آنحضرت و زعی از پیش خانه بدر میگردشت و ارتعناء و ساری میشد  
و کینه که بر در خانه دیدن از او پرسید که ای کینه ضاحلین خانه بید  
است یا از اد کینه گفت از اد است آنحضرت فرمود راست گفتی اگر بشد  
تو بکنند که میگرد و از خدا بتر اندیشه مینمود پس آن کینه را بلند و  
رفت و ماجرا را ابشر تقریر نمود بتر از آن کلام هدايت فرجام متنبه  
شود و نتوانست خود داری کند در حال از خامه پای برهنه در عقب  
امام علیه السلام بکویه و بدو آنحضرت رسیده خود را در قدم آنحضرت خست  
و بدست همون او توبه نمود و همیشه پای برهنه میبود تا با عالم بقادر

ترکیه نفس کن که در ره عشقش نگاه نود که روپنه و نظر آند  
 علم حقیقی را بهجت و نور و صفا و سروری است که و صفا را توان کرد و  
 همین که دل بود علم حقیقی روشن شد محل تجلی انوار قدس الهیه و ظاهر  
 جلال و جمال حق خواهد بود یک سخی کن که ان مقام را در یابی و بان به  
 برسی نقل است و در ابوحنیفه میگردش کوند که زاده پدای و کل کفره  
 ابوحنیفه کس کوش را تا بنیفته کوند که ان سبیل است اگر من بنیتم تنها  
 باستم اما کوش بخوتش دارا که تو بلقری جمله مسلمانان که از این تو میباید  
 ملقر مد و کواستن همه دشوار تر شود ابوحنیفه متاثر شد و از حضرت  
 کوند که متوجه گردید بیکریت شیخنا المحقق شیخ یحیی کوند  
 درسی درسی رکلام خدا رهبر شدت طریق هدی حکمت که مکرر که  
 برسی یابی خود را از این چه کسی از من بیخیل خوشدلی حاصل بخشد  
 بچل شدت حاصل در راه خلافتی نزدی بر لوح و فارقیت  
 ای سیاقی داده روخانی زارم رعلا توحیدما یک لمعه رعالم نویم کن  
 یک جرعه رعالم طهورم کنجس ای کرده بعلم بخاری جو شنید علم  
 حقیقی نوی سر که محکمت توانی دل سر ز حکمت ایمانی در علم  
 رسوم خود لکنتی برا و جت اکبر و دیکتی ز مقاصد و مقصد ایاب  
 رعالم و طالع در خوا راهی هموده ایشانش دل شاد است  
 رعلا دانش ناکی رشقا سفا طلبی و کاسه زهر و اطلیه اندر  
 ابرکت افاده بسته بکاس خدا داده تا چندین ز ریاضی لاف تاکی

و عماید حقانیه بلکه انهم علوم دست خالص باشند مگر قلیل از علم فقه  
و علم اصول فقه آن هم خج تقلید و گفته ایشان اگر هزار بخش شوند آن قدر  
نمی بخندند مثل ریختن از شنیدن کلمه حق چنانکه با ایشان بگویند شما بخند  
نپسید و میشود از غریبی یا بخواه یا شصت یا زیاد بگویند که باک باب از ابواب  
اصول کافی را خوانید و در مدت عمر خود یک دفعه با اصول کافی نگاه کنید  
**در عین الجوه** بسنده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است  
خوشا حال آنده که نای که مردم اعتنا ایشان او نکنند و او مردم را نشنا  
و مردم او را نشناسد و حق تعالی او را شناسد و از او خوشنود باشد  
اینجا عت چنانهای راه هدایت که حق تعالی برکت ایشان دمع میکند  
هر فتنه تار یک کننده را که مردم را بشهر اندازد و برای ایشان سبک باشد  
در هر دختی را ایشان آشنای امیر را خود را می کنند و جفا کار و  
ربا کننده نیستند انهمی **در فخر خیر المعاد** گویند که آنکه عمر  
خود را صرف تحصیل علوم مقدمات و مجادلات کلامیه نموده و از تزکیه  
بشر از صفای همیشه غافل مانده اند و دل های ایشان بسته و متعلق بر جاد  
دنیای دنیاست و نفوس ایشان مطیع و منقاد قوه غضبیه و شهوانیه  
از حقیقت علم بجز و سماع ایشانی شراست و چنانچه بدون طهارت ظاهر  
از نجاسات ظاهر نما صحبت را نمیکند و طهارت باطن و نیران نجاسات اطهره  
و صفای در پله و ملکات خبیثه نور علم صحیح و بیلا از شوائب شماران بیلا  
منظر دل بیست جای صحبت اعتبار و دپو جویر و نرود فرشته در آید



و تقوی هرگز صورت نیند و این کوی علوم در قلوب کسبت فیما و شهوات  
نفسانیه مملو است خام بکشد مطنز نیست جای صحت اغیار دیو  
چو برهن رود فرشته نماید **ابن میثم بحرانی** که در محققین عظام  
احکام و احکامی فقههای اسلام است در شرح لمع البیان نوشته که ترجمه  
میکند در سبک بسیار و از جمال از انسانی که مدعی علم بقی هستند از من  
علم گاه غیر او را از فنون و علوم انکار میکند و متعلین و متعلین آنها تشیع میکند  
و ند میگوید که مانند اکثر ناقلین احکام فقهیه و آنها که صدای قوی و قضاوت  
میتواند میان مردم در این زمانه موقوف بر آن پس آنها مبطله مینمایند  
انکار علوم عقلیه و قوی میدهند بجهل و خوض در علوم عقلیه و تکفیر کما  
که یاد میکردیم که آنها را و حال آنکه ایشان غافلند از حد خودشان چه شخص استقامت  
ندارد تا وقتی که خطاب شود مکرر با اینکه او را از علم عقلی مانده و ماده نماند که  
منکمل شود میان صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و ذات نبوت و  
احکام فقهیه را که ایشان کل علم میدانند و نبوت آنها قوامی نخواهد بود  
اینکه **صاحب** شخص طالبانید خانه دل را که عمره عرش خداست از صفات  
ردیله پاک کند و بر حسن شهوت و غضب قلب خود را الوده نماید تا لا اوقی  
انوار حق که کرد و علم هتد بجلای عمل نماید و این قبیل کتب و آثار جو  
کند که که صاحب نفس قیاس شود و قلب خود را مثل این صفا از زنگ  
و کدورت معاصی پاک دارد تا اوقاف ثواب علم بر آن مستانید و با شایسته  
بنها مطالب غالبه راه می یابد **لطیف** این علوم مانند روح لطیف است

افته بهر ارکراف از علم رسوم چرمیوئی اندک طلس چرمیوئی علی  
 طلم که نورانی شاد و علائق جسمی علی طلب که نماید راه و  
 مترال کدستگاه علی که مجاز که راسد است نورین و جلال اوله  
 علی طلب که کراف بیست اجاعی است حلافت است آن علم و ابر  
 رهی از شرک حل و حق برهی روکن شرعت مضطوی لا  
 ده مطهره تصوی **در عین الجوده** حضرت صادق علیه السلام از رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که دو صفداست که اگر ایشان  
 صاحب جمیع امت صالحانه و اگر ایشان فاسدند جمیع امت فاسدند  
 صحابه پرسیدند که یا رسول الله کبستد فرمود که جمیعان و ابدانها  
 اینها **در کافی** و حدیث علم الناس کله فی أربع اولها ان تعرف  
 نیک و الثانی ان تعرف ما صنع نیک و الثالث ان تعرف ما زاد نیک  
 و الرابع ان تعرف ما یخرج من دینک بعض علم مردم زاد که با چیز  
 یافتم اولش اینست که هر فردی که خود را دستناسی نایی ایستناسی نایی  
 چیه صفت کرده مالت اینک دستناسی آنچه را که او خواسته و اراده کرده  
 رابع اسکندانی آنچه را که بیرون مینماید ترا درین تو چون اساطیر  
 را دانستی پس بدانکه تحصیل معرفت و حقیقت خوف بود و تقوی  
 عبادت است اگر چه مقدمات آن مانند علم لغت و صرف و نحو و منطق  
 علم ظاهر و شریعت و مسائل حلال و حرام که مثل صنایع ممکن است بیرون  
 این صنایع است بدانکه ولی معرفت خدا و فهم مطالب حقیقه مدون و غیر

و اولها

حکم شرعی مؤدی و منوع نماید علامه مرحوم در همین باب الکرامه و  
 غیره را و متوکل را ائمه شافعی گفته اند شروع در طمع قبور است لکن چون  
 او را وافر شعار خود کرده ما بان همت از او بتسليم خود و کرم  
 و زخمسیم که از ائمه حنفیه است ذکر کرده در تفسیر قول خدای تعالی  
 هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَكُنتُ لَهُ مَقْعُصَاتِي مِنْ يَدَيْ شَرِيفَةٍ بَارِعَةٍ  
 مُسْلِمِينَ صَلَوَاتُ مَرِئَاتٍ مَا تَرَاكَ لَكِنْ جَوَافِضُهُ دَرِئَةُ خُودِشَانِ  
 اَوْ لَا لَارِمِ كَرْدِهِ اَنْدَ مَا بَانَ هَجْتِ از او منع کرده ایم و مصنف هدایه که از  
 حنفیه است گفته مشروع تخم بهمین است ولی چون او را فاضله  
 بر خودشان عادتاً حد کرده اند ما تخم را بسطاً قرار دادیم پس بر مقتضای  
 و عیناً چگونه مؤدی میشود بغير سنت و بتبدیل شریعت احادیثاً الله  
 مِنْ شَرَفٍ اَنْفُسِنَا **محاسن مقالیه** چهارم در بیان ما با جمالیات  
 عقائد حقه معتقد است هر وسیله بود یقینی در دین خود حاصل کرد  
 و طبع از شبهات خالی و فایز است یا اجمالاً یا در ایمان او کافیهست یا با  
 رجوع بدلیل و تفصیل کند جواب است برای چنین شخص اجمالاً تکافیهست  
 و در تحقق ایمان او فهم تفصیل و اخذ دلیل لازم نیست مگر از خدا توفیق یابد  
 خواست که منافس اخرا از شیاطین جن و انس ترساید بارگاه یقین او دارد  
 نشود و در حصین حصین دین خود باقی بماند **در معالم النسخی** از  
 فضل بر شادان که از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده  
 که آنحضرت فرمود من اقر بوجهی لله و نفی الشبهه عنه و نهضه عما لا یلوه

با مباهات و مجادله بدست نمیاورد بلکه زیاده در مقابل و مخاصمه در مقابل  
 حقه مفسد ضرر میباشد **فصل ثالثی** از این بصیرت تمام محمد باقر علیه السلام  
 روایت کرده که آنحضرت فرمود انحصور محقق الدین و تحبط العمل و نور  
 الشک بعضی خصوصیت دین زای بر دو عمل زبانی و دین و دین و دین و دین  
 و شبیه می شود اشقی و آنرا که نفه کشیده و بیاویز سبیده و تحقیقی نکرده  
 در مغایرت مجادله نمینماید این قبیل اشخاص است که خلل و دگر در حق با  
 فرموده و میراث این بن مجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب میر  
 الاله یعنی از هر کس آنی هست بگوید که مجادل نمینماید و کتاب خدا بدین علم  
 بدون هدایت و بدون کتاب که روشن کننده است از تاریکیهای جهل و غایت  
 از این حالت لذت هم نمیرد و نشاء میشود **قال** کل کلمه مما لکنا هم و یوم  
 بعضی موطا شده با آنچه فرمود ایمان است شادماند **در کفای** از آن علیه السلام  
 علیه السلام که میفرماید لا تحاصروا الناس لدینکم یعنی ما مردم برای دین خود را  
 محاصره نکنید **فان** الحاصنه ممرضة للقلب پس در سببیک خاصه مانع  
 کسب قلوب است پس بغیر طالب علم ناید مقاوله و صحبت علیه السلام  
 محصور نماید با فاده با استفاده و تفهیم و تفهم و هرگاه غرض از کماله  
 غیر از اینها باشد گفتگو و صحبت مصر و مفسد حال شخص خواهد بود  
 و عمده علم غلبه معقول و علم معرفت است نسامیشود شخص در مقام  
 محاصره برای غلبه بر خصم حق را بجوایند باطل کند و باطل را باطل  
 حق بنماید و تعصب و عناد و ابوسیره و اعتقاد بکشد و بتبدیل

عبد العظیم بن عبد الله الحسن نواست کرده که ترجمه نقل میشود فرمود من  
 داخل شدم نزد آقای خود امام علی النقی علیه السلام و گفت که مرادید فرمود  
 ترجمان تو یا ابا القاسم تو ولی ما هستی حقایق من را و عرض کرد  
 یا بن رسول الله بدین سبب که میخواهم دین خود را بر تو عرض کنم که هرگاه  
 مرستی و بسندیده باشد کثافات بنامم را و نامرک نیست آنحضرت فرمود  
 بگو یا ابا القاسم پس من کتم بدین سبب که من میگویم خداوند تبارک و  
 تعالی مثل و ندین ندارد در خارج است از ابطال و حد تشبیه مترجم کرد  
 هرگاه جمیع صفات را هر چه صفا کمال باشد از خدا سلب کنی و بگو  
 یا اسمی و یا وصفی خدا را و وصف کنی ابطال و تعطیل آدم بناید و اگر صفا  
 که سدا کان در تصور دارد و بفهم ایشان هر سدا آن صفات را بدین ترتیب  
 بخدا ثابت نمائی تشبیه میشود پس ما که میگویم خدا حق است نه با حیا فی تل  
 حیوة ما یا عالم است نه با علی مثل علم ما یا قادر است نه بقدر مثل قدرت ما  
 بلکه او بزرگتر است از اوصافی که ماها تعقل مینماییم و تصور میکنیم والله اکبر  
 من ان یوصف یعنی خدا بزرگتر است از آنکه وصف شود چون اوصاف کماله  
 در مخلوقات نماید گردانیده میشود خداوند غیر ذات میباشد و  
 تصور ماها امری است که ما مخلوق است مثل خود ما را و صفا خداوند چنین نیست  
 در حد دارد است کل ما میترسوه یا و هاکم فی ادق معاینه و هو مخلوق و شکم کرد  
 الیک یعنی هر آنچه تمام میزد هید و با و هاکم خوان دریا و کزیر و غیاث کن  
 مخلوق ما شد شما مرد و داست بیو شما یعنی خدا نیست تا را وی میفرماید

بِهِ وَأَمَّا أَنْ لَدُ الْهُوْلِ وَالْقُوَّةَ وَالْإِزَادَةَ وَالْمُسْتَبَةَ وَالْخُلُقَ وَالْأَمْرَ وَالْقَضَاءَ  
 وَالْقُدْرَةَ وَأَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خَلَقَ تَقْدِيرَ لَخَلْقِ تَكْوِينٍ وَتَهْدِ  
 أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَّ عَلِيًّا وَآلَهُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ  
 وَقَالِي أَوْلِيَاءَهُمْ وَعَادِي أَعْدَاءَهُمْ وَاحِبِّبِ الْكَلَاءُ وَأَقْرَبِ الرَّجْعَةِ الْمُعْتَزِ  
 وَالْمَنِّ بِالْمَعْرَاجِ وَالْمُسْتَلَةِ فِي الْمَرْوِ وَالْحَوْضِ وَالشَّفَاعَةِ وَخَلْقِ الْحَيَّةِ وَالْبَا  
 وَالصِّرَاطِ وَالْمِيزَانِ وَالْبَعَثِ وَالْجَزَاءِ وَالْحِسَابِ هُوَ مَوْمِنٌ حَقًّا وَمِنْ  
 شَيْعَتِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ حَاصِلُ تَرْجُمَةِ حَدِيثِ شَرِيفِ الْبَيْتِ كَيْ إِيْمَانِي عَلَيهِ  
 فَرَمُودِ كَيْ كَذِبِ إِيْمَانِي رَغْمًا لَدَيْ تَوْجِيهِ خُذْ وَتَشْكِيهِ زَا اَزَا وَفِي كَذِبِ وَارِجِ  
 لَا تُؤْخِذْ بَيْتِ أَفْزَانِ نَزْمِ نَمَائِدِ وَأَقْرَبِ كَذِبِ إِيْمَانِي كَرَامَتِ مَرُودِ اسْتَحْوَلِ وَ  
 قُوَّةَ وَارَادَةَ وَشَيْئَ وَخُلُقَ وَأَمْرَ وَقَضَاءَ وَفَرَاغِ نَمَائِدِ بِرِائِي كَذِبِ أَعْمَالِ  
 بَدَكَانِ مَخْلُوقَتِ ذَايِ خُلُقِ تَقْدِيرِ مَخْلُوقِ تَكْوِينِ بَعْنِي تَكْوِينِ أَعْمَالِ عِبَادِ  
 زَا اِمُحْمُودِ عَادِ رَاجِعِ كَذِبِ فَاعِلِ كَرَامَتِ وَجُودِ أَعْمَالِ نَزْمِ مِثْلِ خُودِ عِشَاقِ  
 تَقْدِيرِ وَفَرِيقِ بَاطِلِ بَامَضَا وَقَضَايِ خُذْ وَنَدَامَتِ وَتَهْمَاتِ كَذِبِ إِيْمَانِي مُحَمَّدِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولِ خُدَايَتِ وَعَلَى وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَعْدَكَ  
 أَوْجَحْتُمَايِ خُدَاهُ تَسَدُّدِ دُوسْتَانِ إِيْمَانِي زَادِ دُوسْتِ دَارِ دُشْمَنِي إِيْمَانِي  
 دُشْمَنِي دَارِ دُشْمَنِي كَاهَانِ كِبَرِ اجْتِنَابِ كُنْدِ وَأَقْرَبِ نَمَائِدِ مَرْجِعَتِ وَنَمَقِينِ  
 وَإِيْمَانِي رِيسَا وَرِدِ مَعْرَاجِ وَدِيْوَالِ قَرَوِ حَوْضِ وَشَفَاعَتِ وَخُلُقِ شُدْ نَزْمِ  
 وَدُورِخِ وَبَصْرَاطِ وَمِيزَانِ وَبَعَثِ وَجَزَاءِ وَحِسَابِ اِسْتَحْوَلِ حَقًّا وَارِ  
 شَيْعَتِهِ مَا أَهْلُ الْبَيْتِ اِسْتَهْمِي وَدَمْرُ مَالِي صَدَقَ عَلَيْهِ الْوَحْدَةُ اِنْصَرَفَتْ

و حج و جهاد و امر معروف و نهی منکر و کبر علی بن محمد علیه السلام و فرمود  
 یا ابا الماسم هذا والله دین الله الذی ارفضاه لعیاده یعنی این دین و الله دین  
 خداست آن دین که پسندیده است او را برای عبادت خود پس ثابت بات  
 در آن ثبتت الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا الیهی راوی حدیث  
 شریف حضرت عبد العظیم علیه الاف التحية و التکریم از اعظم سادات  
 عالی درجتها و صاحب مقامات عالیهاست که از غایت شهرت در هر  
 حال او حاجت بترج و تفصیل نیست از علای اعدام و فضایل کرام  
 ذرا خلاصه ناهر جناب علیم مقام حاجی ملا باقر واعظم سلمه الله تعالی  
 مخصوصا کتاب مفصلی در شرح احوال بختاب الیف فرموده مستخرج  
 النعم و ایضا فاعل خبر به اقدام نموده نموده جزاء الله خیرا در آن کتاب  
 ارکب معشره از احمد بن محمد بن خالدی نقل کرده که او گفت حضرت  
 عبد العظیم از سلطان جائران فرما فرار کرد و شهر را ترک و آمد شد در  
 سزدای که در زیر زمین بود است مخفی گردید و در خانه عمری از شیعیان  
 در کوچه که معروف است که الموالی بود منزل گرفت و گویا سکه الموالی نمیدادند  
 آن کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوست داران اهل بیت بودند در  
 آن منزل و ماوی داشتند و در کوچه نادیکه حضرات خفیه و شافیه خانهها  
 غایب بنا نموده بودند و حضرت عبد العظیم در همان سزدای روزها روزی  
 میکرد شش ماه بعبادت پروردگار مشغول بود و قهقهه از محل شریف خود  
 حرکت میکرد و بیرون میآمد از آن سزدای بطریق مخفی و پنهان و باز میفرمود

پدر سیتکه خداوند که جسم نیست صورت نیست عرض نیست جوهر نیست بلکه او  
 جسم کننده الجسم است متصور صورتها و خالق اعراض است و خالق جواهر  
 و مرتبه کل شیء و مالک و جاعل و محدث و مخیر آن و پدر سیتکه محمد صلی الله  
 علیه و آله شده او رسول است خاتم نبیین است که بعد از او پیغمبری نیست  
 تا بروز قیامت پدر سیتکه بشر نبوت و خاتم شرایع است پس بعد از او بشر نبوت  
 نیست تا روز قیامت و من قائم بر اینکدام امام و خلیفه و ولی امر بعد از حبیب  
 صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است بعد از او  
 امام حسن بعد امام حسین بعد علی بن الحسین بعد محمد بن علی بعد از او اما  
 محمد بعد موسی بن جعفر بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی بعد از او اما  
 و ولی امر توفی ای کولای من یکن علی علیه السلام فرمود بعد از من فرزندی خراسان  
 پس چگونه است حال مردم با خلفا و پس گفت چگونه است این کولای من فرمود  
 شخص او دیده نمیشود و او را با اسمیه ذکر نمودن حلال و جایز نیست از برای  
 که خروج کند پس زمین را بپوشاند از عدل و قسط چنانچه بر شده بود از ظلم  
 خود را وی عظم پیغمبر نماید پس گفتم اقرار کردم و قائم بر اینکدام و ستایشان  
 دوست خداست و دشمن ایشان دشمن خدا و طاعت ایشان طاعت خدا  
 و معصیت آنها معصیت خدا و قائم بر اینکدام معراج حق است و سوره جواد  
 در قرآن حق است و جهنم حق است و عذاب حق است و میزان حق است و قیامت  
 اینکدامست که یکتا در او نیست پدر سیتکه خداوند که بر اینکدام کسان را که  
 قبول کرد و قائم بر اینکدام و اجناس و فراتر بعد از عمار است و روزه



هَذَا بَعْضُ خُصَرَاتِ عَدَدِ الْعَظَمِ مُرَدِّ دُرُورِي وَفَرْدِي دُرُورِي اَنْتَ

## مَحَلِّقِ مَقَالِ الْبَانُوْدِهَرُ

بِیْنِیَاتِ صَاحِبِ مَعْلُومِ کَرْدِ بَدِکَ عَالَمِ کِی صَانِعِ یَدِیَرِ مِیْشُودَ وَاِیْنِ هِمُ حُکْمِیَا  
بِیْجَدِ وَحْصِیَرِ چِیَرِ دَرِ اَنْفِیْ وَچِیَرِ دَرِ اَفَاقِ خُودِ لِحُجُودِ مِیْیَاشَدِ کَرْدِ اِی تَبِی  
اِیْنِ دَقَائِقِ حِکْمَتِ دُرُوطِیَرِ مَوْجِدِ وَصَانِعِ چِکِی لَازِمِ اَسْتِ مَخْصِرِی هِمُ  
دَرِ اَنْشَاتِ بِنُوتِ وِلَیْرُومِ شَرِیْعَتِ مِیَا نِ فَرْمَیْشُدِ کِهْ بِنِیْعَمِیَرِ وَشَرِیْعَتِ مِیَا  
چِکِی لَازِمِ بُوْدِه اَسْتِ **جَوَابِ** چِیَا نَکِه عِیَا نَا دِیْدِه مِیْشُودِ خُدا وَنِیْجَه  
کِبِی عُلُومِ وَمَعَارِفِ اِنِیْشَانِ زَا مَتِکِ الطَّعْخِ خَلْقِ فَرْمُودِه کِه دَرِ نَعْدَشِ  
اَوْرِ اَحْتِیَاجِ بِنِیْمَدَنِ مَخُودِه بِنِیْعِ اِجْتِمَاعِ بَا بِنِی نَوْعِ خُودِ کِه هِمُ دِکِرِ مَعَاوِنِ  
بَاشَدِ تَا اِیْنِ عَمَلِ اِعْتِیَادِ مَعَارِفِ زِهْمِ دِکِرِ کَرْدِ دَقَالَی تَعَالٰی نَا خَلْقَا  
شُعُوبًا وَقَبَائِلَ اِلْتِغَا رَفُو اِچُونِ اِنِیْشَانِ دُرِ تَحْصِیْلِ عِذَّ وِلَیْاسِ وَ مَمْکِنِ  
وَعِیْرَه اَحْتِیَاجِ بِنِیْمَدَنِ اَسْتِ نَا بَا جَارِ نَا بَدِ بِنِی نَوْعِ خُودِ رُجُوعِ نَمَائِدِ وَا  
اِنِیْشَانِ شَرَاکَتِ کِی دِیْسِ بِنِیْفَضْلِ وِکَرَمِ خُودِ بَرِایِ اِنِیْشَانِ قُوّه مَنطِقِ وَنِیْشَا  
زَادِ وَا سَاَرِه وَخَطِ وَکِتَابِ اَمُوختَه هِرْ کِسِ بَدِ بِنِی کِه بَتَوَانَدِ کَمَا فِی الضَّمِیْرِ  
خُودِ زَا مَعْلُومِ دَارَدِ وَرَفْعِ اَحْتِیَاجِ اَزْ خُودِ نَمَائِدِ وَاِیْنِ اِجْتِمَاعِ بَاقِی نِیْمَا  
وَمُنْتَظَمِ مِیْشُودِ مَکَرِ اِنِکِه مِیَا نِ مَرْدَمِ مَعَامَلَه وَ عَدَلِ بَاشَدِ کِه جَمِیعِ مَرْدِ  
اَنْ تَا نَوْنِ مَتَفَقِ شُویَدِ وَ مَتَخَلَفِ عَنَاصِرِ وَکَمَا کَا رُو دَرْدِ نَا وَ اَخِرَتِ مَعْدِ  
وَمُعَاقِبِ کَرْدِ دِیْرَا کِه هِرْ کِسِ بَا مِیْجِه اَحْتِیَاجِ دَارَدِ حَرِیصِی وَا مِثَالِ اَسْتِ  
کَرْدَنِ اَمْرِ هِرْ کَرِ زَا بَا خُودِ مَرَا حِمِ بِنِیْمَدَنِ اَوْ غَضَبِ مِیْکَسَدِ وَا نِی شَهْمِوتِ

اکون مقابل قرار است و در قبله مرتقد سر بی آن بر کوار است هر وقت  
 و بمهر بود این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است و دیگر  
 در این حدیث مذکور نیست که انجذاب فرموده باشد که این قبر حمزه بن موسی  
 علیه السلام است پس بکلی از شیعیان و دوستان که در آن محل  
 خبر وجود قبض اترش منتشر کرد بدینا آنکه اکثر طایفه بر کوار را شناختند  
 خدمت شریفیاب پیش کردند و اخذ دین و مسائل و احکام نمی نمودند پس  
 مرگ از شیعه در خواب حضرت رسول را زیارت کرد که فرمود یکی از اولاد  
 من از سکه الموالی حمل و نقل میشود و در نزدیکی درخت سپید که در  
 عکد الجباد بر عبد الوهاب است دفن خواهد شد پس بدست تریف  
 خویش اشاره میمان مکان نمود نگاه از خواب برخاسته و رفت  
 صاحب باغ و درخت تا آنکه آن درخت و مکان را بجزد سؤال نمود از  
 چه میخیزد این باغ را پس خواب خود را نقل کرد صاحب باغ گفت که من هم  
 بمانند تو همین خواب را دیده ام پس صاحب باغ آنرا وقت بر حضرت  
 عبد العظیم و تمام شیعه نمود که در آن مکه خون شوند پس حضرت  
 عبد العظیم مریض شد و از دنیا رحلت فرمود چون آن بر کوار را  
 بر همت کرد بد که غسل دهد در کبریا انجذاب دفعه بافتد که در  
 جنب خود را فرموده بود یا نگوینا عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن  
 حسن بن زید بن حسن بن علی بن اسطالب علیه السلام و در کتاب  
 فیه مرست علامه اعلی الله مقامه است مات عبد العظیم بری و بود

قانون و قاعده برای دفع تنازع و تشاخص در بیان شود که در مقام  
 اختلاف بر جوع آن قانون مسلم رفع اختلاف ممکن شود نوع هر کس باشد  
 و محفوظ بماند قال تعالی خطاباً للنبی صلی الله علیه و آله و آله ملائکه  
 لا یؤمنون حتی یحکوک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم ممرحاً  
 میا قضیت و یسئلوا السلیما بسر در مقام سازع و خلاف و متذکر حکم  
 حکیم عاقلی که خداوند عقل و احکام و قول و افضل الخطاب قرار داد  
 قاطع شد و حکومت و مسلم کرد بد نزاع منقطع و خلاف مرتفع میشود  
**سوال** هرگاه وجود آب و اولیا و باعث قطع نزاع بوده پس چرا از  
 عهد ادم الی پومینا هلا دنیا هیچ وقت بی نزاع نبوده و منار عده مشاخر  
 در همه عهد ها نبوده و میباشد **جواب** اولاً هیچ وقت چنان نزاع  
 و خلاف عمده که قطع آن غیر ممکن و بقای او موجب تباهی عالم و قطع تسلط  
 نبی ادم نبوده و نخواهد بود که خداوند در کلیه همیشه اسباب دفع  
 زامیهات فرموده و مینماید و نمیکند از دست اهل در عالم روی دهد که  
 باعث تضییع تمامی نوع گردد قال تعالی و لو لا دفع الله الناس بعضهم  
 ببعض لفسدت الارض الایة ثانیاً بر خدا در حکمت همین قدر لازم است  
 برای اینکه در داده دواهم خلق فرماید و با اگر کسی در مدا و از رفت و  
 سده مرض را از خود دفع نکرد حکمت او باطل نخواهد شد مثلاً  
 کر سکی که داده نان بر خلق کرده عطر را که داده آبهم آفریده چنان  
 بسته هوا کرده هوا را همه آفریده فرضاً اگر کسی متحمل زحمت نشد

و غضب شدی بخور میشود و امر اجتماع بدین واسطه مختل میگردد  
 پس صریحی که از روی حکمت ذکر افرازد و احادیث و مصنوعات آن همه قاف و  
 نکات نگار برده و صنعت غوده و ودیعته نماید حکمت کلیه او مقتضای  
 که در حفظ نظم عالم و بقای نوع بنی آدم مابین مردم قوانین عده بگذارد  
 و خودی قرار دهد که ممکن باشد که ماریع بان جور در میان برداشته  
 شود و نزاع و خصوصیت مرتفع گردد تا کمال آدم باقی و عالم مستطعم شود  
 و ان عمارت است از علم شریعت و لایذ برای این قوانین شرع مستنی و  
 مبلعی میان مردم لازم است که چنانکه سیرا و راست تقریر کند و او خود  
 مأمون و مصون باشد از خطا و زلل که این مبلغ نیز سمایع غیران و  
 رسولان و امامانند که خلفای ایشانند و آن مبلغ و مبتی باید از  
 جنس بشر و نوع انسان باشد تا میان او و امت مسافت باعیت موافقت  
 گردد و بجهت هم جنس نبودن مردم از او و حشمت منافرت نکند و  
 این است که در آیه شریفه میفرماید و لو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً  
 و لکننا علمهم ما یلبسون پس ای عزیز خداوند عالم که برای تعیش و رفاه  
 بنی آدم این همه حکمتهای کثیره و فیه در افاق و افسس نگار برده چنین  
 صنایع حکیم را ایامیرا و راست که از اینگونه حکمت عده در کلیه عالم نظر  
 نظر کند و این حکمت را محمل گذارد و حال آنکه ترک او موجب خرابی و فساد  
 و باعیت بطلان آن حکمتها خواهد بود پس مسلم است با همه اخلاص و  
 مبولات اشخاص و مقتضیات شهوت و غضب که همه را طبعی است که

وجود عقلی را برای انشای نظام امر بدر لازم دانید تا در عالم کبریا بر تعظیم  
 روایت که چنین حکمت عده را ترک ننماید و عمل بکند که خلقتی بفرموده  
 و عیب کرد **در بیان الحیوة** گوید هیچ عصر خالی از امام ستا  
 و آن امام از جانب خدا مینماید منصوب باشد و امامت عباد رستگار  
 اولی تصرف و صلاح است بر بودن در دین و دنیای امت بجا پیشی حضرت  
 رسول الله علیه و آله و حدیثی در آنست که هر چه ظاهر شد که صلاح  
 ماس و هدایت ایشان و رفع نزاع و حلال از میان ایشان بدو است  
 و رئیس میسر نیست و دنیا میسر است امام رضا علیه السلام در عکس فصل  
 شان از فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را امر میسر بکند  
 فرمود و اندازد چند را برای او امر و خواهی خود مقرر ساخت و امر میسر  
 که ایشان از حدود تعدد کسی که موت و دنیا ایشان است پس ناچار است  
 که بر ایشان اموری بکار رود که مانع ایشان گردد از تعدد کردن و در کتاب  
 نمودن زیرا که اگر چنین شخصی باشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از  
 برای معسرده که بدیگری عاید کرد و ترک نخواهد کرد دنیا میسر ظاهر است  
 از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خدا قیامی و امامی برای ایشان مقرر فرمود  
 که ایشان را مسع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری  
 سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق و ملتی از ملل تعسر و سقا  
 ایشان بدو سر کرده و رئیس نبوده چون حاضر باشد که حکیم علم این  
 خلق را خالی گذارد از امامی که مصالح احوال ایشان است و بداند نعمت ایشان

و تحصیل نان و ابی نکرد و با اختیار خود نان و آب بخورد و از کسکی  
و عطش ملامت شد یا استنشاق هوا نکرد و دلیل نقصان حکمت او  
نخواهد بود کلام نیست بر خدا اجبار کند کار بملاذ و اگر آن شخص  
و کس که بخورد نان و آب و نفس و سبک هر نوع زیاده سرود و عمل کند  
کردن من کبرای او کردی نمی بیند علی ایجاد نان و آب هوا و دسیت در هوا  
اسباب تحصیل آنها با نانو که محتاجند بعد از اتمام نعمت کمال حجت لازم  
و اما اگر شخص با اختیار خود پی تحصیل آن نرود و بواسطه آنی که نان بخورد  
بمکر مائه نقصان حکمت و نعمت و نخواهد زد و بدین معنی که عجز و عظام  
صغیر اگر چنانچه بعضی آماده شو چشم را متلاذ و از آن کند محاسن بعضی دیگر  
و بطریقی و کوس را از غلبه بیدار استماع امر خلاف و دست را تا خدا مال  
دیده و سزاوار جوارح را بعضی کارها که اسباب صدمه و تباهی تمام بدن است  
بود خداوند بخفص لطف رحم برای او نفس لوازم عقلی هم افزاید که آن نفس  
و عقل دقیقه از حال بدن و اعمال و افعال جوارح غفلت ندارد و دیگر از  
تجربه می دهد و ممکن است با طاعت او را کار خوار و اعمال و افعال نفس  
تحت نظم و قاعده باشد که آنچه را نافع و مفید است معمول دارد و آنچه مضر  
و مفید است از اجتناب کند و نفس بواسطه او در جوارح و اعضا حفظ  
صحت نماید و عالم کبر چگونگی میشود از این حکمت هم که صرف نظر شود  
در عالم کبر نیز انبیاء و اولیا را بمشاهده عقل افزاید که با طاعت ایشان  
کلیه عالم انشأام ممکن شود و عالم محفوظ بماند و روضه تیکه در کمال

که در نوسوالی کم گفت بلی رسیدم که چشمم ذاری گفت ای فرزند این چه  
 سؤالیست که میکنی گفتم سؤال هر چند است و جواب میخواهم گفت بلی پس آنچه  
 سؤال تو احق است یا سئوال دیگر پرسیدم که چشمم ذاری گفت بلی گفتم ما  
 چه چیز را می بینی گفت یکمها را و متحصصها را با آن می بینم پرسیدم که بینی  
 ذاری گفت بلی گفتم بجه کار تو میباید گفت دوها را با آن می بینم پرسیدم  
 که دهان ذاری گفت بلی گفتم بجه کار تو میباید گفت مرچه ها را با آن می بینم  
 گفتم زبان ذاری گفت بلی پرسیدم که بجه کار تو میباید گفت با آن سخن میگو  
 پرسیدم که گوش ذاری گفت بلی پرسیدم که ما چه کار میکنی گفت صد ها  
 میسوم پرسیدم که دست ذاری گفت بلی گفتم بجه کار تو میباید گفت خر  
 چه را با آن پرسیدم پرسیدم که دل ذاری گفت بلی گفتم بجه کار تو میباید  
 گفت با آن پرسیدم میان چیزهایی که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفت با  
 این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفتند که هر چه از این اعضا زانما اختیار  
 با آنکه اینها هیچ و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند و قیاس جوارح  
 شک میکنند در وقتیکه بوشیده باشند یا ندیده باشند یا شنیده باشند یا ن  
 کرده باشند رجوع بقلب میکنند و از احکام میسازند که آنچه معلوم است  
 مستقیم میباشد و شک را زایل میکند و اندک هم نیست خدا را در دیدن آدمی  
 از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس نایا  
 از دل و بدن آن مؤمن جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفت بلی گفت ای نامرئ  
 انصاف بدید که خدا اعضا و جوارح بدن ترا بخود مگذارد و اما می آید برای

مخاربه نماد و عسایم و صدقات داد و میان بعضی ملت قیامت نماید و قامت  
جمع و جماعت و میان ایشان بنماید دفع شرط الم از مطلق و بکند ایضا  
اگر با محرم زمان مردم نباشد که حافظ دین بخیبر باشد که از این ملت است  
و دین بر طرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و از نابالغ و ملأ  
در امور دین و احکام مترع و زباده و کمر بستار می کنند و شبهه هاد و مبان  
بیدار کنند زیرا که خلق حیای بی هم نمی توانند و در طایفه در میان  
ایشان اختلاف بسیار است هر یک بخواهیست خود را از اجزای مینمایند بر آن  
خاطی ابرای دین است دین زودی باطل میشود **قصه** در عین الحیوة  
سند معتبره نقل شده که حمی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و جد  
آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و در سر شام  
بود حضرت از او پرسیدند که ای هشام گفت لبیک یا رسول الله فرمود که  
ما خیر عیدی که با عمر و بن عبید بصره خیر بخت کردی و عمر از علمای اهل  
بود هشام گفت فدای تو کردم من چنان میگویم که با ای آن دل زد که در  
تو خیر بیان کنم حضرت فرمود که آنجا و شما را اگر میگویم مینباید اطاعت کنید  
هشام گفت که من از راه عمر و بن عبید بصره بودم که در مسجد بصره افا  
میکند بصره رفته و در روز جمعه داخل بصره شد و مسجد را آمد دید که  
که نشسته و خلقه بزرگ بر گرد او نشسته اند و دو جامه سیاه پوشید  
یکی زالسک کرده و یکی زاردا کرد که مردم او را سوال میکردند داخل مجلس شد  
مدد را نمود ز آخر ایشان ششم و هفتم آنها العالم من مردم عمر و بن عبید



مخلوق فرمود هرگز زمین نه جنتی و نه خلیفه نبوده یا طاهر و مشهور با غائب  
 و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت اگر نهرین  
 بود عنایت خدا در زمین غنیمت شد <sup>و این</sup> میگویند که عرض کردم که مردم از جنتی  
 که غائب است هیچ رفیع و پسر در فرمود که مانند شماعی که مردم از افتاب و بار  
 میرسد تا شب آفریند و گویند که عیسی علیه السلام نیست چون بنی آدم و اعلیٰ مختار  
 ممکن است بیو اختیار اقام معاصی نمایند چنانچه همه اوقات با خدا و دنیا  
 از دست قائلان کرد و اندوهر را با زائمه دین علمای اسلام صدقات و رعایت  
 قتل ایشان بوده اند و در سایر ائمه میخواند خلفی بود حاجت نیست عیسی از ی  
 جناب صاحب علیه السلام که انرا ائمه انبی عیسی است مدلل و کمال و حلف بود اگر  
 ظاهر میشود و او را قبل از استكمال مصالح کلیه عالم و ترتیب و اصلاح حال  
 بنی آدم میکشند یا اینکه او خود مخالفین را قبل از اتمام حجت میکشد و از خود  
 دفع میکرد و ای معنی خلاف مصلحت کلیه بود ما من جهت نیست اختیار فرمود تا  
 او بیوقع کسر نکند و او را هم نکند ولی با وجود نیست باز قبضه کند یا ایدار او  
 عالم برسد و هر وقت برسد و آن قبض هرگز منقطع نمیشود و حدیثی است از ائمه  
 اعظام علیهم السلام که معتبر خود رواست موده اند من جمله صدوق علیه  
 الرحمة در کتاب اكمال الدین نقل کرده و نیز در همین کتاب نقل کرده و در  
 حدیث شریف **مع عمر بن عبد الله بن جعفر الانصاری** بالحق الغائب علیه السلام  
 و ذلك ان الفلاس غاب عن سائر الخواص لا يرى بالعين ولا يشم بالانف ولا يذوق  
 باللسان و هو مدبر لهذا الجوارح و لو لم يكن القلب لنفس تدبر

ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته اند بصدق ایشان نکند و آنچه در  
آن شک داشته باشد از ایشان بر او طرد کند و تمام این خلق را در جبر و سرگردانی  
و متک و احتلاک داشت و اما میانه برای ایشان مقرر نفرمود که اگر شک می  
بمهرسانند با و رجوع کنند و رفع جبر از ایشان بکنند پس نکات شد  
بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی گفت نه گفت با او هم نشنیده  
کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجائی گفتم از اهل کوفه گفتم پس البتة تو  
هشامی برخواست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشاند تا من حاضر بودم  
سخن گفت پس حضرت صادق علیه السلام بستم فرمود گفت ای هشام این سخن را  
که امونته بودی بگو یا بنی رسول الله چنین روزی نام حار می شد حضرت  
فرمود که ای هشام والله که آنچه تو ملهم شده در صحاب ابرهه و موسی  
نوشته است و قیصر یضاً از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت  
که فرمود که ما بنیم اما ما از مسلمانان و حجت بنای خدای عالم باز و سپید  
و برزک مؤمنان و پیشوای شیعیان و اقای مؤمنان ما بنیم اما ما از اهل  
زمین از عذاب خدای چنانچه ایشانها اما ما از اهل آسمانند و ما بنیم آنجا  
که میر کشت ما خدا آسمان را نگاه میدارند از اینکه بوزمین افتد و نگاه  
میدارند بر کشت ما زمین و اهل زمین را از اینکه بآب فروروند و بر کشت  
ما با از آسمان میفرستند و بشفاعت ما رحمت بر ایشان میرسانند  
از برای ما نعمتها از زمین میروانند اگر در زمین اما می از ما نباشند پس  
از هم پاشد و اهل زمین فروردند پس فرمود که از روزیکه خدا آدم را

باخبر معلوم میشود همچنین مکان نخست غایب نخبز معلوم میکند و مقصود  
 ما از نقل همین پارچه گوشت نیست که ناو حوارج منتفع میشود بلکه مراد ما از  
 طلب همان لطیفه است که خداوند عز و جل در آن پارچه گوشت خلق کرده و  
 او را چشم در آن نمیشود اگر چه آن پارچه گوشت مکشوف گردد و لموس نمیشود  
 و حشیده نمی شود و اخذ نمیشود مگر با علم بر او بواسطه عین و استقامت تدبیر  
 در آن صفا و حوارج و با این لطیفه و باستحضار اعصافا تم است ما ذامیکه او  
 موجود ناست و تکلیف حوارج ناست تا دام آن لطیفه نافی ناست که هر ماسکه  
 او معدوم شد تدبیر حوارج فاسد و تکلیف از آنها ساقط میشود و کبریا حایم  
 خداوند با این لطیفه غایب رخواست جائز است احتیاج کند حوارج همچنین  
 جائز است جمیع خلق خود احتیاج نماید با جمعی که از ایشان غایب است که با او  
 از ایشان دفع منما اید و اید از او با او رود میدهد بر ایشان و با او نال  
 مفرماید که ای بابا از آن وقوه نیست مگر با خدا استغی و نعم ما قال ندر  
 آخر هر کس بخونند در قطب کون گزینویی بهر حال دست نیازی چند  
 مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة تفصیلی بیان فرموده بود ما مستقام  
 عبارت خود نقل میکنیم عبارت را اینست چون جناب مقدس بنویس و اهل بیت  
 او اسرف کونوات و ذبده ممکن اند و نهایت ایجه رسته امکافی از کجالات و  
 استعدادات کجایش دانسته باشد در ایشان جمیع استایشان ماده قابل  
 جمیع فووض و رحمانند و هر قصی و رحمتی اول برایشان فائز میگردد و بطریق  
 ایشان بخواند قابل گردد بکسر است میکنند و خود را استعدادات ایشان چنانچه

الجوارح ولم تستم أمورها واجتنب إلى القلب مع عيبته عنها وبقيائها على  
 صلاحها بما اجتنب إلى الامام لبقاء العالم على صلاحه ولا قوة إلا بالله وكما يعلم  
 مكان القلب من الجسد بالبحر فكذلك يعلم مكان المحل العائش بالبحر وهو ما  
 ورد عن الأئمة عليهم السلام من الاخبار في كونه بمكة وخروج وقت ظهوره  
 ولست أفتي بالقلب المصغرة التي هي اللحم لأن بها لا يقع الانسحاق للجوارح  
 وإنما فتى بالقلب اللطيف لما لا جعلها الله عز وجل في هذه المصغرة لاندك  
 بالبصر وإن كشف عن تلك المصغرة ولا يمس ولا يذاق ولا يؤخذ إلا بالعلم  
 بما يحصل من الخير والاستقامة التديين من الجوارح والتجربة تلك اللطيفة على  
 الجوارح قائمة ما وجدت والتكليف لها لادم ما نقتضيه فاعلمت تلك اللطيفة  
 العائشة نفس تدبر الجوارح وسقط التكليف عنها فكما يجوز أن يحجب الله عز وجل  
 بهذه اللطيفة أعائشة عن الحواس على الجوارح فكذلك جائز أن يحجب عز وجل  
 على جميع الخلق محبة عائشة عنهم بريد عن عيهم وبه يرتقيهم وبه يرزقهم الغيث  
 ولا قوة إلا بالله يا سيدي خلاصة نعمة حدثت أبستكم ذكر بيان دليل انقاع  
 بالامام عائشة عليه السلام ما يدركه سببكم فليكن من سائر جوارح واعضاء عائشة  
 بحسبكم يدكم يمشون وبأبني فوسدكم عيشون وبأدستكم علمون عيشون وجمال انك  
 اوتدكم كسديا جوارح واعضاءكم هركاة قلب نباشد فاسد عيشون تدبر  
 جوارح وامورنا استقامت بكم بمرساندنا وجوارحنا بؤدون تلك الجوارح  
 تمام جوارح ذكر بقا اصلاح محتاحا كدرا وحنانا كد عالم در بقا اصلاح محتاحا  
 امام علي عليه السلام وجه لا قوة نستكم نأخذوا وحنانا كد مكان قلبك رزسد

جوارح  
 الجوارح  
 الجوارح  
 الجوارح

و قابل و مفید و مستفیض بستر است فاضله بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد  
 اینست که تا یک قدر مناسبتی نباشد فاضله نمیتواند شد پس این ناقضان که  
 در نهایت مرتبه نقصند را ستفاضه ایشان را کامل من جمیع الوجوه را چنانچه  
 از واسطه گذاریم تا کمال با جناب ذوالجلال یک نوع ارتباطی داشته باشد  
 آنچه است ممکن و عوارض آن مناسبتی ناممکنات فاضله داشته باشد که فاضله  
 و ستفاضه باین وجه عمل آید چنانچه در هدایت و ابطال احکام و حکم و حکم  
 بخلاق این وجه ضرور است و اشاره بحلی با این معنی در ابواب نبوت شد و در  
 بیان معنی قرب نیز اشاره شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کماله الهی اند  
 و نمونه از صفات حلال و محال و مصطفی کرده اند اینها از کلمات الله و  
 اسماء الله میگویند و احادیث در این باب بسیار است و چنانچه اسماء الهی که  
 بر کمال او میگذرد ایشان نیز از این حیث که بر توی از صفات او مصطفی کرده اند  
 دلالت بر صفات او میکند مثل اسم رحمن که دلالت بر تصاف الهی بصف رحمت  
 میکند چون رحمت و شفقت رسول خدا را شاهد میگیرد و دلالت میکند  
 بر کمال رحمت خدا و بدانکه این رحمت با این بسببی قطره در دریای رحمت است  
 و هم چنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر آن کمالات میراند از دلالت اسماء  
 و اسماء مقدس الهی از این جهت تاثیرات و اثبات مرتبست که دلالت بر آن  
 میکنند لهذا بر ایشان نیز آثار عظیمه در عالم ظاهر کرده که اسماء مقدس  
 و مظهر قدرت و کمالات و بنده چنانچه پیشتر دانستی که ذات و صفات را دانست  
 محالست و لکن در آنحاء و جوهشها صفات و تغییرات را از غار فانی در حیات مخلقه

نعت ایجاد که اول نعمها است اول بر آنحضرت فایض کردید بعد از آن بر  
دیگران چنانچه فرمود که اول ما خلق الله و فری هکین معی نبوت  
اول از برای انتخاب حاصل شد و میر که تا وید یکران رسید چنانچه فرمود  
که گفت نبیا و آدم بنی الملو و الطین من یغیر بودم و آدم در میان ایشان  
کل بود و فرمود که ما هم آخر آن سافان که بعد از هر ظاهر شدیم و بعضی  
از هر جمیع کما لا اذانتیم و اینست معنی شفاعت که هر که از روز اول الانما  
جمیع خیرات و کمالات و وسیله ایشان جمیع خلق فائز گردید و میگردید  
اینست سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب بطایفه ایشان صلوات  
فرستاد بعد از آن حاجت خود را طلبید تا برآورده شود بر آنکه بطلت تا  
روانی حاجت و عدم قابلیت و استیجاء صلوات فرستاد و برای آن ملاذها  
فاندر تحت طلبید مانعی نیست در حق آنحضرت و اهل بیتش البته شکی نیست  
میشود و همبند کاتب بهر چشمه آمد هر کس در حق قابلیت او سرچشمه او  
بهره میبرد و روح را میگردانان سرچشمه دارد کسی باشد که بهر عظیم اراده  
ولایت و اخلاص و توسل از این منبع خیرات و معاذات استیجاء کند باشد  
از هر یکی که مانع میسر شد و روح را از هر یک از این بهره میبرد و کسی که  
ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه میباید پس معلوم شد که انفعالیان  
و مقربان را نواز و مقدس ایشان نهاده از دیگران است و نسبت نعمت ایشان به  
و اوصیاء و مستأخدا داده و عوام نامرست است چون سخن بانجام کتبایر ظاهر  
نار که زبان میتوان کرد بدانند این معلوم است که چند نکره ساقبت میباشد

از یکدیگر میپاشد و اگر بر زمین بخواند میگردد از چنانچه در احادیث بسیار  
 هست که نامهای ایشان را بر زمین نوشتند و عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند  
 بر آییناد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین نوشتند قرار گرفت  
 و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان را بتجربه معلوم است  
 که در وقت عبادت خود آن ربط و معرفت و توسلی که با ایشان حاصل میشود  
 همان فکر استماع با ایشان نفع میکند و اگر این معنی را از این بار که ذکر کنیم  
 سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میشود بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای  
 توضیح این معنی که یک فلی را بودند بشهر کوران چون شدند که چنین خلق  
 عظیمی شهر ایشان آمده بمرآن جمع شدند و دست بر آن نهادند یکی را ایشان  
 دست و گوش آن نهادند یکی دست بر خرطوم آن نهادند و یکی دندانش را  
 لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دمش را چون فیل را بودند ایام "یکدیگر گشتند  
 بوصف آن شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد آنکه کوتر است لمس کرد بود  
 که فیل یک چیز نیست از باست کلیم دیگری که خرطومش را با فله بود که غلط  
 کردی از بابت او دان در از است و سناهی و هر یک یا بخود آن بافته بودند  
 تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید کرد و بنائی که فیل را درست دیده  
 بود و بنا ایشان حکم شد که هیچ یک از ایشان خنده اید اما هر یک را هوی  
 برده اند که در عالم امکان و جمالت در معرفت واجب الوجود و دوستان  
 او که بتخلق با خلاق او شده اند چنین حالتی هست و در این مقام کجایش  
 زیاده از این سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود و تمثیلی

میباشد که در هر اسمی صاحب معرفتی در خور معرفت خود از آن که در پیش  
 متلاذات تکیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشد باینکه مردم در  
 میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت خواهد از  
 دوشاب و دامپش است و اگر خواهد هزار دینار بخرت یکی میتوان داد  
 این مردم پادشاه را بصفات حلوائ و اسناد نواز شناخته اند اگر پادشاه باو  
 احسان کند در خوشنخت و احسان خواهد کرد و هم چنین تا مرتبه آن شخص که  
 از عظمت پادشاه آن قدر دانسته که او قادر بر عطا حکومتهای عظیم است  
 و منقسی میتوان بخشید که در سالی الاف الوت تحصیل میتوان کرد پادشاه  
 بچنین شخصی در خور معرفت و میل همچنین عارفان را در مراتب معرفت تکیه  
 این تفاوت است لفظ سخن را هر عارفی معنی میدهد و در خواندنی  
 فائده میرسد تا آن عارف کامل که نهات وجوه ممکن را با همه بر سخن فضا دل  
 و اندر برای ممکنات میطلبد و میرساند و هم چنین در مراتب معرفت میرسد  
 خدا را همه معصومین که اسماء مقدس الهیه در خور شناخت و معرفت  
 ایشان از توسل با ایشان مستفیع میشوند شد آن شخص علی را در معرفت شناخته  
 که هر مسئله که میرسد میدانند و علی را در مرتبه علامه شناخته بلکه علی را  
 وسیله نکرده علامه را و سایر کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شی  
 یا ضد کسی را میتواند کشد و علی را شناخته مالک اشتر را شناخته و یکی  
 علی را چنین شناخته که اگر تفاعت کند خدا را هزار تومان پول باو میدهد  
 تا بمرتبه آن روزی که علی را در مرتبه کمال شناخته اگر نام علی را بر آسمان بخواند



دو است تقدیر روز میباید و اریبته او که لَفَ وَ لَفَ وَ لَفَ میباید است  
 و صیحیح در میباید قال تعالی فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ النَّبِيُّ  
 وَالرَّبُّ وَامَامُ عِبَارَت است روحی و خلیفه پیغمبر صلوات الله علیه و الله  
 اعتقاد امامیه ظاهر است که چنانچه پیغمبر را جاس خدام معین میشود و علاوه بر  
 علام و انار رسالت و او میباید که معجزات و کرامات خلیفه و حادین  
 او نیز باید از جانب خدا و پیغمبر مخصوص باشد و انار و اطوار پیغمبر را حاکی  
 کرد چنانچه در کتب اسمانی بتعین حاتم النبیین اشارت بوده بانی نبی بعد  
 اسم الله از کلمات پیغمبر هم بتعین و صی و ولی باید اشاره باشد و قال  
 تعالی هَذَا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُتَقَرِّمٌ وَلِیْ اَهْلَ بَنَتِ وَ جَاعَتِ لَوْ بَدَّ بَعِیْنِ وَ صَ  
 بر پیغمبر لازم نیست و عینی ندارد که او بی صفت نبی و مردم خود شاخ  
 زای او خلیفه و حادین معین کنند **سوال اول** و وجود جوار صدق  
 خطا و معصیت و سهو و نسیان از ابدی است چگونه رعیت بقول واعظ امتوا  
 کرد تا با حیاتی عیباد است خداوند حکیم علم با ان حکم که در ذات عالم  
 بکار برده ابر حرکت عمده را ممل کرد که اطاعت شخصی را بر مردم واجب نماید  
 و او را خود با علام و انار معین نکرده بتعین اولیا با اختیار این مردم بیشتر  
 بگذارد و از جانب پیغمبر صلی الله علیه و الله بسبب عیباد است تا همه مراقبتها  
 در حکمتای انان باشد از این مصلحت عمده که بتعین و صی و ناسد غفلت نماید  
 و عالم را در حرکت و صلوات بگذارد و حال آنکه وقتیکه جناب پیغمبر صلی الله  
 علیه و الله از مدینه بفرستند بفرستند و غایت پیشده همیشه نائی بر

۱۰۶  
مجلس مقاله شانزدهم

مراد از حجت کسی است که مطاع و قول و فعل او از جانب حق معتبر باشد که  
تخصص در تخلف از او معدوم نکند و این تخصّص البته ناپدید در جمیع حالات  
معصومان خطا و زلل باشد و الا بهمه اقوال و افعال و در هر حال اعتماد  
نمی‌توان کرد و حجت تواند بود و در مذکبات ما متبر جمیع انبیاء سلام الله  
علیهم معصومند و از این است که تخلف از قول و عمل ایشان عصیان است و  
خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله و در خیرتر فاطمه زهرا علیها السلام  
و دو انزده امام علیهم السلام تماماً معصوم و از جمیع خیانت و اصرار  
معاصی مطهر میباشند و تعالی انما یرید الله لیزیب عنکم الرجل کل  
البیت و یظهرکم تطهیراً و اهل سنت و جماعت صد و خطا و معصیت را  
از انبیاء و اوصیاء خالص می‌دارند و هم چنین سمع و ذیلاً را بر ایشان روا  
می‌دانند و بدانکه نبوت جاسم خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله عالم  
شامل است بجمیع دین و همچنین ولایت او ولایت بقیه معصومین سلام  
الله علیهم شامل است تمامی خلق انما ولیکم الله و رسوله و المؤمنون  
و ولایت مؤمنین اولی تصرف نمودند و اموات ایشان چنانکه جل و اندک  
حق جناب رسول صلی الله علیه و آله فرموده البقیة اولی بالمؤمنین من انفسهم  
یعنی جیباً بغیر عیوب میان اولی تر است از نفس خودشان پس در کبرایا و اولیا  
را باید تخصّص بنفس خود مقدم بلارد و در حنیف ایشان می‌طعن و منقاد و در  
سر سبک صرف باشد لطیفه در این است و انما ولیکم الله از زمانه که نزد

از من بمنزله هرون هسی از موسی و هرون وصی موسی بود و نیز  
 و دستان روایات متعدده نقل کرده اند در آنحضرت علی علیه السلام و  
 فرمود و هر که آنکس بتبعی در کتب معتبره ایشان نماید اجناس و نصوص  
 هر یک در خلاف آنحضرت خواهد دید در صحیح بخاری و سایر  
 است معتبره ایشان حکایت قلم و دوات خواستن آنحضرت در مصحف  
 بطور است حدیثی بکار بر کرده که رسول الله ص در حال مرگ بود  
 بزرگان صحابه بعد از آنحضرت آمدند چون بنشینند حضرت رسول  
 فرمود مرا قلم و دوات و کاغذ بیاورید بکار برای شما تا که بی یونیم بعد از  
 من هر که مرا نشود پس آنحضرت چون این فرمود بنشیند بعضی را خوش  
 نیامد و یکی از ایشان که عامه او را خلیفه میدانند گفت یا امیر مومنین  
 و مرض غلبه کرده گویان میگوید و سر نام میکنند پس در آن مجلس قبل  
 فال را بدست آنحضرت فرمود و بخنید و اینست نزاع پیش من پس همه  
 احلاف از آنجا درآمد و اگر آن شخص بکم لا بنطق عن الهوی ان هو الا  
 روحی بوی قول او را قول خدا میدانست و مجلس را خلط نمیکرد تا اینکه  
 آنحضرت مکرر در حیات خود از خلافت علی علیه السلام خبر داده بود در آنجا  
 بر البته تصریح و توضیح میکرد پس از وفات هم در حالتیکه جناب امیرالمؤمنین  
 علیه السلام مشغول بجهت و تکفین آنحضرت بود حضرت ابن اسیرام را مهمل  
 گذاشته بقیقه نبی با عده جمع شده اینجا برای و اختیار خودشان را  
 بنشین خلیفه گذاشتند و از جناب امیر علیه السلام که بکم ای امیر علیه السلام

خود معین پیغمبر بود **جواب** بی همین طور است تا عصمت پیغمبر  
 مرسل ایستانی باشد با اقوال او اعتبار نمیتوان کرد و باید چنین شخص که  
 خلل و نذا و ذاد را بلاغ احکام میان خود و خلق واسطه و حجت قرار داده  
 معصوم باشد تا لطف و نعمتش کاملاً و محض باشد چنانکه خود  
 فرموده و ما کنت متخیلاً المصطفیٰ عَصِدًا من کراه کسکان را با رواحله  
 نیستیم و در این دیگر پیغمبر باید لا ینال عهده الظالمین عهد من بستمکاران  
 نمیرسد و کسانی که از آنها معصیت صادر شود البته بنفس خود ظالمند  
 و لاین بیکل مقام رسالت و امامت میباشد پس پیغمبر و خلیفه و کمال  
 او باید در همه احوال عَصِدًا و مایطوق عن الهوی باشد و قول و فعل او  
 مطابق و محمّد فرموده خدا شود تا در هر حال قول او تحمل اعتماد و حجت باشد  
 اهل سنت و جماعت چون در این مسئله بدو اخط کرده اند چه بعضی باین  
 نص خلیفه پیغمبر دانسته اند که آنها خودشان مکرراً قرار بدین و نیایان خط  
 و عصیان خود نموده اند بجهت تسخیر خلافت ایشان و در حدیث بکاکیان ناچار  
 تجوز خطا و عصیان به پیغمبران هم نموده اند و جناب رسول صلی الله علیه  
 و آله از تعیین خلیفه و ابی حنکته عمده هرگز صرف نظر فرموده در روز عید  
 خیم چاییم و غیر از علماء عامه نیز ضبط کرده اند آنحضرت از دست علی علیه السلام  
 گرفته و او را بلند کرده فرمود من کنت مولاه فمنا علی مولاه یعنی هر کس  
 من مولای او هستم پس این علی مولای اوست و نیز خود ایشان رواست  
 کرده اند که آنحضرت فرمود یا علی انک منی علیه هر دو من موسی و علی

یا علی اکبر نبی و وصی و وارث و آن وصی و وارثی علی بن ابیطالب  
**سؤال** ای اهل سنت و جماعت نرا حضرت رسول دادعی و صیغه  
 و در ابنتی و باره خلافت سابرین و ده اند ما خودشان ادعا دارند  
 که در حق آنها وصیتی نبوده **جواب** اهل سنت و جماعت کومند  
 بنعت ابوبکر در روز وصیت بوده از مد و امر جمعی بخلاف و متفق  
 شدند حتی بعضی که قلباً مانع نبوده برای اینکه صدای نباشد  
 جعت مسلمان متفرق نشود بر او بیعت کردند حتی از ایشان با  
 اینکه جناب امیر علیه السلام با افضل میباشند کونین برای اینکه در حق  
 ابوبکر را انجلافت اختیار نمودند بنایند و از خلیفه اول دانست و مقدم  
 نمود و عجب است از این باب الحدید که در اول شرح فیج البلاغه گوید الحمد  
 لله الذی قدم المفضول علی الفاضل و حال ترجیح مرجوح و راجح مرجوح  
 سبب حمد نمیتواند بود و عمر در این باب گفته این بیعت ابی بکر دانست  
 فانه و وفق الله المسلمين شرها من عاد الى مثلها فافعلوه یعنی بدین  
 بیعت بکنرا که مانع شد خلافت کرد مسلمان را از شر آن بیعت پس  
 هر کس بمثل او عود کند او را بکشد **سؤال** جناب رسول صلی الله  
 علیه و آله که در حق عمر و عثمان نبی و وصی نبوده ابی بکر در حق  
 عمر و عمر در حق عثمان آن طورها چرا وصیت کرد **جواب** ای مسلم است  
 که در حق آنها نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصیتی نبوده است  
 ولی ابوبکر عمر را جای خود خلیفه گذاشت و عمر نوعی وصیت تدبیر نمود

فَدَخَ انْتَانَاوَابْنَا نَكْمَ وَكَلِشَاوَا كِنَا نَكْمَ وَافْسَاوَا اَنْفُسَاوَا اَنْفُسَكُم مَّبَانِيَهْ  
رَسُول وود صوف نظر کرند و حال آنکه در دیده دیگر خداوند میفرماید  
كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَخْلُوا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ  
لَا رَغْوَا أَهْلِيهِمْ عَنْ نَفْسِهِ كَغَيْرِ رِأْسِ يَافِلَ مَدِينَةٍ وَانْهَابُكُمْ دَر  
اطراف اهل مدینه است از اعراب اینکه تخلف نمایند از رسول الله و  
جائز نیست بر آنها بیب بسمان خودشان اعراض نمایند از نفس او یعنی  
خودشان را مقدم بدارد بر نفس او چنانکه مقدم داشتند برین اثر شریف  
چند تکرر صریح است در مقصود ما و در آیه مابعد عامه خاص نفس را علی  
علیه السلام تقبیر کرده که مسلما در مباحله با آنحضرت غیر جناب فاطمه  
و جناب امیر علیه السلام و حسین علیه السلام کسی دیگر نبود پس  
چنین بود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خود وصی و خلیفه  
تعیین نکرده باشد و حال آنکه آنحضرت اگر خواست بجائی مفرکد با عیسا  
خود در مدینه خلیفه میکرد و در قرآن مجید وارد است کَتَبَ  
لَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ أَنْ تَكْلِمَهُ الْوَصِيَّةَ الْإِثْمَ وَأَرْصَحَ  
ناری نقل شده که حضرت رسول فرمود ما حق امری مسلم که شئی  
به آن یُسَبِّحُ ثَلَاثًا لَا وَصِيَّةَ مَكْتُوبَةَ عِنْدَ نَاسِهِ بَسْ جَوْرًا  
شد آنحضرت از دیار ملت بفرماید و اینکوسه امر را هم بکند و بخلا  
است خواب و حدیث علم باید از این معانی شایعه میگوید که  
رکاب مناقب خود را بکشد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آن هدا الامر لا یفقی حتی یغنی  
 اتی عشر حلیقه کلام من قریش یعنی بدو سبکی این امر منقصی نمیشود  
 تا آنکه بگذرد و دوازده حلیقه تمام آنها از قریش است و کتب معتبره  
 غایبه غیر از اینها نیست و این باب بخدا رجعت داده ام **سؤال** علم سائر  
 حلقه در چه باب بود **جواب** اگر از کتب سبعه در این بابها چیزی نیست  
 کم شونده شاید جماعتی مدعی نمایند ولی آنچه در کتب معتبره است  
 و جماعت حکایت و روایات شده معتبر است که ایشان در رمضان با تسکله  
 تمام بار خوج بعلی علیه السلام میکردند و از این باب است مثل بودن و هفت  
 قصبه لا انا حسن انا جنانکه خودشان از جناب پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله روایت کرده اند که فرمود انا مدینه العلم و علی بابها درست  
 این سخن قول پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است خود  
 ابو دکر مردم گفت آیلونی فلست بخیرم و علی فیکم یعنی دست بدار من  
 و بستم مرا امانت بکن من بستم خیر شما و حال آنکه علی در میان ثقات  
**و از صاحب کشف** منقولست که عمر هفتاد مرتبه ما ب کلام مشکلم  
 شد و لا علی هلاک عمر یعنی هرگاه علی نبود عمر هر آنکه هلاک میشد  
 من جمله زن زنا کاری را نداد و آوردند که حامله بود پس امر بسنگها  
 کرد جناب امیر علیه السلام فرمود این کاست الام زنت هرگاه مادر زاکره  
 فاما دنیا بخیرین دین چیستگاه طفلی که در شکم است پس در رحم او هلاک  
 و کس لا علی هلاک عمر و امر کرد در رحم بخنوم پس علی علیه السلام را و فرمود

که عثمان بجای او منصوبه حلیفه گردید و این ابرازات نعمه و ارادت  
 که اگر وصیت لازم بود پس چرا آنها انکار وصیت جناب پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله می نمایند و اگر لازم نبوده چرا این در حلیفه وصیت کردند  
**سوال** حقیقه این فقره جای چه نسبت اگر وقت ممات و تعیین حلیفه  
 و قرار و انتخاب آن وصیت ولی و بلکه لازم بوده پس چرا جناب رسول  
 صلی الله علیه و آله باید ترک اولی فرموده باشند و اگر اولی لازم نبوده  
 پس ابو بکر و عمر چرا این مقام آمده اند و با کدام یک از اینها کار خو کرده  
 حضرت رسول با حضرات **جواب** این عمل ابو بکر و عمر خود لیل این است  
 که تعیین حلیفه و وصیت در این امر اولی و لازم نبوده پس هر کس بگوید که  
 انحصار در چنین امری فرمایشی فقره بوده و کسی را حلیفه معین نه بود  
 دروغ گفته و بی اصفافی کرده و اخبار و احادیث در کتب عامه خاصه  
 متحد تواتر رسیده انحضرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را وصی  
 و حلیفه خود قرار داده انکار آنها عناد و مکابره است **سوال**  
 اما در کتب معتبره عامه در روایات ایشان نیز بر دوازده بودن امام  
 حلیفه رسول و ثابت است **جواب** بل و اینها ای چند می در  
 کتاب ایشان دیده ام و از آنها استنجد در صحیح مسلم است نزال امر الله  
 قائما حتی تقوم الساعة و يكون عليهم اثني عشر حلیفه کلهم من قریش  
 یعنی پوینده آمدن بر نیا پیشود تا قیامت قائم گردد و یازدهم دوازده  
 حلیفه میباشد تمام آنها از قریش و آنچه در صحاح سته است بدسترس است



مردی دستبرد عمر در خطبه خود وقتی گفت هر کس صدق و پیمانش را کرد  
 و سیکن کند قراوسید هم او را داخل بیت المال مسلمانان نمایند پس ضعیفه  
 از خبر خواسته این آیه را خواند **وَابْقُوا حِلْفَكُمْ فِطْرًا فَلَا تَأْخُذُوا مِثْلًا**  
**أَتَأْخُذُونَ مِثْلًا** و اما مبدئاً بعق هرگاه داده باشد پس یکی از زوجات  
 خود را آن قطاری زیست هم یکی طلا نقد در پوست کما و پس از او چیزی  
 اخذ نکند یا اخذ میکند او را در خالتیکه هتاش و نگاه واضح و اشکارا  
 پس ضعیفه گفت ایامع و کنی میکی ما از چیز بکه خدا او را حلال و مباح  
 فرموده پس عمر انصاف کرده گفت **كُلُّهَا لِي فَقَدْ مَنَعْتَنِي عَمْرًا حَتَّى أَخَذْتُ فِي السَّوْتِ**  
 یعنی همه مردم از عمر را ما تراست حتی نان برده دیشنان در قوی جامها را نیز  
 فرق زیاد هست شما آنکس که بالای من بر این طور بگوید و میان آنکه بگوید  
 قبل آن نقد و بی یعنی از من سوال کنید قبل آنکه مرا معقود نمانید  
**قَالَ تَعَالَى هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و قال **أَفَنُكِدُّ**  
**إِلَى الْحَقِّ أَهْوَىٰ أَنْ يُسَبِّحَ أَتَمَّ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي ظِلْمُكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**  
 ابی انی الحدید در شرح فتح البلاء گفته کوید و نفر شیعی و بکره نزاع نموند  
 در افضلست جناب امیر علیه السلام و ابو بکر پس یک نفر از اهل نه که نظر  
 هیچ یک غرضی از او معلوم نبود میان خود شان حکم قرار دادند پس آن شخص  
 این شعر را بایشان خواند **كَمْ بَيْنَ مَنْ شَكَّ فِي عَقِيدَتِهِ وَبَيْنَ مَنْ قَبِلَ تَرْكُ اللَّهِ**

### مجلس مقالته فقده

ایا عقیده عامه در باب ثمانی عشره چیست **جواب** ان شاء الله و اعظم

کردار همچو قلم برداشته شده پس از نیم اودعت کشید و دوزخ و  
 سیر طعی با هم مبارزه کردند پس عمر حکم او را از آنحضرت خواستند و  
 آنحضرت هر دو را خواست بصبحت فرمود آنها را است بگویند راست  
 بگفتند فرمود آره بنیاد نند و نه تعرض کردند آره و آنچه میکنند فرمود طفل را  
 میخواهم یاره کم دو سبغ باشد هر یک نصف او را بوزن بدین یکی از آنها را  
 شده بگری بجزو الحاح کرد و گفت یا ابا الحسن بخاطر خدا اگر غیر این خواه  
 نیست من طفل را با و بخشیدم پس حضرت فرمود الله اگر طفل فرزند  
 اگر هر هلاک تست فرزند او بود دلش زقت میکرد پس دیگر چه اقرار کرد که حق با  
 اوست پس عمر شاد و آنحضرت زاد عا کرد **و ابن ابی شریحه** عبد الله بن علی  
 بن محمد که از اجله علمای است در او ائمه ابواءه هایت و کفایت کوبید  
 فی حدیث اسان عمر بن الخطاب قمر و فاکمه و انا و قال فما الاثم ثم قال  
 ما کلفنا او ما ایر ما یهد ثم ابن الاثر بعد دیگر تو و ایه الاثم المرعی المجهی  
 للرعی و القطع و قبل الاثم من المرعی للرد طاب کالفا کیمه لا احسان  
**و در معالم التنزیل** مؤلف که از علمای امامت است از اهل بیت  
 پیغمبر و ائمه کرده که از ابی بکر سوال کرده مدار قول خدا بتعالی فاکمه و انا  
 او گفت ای سماء طفلنی و ای ارض طفلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا اعلم  
**و نیز** عمر شاک کرد در وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت محمد  
 وفات نموده و نمی میرد تا اینکه ابوبکر با و این آیه را خواند انک صبت و ایتهم  
 بشون یعنی بدرستی که با پیغمبر تو مردنی هستی بدرستی که ایشان هم

میباشند که کافر و ملعونند **در کربلا** ضلالت و جهل و کفر و کجاست کرده  
که دنیاوی هستند جماعتی هست صغر نمیکند و جماع فضیلت اهل بیت  
علیهم السلام و هر کس را دیدند که ذکر فضیلت میکنند گویند او را بگویند  
که او را فضیلت است پس شافعی این شعر را خواند **اِذَا فِي مَجْلَسٍ تَذَكَّرَ عَلِيًّا**  
**وَسَبَّطَهُ وَفَاطِمَةَ الزَّكَاةِ** **يَقَالُ تَجَاوَرُوا يَا قَوْمُ هَذَا فَمِنْ أَمْنٍ**  
**حَدِيثُ الرَّافِضِيَّةِ بَرَأْتُ إِلَى الْيَمِينِ مِنْ أَنَاسٍ يَكُونُ الرِّقَابُ**  
**أَلْفَاطِلُهُ** و شافعی از رؤسای مذهب عاصی است سؤال خلود  
غالی را نیز تبیین و توضیح بفرمایند مذهب باطل معلوم شود  
**جواب** علامه مجلسی علیه الرحمة در جلد سابع مخار و مینویسد که  
بترجمه نقل مشود خلود در بنی و امته علیهم الصلوٰة و السلام ناقابل  
ستد است الوهیت و خدائی ایشان و یا سودن ایشان شریک با خدا و معبود  
و در امر پدید و روزی خاد و یا ناقابل بودن و اینکه العباد بالله خدایانها  
حلول کرده یا با آنها متحد شده یا اینکه ایشان مد و زوجه از جاس خدایتها  
و بدو ان الهام و بی تعلیم خدا غیب میباشد یا ناقابل شدن بر اینکه ایشان انبیا  
بوده اند یا با قول بتنازع بعضی ایشان معصوم دیگران بقول اینکه معرفت ایشان  
معنی است از جمیع لطافات و با معرفت ایشان تکلیف نیست به ترک معاصی  
بهم بر این از این مقالات قائل و معتقد شدن الحاد و کفر و خروج است از دین  
چنانچه دل و عقیده آیات و اخبار دلالت میکند و امته علیهم السلام برتری و  
انداز آنها و بکفر آنها حکم کرده اند و اگر بعضی اخبار بگویند تور سید که قوم

اهل سنت و جماعت آنچه در کتب معتبره مکتوب و معروفست اسامی ایشان را  
تماماً بنویسید که در ادب و مخصوصاً کتب متعدده در مناقب اهل رسول و  
مصابی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم جمع و بالغت نموده اند و جمعی از آنها  
علوم اعلیایه و استادان و مرشدان خود را در الج بایشان میدانند و در  
کتب تواریخ نیز احوال ایشان را بخوبی شرح داده اند چنانچه ابن خلکان که  
همه ایشان را بخوبی نوشته هر کس بخواهد رجوع کند بعضی که مختص  
و عناد و از روی خفاست ذات و فساد اعتقاد ایشان دشمنی کرده و در  
مضائل ایشان متهم نموده اند و اکافر و ناصب میدانند جمعی از علای  
عالمه نیز آن قبیل اشخاص را بدیناد و فاسد الاعتقاد نامیده اند خدا تعالی  
تعالی و مدبر فرماید که لا اسئلكم علیه احراً الا البوذة فی القرآن و قد  
اهل بیت سالتکما لو ادم ایمان و اسلام است و منطوق قرآن نیز هر کس  
بخواهد حقوق حضرت رسول صلی الله علیه و آله را اذ کند نماید اهل بیت  
او را دوست دارد و کسی که از این دو سنی بفرم و در بیست حد از رسولان او قسم  
است و ما و این چشم و اینها طاهره و نواصبند که ائمه ما را با ای که میدانند  
ذریه رسولند و بمنزله امتند و بدین دلیل لعنه الله تعالی و اتباع او اگر  
گذشته و آینده و اگر بعضی از مخالفین بر حیطة هر ایتان از آنها محبت  
نمایند و اسامی مبارکه ایشان را بنویسند و بگویند و بگویند و بگویند  
ایشان را من جهت ذبیت نمایند شیعیان ایشان را بجهت اخلاص و اختصاص که  
در وودت ایشان دارند باطناً و ظاهراً و ندایم باینتر که در معنی از مرتبه نواصب

میگوید و منیکه ما مظهر کردیم بمذاهب میان آنها یا قیم مکن هبا ما میزد  
 احق و اصدق و اخلص از شواذب بطلان و اعظم آنها از حیثیت تنزیه خدای  
 و تنزیه رسولان و اوصیاء ایشان و یا قیم او را احسن ادیان در مسائل  
 اصولیه و فروعیه زیرا که ایشان معتقدند بر اینکه خداوند محصور است  
 باریت و قدم و تمام ماسوا و محدث و مصنوع است و معتقدند بخلق ثابت  
 خدا و اینکه خدا جسم نیست و جوهر نیست و مرکب نیست زیرا که هر یک بخیر  
 خود محتاج است و عرض نیست و در مکان نیست و الا محدث میشود و قریه  
 امامیه خدا را از مشابیهت مخلوقات تنزیه کرده اند و ایشان معتقدند که  
 بر اینکه خلایق در است جمیع مقدرات و بر اینکه خدا غاد است و حکیم است  
 ظلم نمیکند با احد و فعل قبیح از او سر نمی زنند زیرا که او به جاهل است و نه  
 محتاج تا فعل قبیحی از او سر دهند و بر مطیع سرای شک میدهند تا او را بخیر  
 خود برساند و از غاصی عفو میکند بابر او عذاب بمناید بسبب جرم او بدین  
 ظلم و همه افعال او محکم و متقن است و برای غرضی و مصلحتی صادر شد  
 و الا او غایت و لا غنی میشد قال تعالی و ما خلفنا السماء و الارض و ما  
 بینهما الا عیین و اباحوا سر دینک نمیشود چنانچه میفرماید لاند و که  
 الابصار و هو بلك الابصار و او را جمیع نیست و انبیاء و رسل  
 ائمه و اوصیاء از آنها و خطا معصومند و از معاصی صغیره و کبیره منزه  
 میباشند و الا لافوق و اعتمادی بقول و خبر ایشان نمی ماند و باقی  
 مسلمین غیر از این طایفه امامیه در اغلب این عقائد حقّه بخاطر افت

با سجدی را بهما را پس انما یا تاویل صحیح دارد و یا اینکه از فقرات غلو  
 میباشد و لکن بعضی مستکین و محدثین بحجت قصو ایشان در معرفت الله  
 جلیم السلام و عجزشان از ادراک ارباب احوال و عجایب شئون ایشان در باب  
 غلو و اطرا کرده بکفر قدح نموده اند بسیاری از رواه ثقات با بیعت نقل ایشان  
 بعضی غرایب بجز از اثنی بعضی از ایشان گفته اند که نفی سهوا و انما علم السلام  
 غلو است یا قول باینکه ایشان علم ناکان و مایکون را میدادند غلو میباشد  
 یا اینکه در اخبار کثیره وارد شده در حق ما بر بوبیت قابل فتوید و بگویند  
 آنچه را که بخوانید در وصف ما و هرگز بالغ نمیشوید بهماستان و ذکر احادیث  
 وارد شده که امر ما صعب است و محمل او نمیشود مگر ملک مقرب  
 یا بنی مرسل یا مومنی که خدا قلب او را برای ایشان امتحان کرده باشد و  
 شده است که هرگاه میدادند او را چیزی را که در قلب مسلمان است هر  
 او را میکشید پس برای مومن شدن پس لابد است که مبارک است بکشد و  
 آنچه وارد شود از ایشان در باب فضایل و معجزات و معالی امور ایشان  
 و قیامت است و خلافا و بضرورت در باب قواطع برایین یا ایات الهیه و  
 متواتره که آفاده قطع و یقین نمایند اینها از کجاست عبارت بحار بود

### مجلس مقاله هجدهم

ایزد عزالی و مفرط است ناصبی مفرط و هر دو جاهلند و الجاهل انما مفرط  
 او مفرط و مدح حق و صحیح است که حد وسط و خالی از افراط و تفریط باشد  
 و او مذهب شیعه را مابین است علامه حلی رحمه الله در کتاب نهج الکفر

خدا و جمیع حرکات و سکانات او کسند بمحلول و قوه و مدد خدا و بدیهی است  
 خداوند برای تکمیل اختیار او قوه و قدرت را و استطاعتی بفعل و ترک  
 داده و آن حول و قوه را که از آثار و قدرت کامله خود پیدا شد در هر  
 حال را و باز بیکسر و اسباب نکتی فعل را از دست عبادت هر عیبگرد  
 تا بعد بعد از اتمام حجت هر ذی نفس بگردش تواند مان را حرکت کند  
 و استطاعت یافته باشد خواه راه جز نباشد و خواه شرک عبادت است  
 هر یک اگر دقت نرزد برای او ممکن کردد قال تعالی و هدی سبیل  
 التّحذین و قال یا هدی سبیلنا السبیل ایما ساکرا و ایما کهورا ایس معتضه  
 رحمت و در یونیت مطلقه مدد خداوندی بخلف هم بمطیع میرسد  
 و هم بغاصی و هم بیک بدو آن قوامی و دوا و نذر که همانا خداوند بفرما  
 کلاً من ذلّ هلالاً و هو لای من عطاء ربک ای کرمی که از حوائج عیب  
 گرد و ترسان و طفیفه خورداری و عامل و فاعل طاعت و معصیت خود  
 عباد است و توضیح این مطلب آنست که هر چه فعلی و عملی از عباد میرسد  
 و قدر خداوندی ممکن نیست صادر شود ولی مشیت او صالح و غیر شر است  
 اولاً و الذات بخیر و صلاح علان میگرد و لای فاعله خبیثه عباد و معصیت  
 او همینکه بدو اختیار مایل بشر و معصیت شد آن قوه صالحه را این قیام  
 بظهور میدهد بدلات سبیه در درخت میوه که بحسب سبیه و اصل با بد میوه  
 بنکو و صالح و شیرین با و بد خداوند درخت اگر با شاخ میوه بد طعم تلخ میوه  
 شده باشد هر چه قوای صالح از آسمان و زمین باصل و ریشه آن درخت

وَبَضَلَا لَتَفْتَادَهُ اِنَّكَ وَلِكُلِّ دَايْتٍ مِّنْهُمْ مَّقَامًا شَرْحُهُ الْكَلَامُ مَا  
يَقُولُ چنانچه جمعی از عامه معتقدند بر اینکه خداوند فاعل قانع  
میشود و جمیع انواع معاصی و کفر و انواع فسق و فساد و قتل خداوند واقع  
میشود و هیچکدام مدخلیت بعید ندارد و گفته اند برای خدا در اسماء  
بست و چیزی برای مصلحت عباد نمیکند و از کافران اراده عصبیت  
و از اواراده طاعت نمیکند و عذاب هم بکافران نمینماید و بسکونند است  
با و قیاحتی نیست و فاعل ایست و عقائد و احقر از این است که خلقت  
تفصیل باشد زیرا که در این صورت عذاب عذاب باید بالمره مرتفع  
کرد و الا خداوند علایق بر اینکه فاعل قانع میشود ظالم بنخواهد بود  
گذشته از آن ماس مطیع و عاصی و قیاحتی نمینماید زیرا که طاعت و  
معصیت بنا بر آن به معنی بوده فعل هر دو از یک محل میباشد و فعل  
ساده نیست تا شده با نجهت مستوجب مدح کرد و یا مستحق دوزخ

### مجلس فی مقاله نور کرامت

خداوند فاعل غنا است یعنی رزق و فعل و ایضا و مجبور و موصیت  
بمحو اهد فعل را میکند بمحو اهد نمیکند سندگان را نیز که بجهت  
شناسائی و معرفت خود خلق کرده فاعل مختار خلق فرموده  
یعنی قوه فعل و برک ایشانش داده و اگر نبوده اختیاری نبود عطا  
و معصیت معنی بدست و عذاب و عقاب را جهتی بوده و بدان  
معنی است تا اینکه عباد در همه حالات محتاج است به امداد و انعام



اولی با مقتضای رحمت کماله همه قوای خداوند صالح بجزایات خلق فرمود  
 فطره الله التي فطر الناس عليها واحكامها و احكامها در طریقه مجبور و مکره نفوذ و بهر  
 قوه اختیار و استطاعت بجز و شر داده تا هر کس بجزای عمل خود فائز شود  
 این جزایان بجزایان شراف و شرف چه کمال و حکمت در اختیار است پس هر چه بخواهد  
 هست از خلقت و آنچه بدو استوار بنده است و ناعت بران نصر عبد است  
 و فطره الله من حیثی در بند و خلقت خوب خبر بوده و این حدیث قدسی  
 در کافیه مریدیت یا بن آدم اما اولی بحسناتک منک و است اولی بسیناتک  
 می یعنی خداوند خطاب بر بنده میفرماید که من بحسنات تو از تو اولی  
 ترم و تو بسینات از من اولی تریم زیرا که سینات از تو ناشی است و بر تو  
 متکی است چنانکه نور آفتاب که بدیوار پیفتند دیوار نورانی شود و اگر  
 دیگر دیوار سایه اندازد پس نا اینکه هم روشنائی دیوار و هم سایه اش  
 هر دو با آفتاب است و آفتاب نه روشنائی هست و نه سایه ولی نور  
 روشنائی از آفتاب است که باد دیوار ظاهر میشود و سایه از خود دیوار است  
 اگر چه قوام آن هم بسته با آفتاب است و بدون وجود آفتاب سایه نیز  
 مستحق نمیشود **در آلی صدوق** علیه الرحمه از امام رضا  
 علیه السلام روایت کرده قال حج ابو حنیفه ذات یوم من عند الصادق علیه السلام  
 فاستقبله موسی بن جعفر علیه السلام فقال له یا غلام یمن العصبه فقال لا  
 تخلو من ثلاثه اما ان تكون من الله عز وجل و لکن منی فلا یسعی لکم به ان  
 ان یعبد عبده بما لم یکسبه و اما ان تكون من الله عز وجل و من العبد فلا

میرسد با اینکه تمام آنها صالح بجزایست ولی نفس پیوند بد صورت و را  
 متغیر خواهد کرد قال تعالی فلیغیرن خلق الله وقال ذلك بان الله لم یبد  
 متغیراً بعد انعمنا علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم هر چه هست  
 از قامت انسان بی اندام ماست پس تمام بدنها و قبایح را جمع بخود  
 بنده است نه بخود و اما اصابت من سببه من نفسک جمال زیبا  
 باینکه صاف و ناصاف و بک و راستی تفاوت دارد میشود ولی  
 همینکه باینکه کج رسید نفس انبیه او را کج مینماید بازان تفاوت  
 زمین شود و زمین بسیار و افتاب و ماه یکسان به هر دو و متباد  
 و هو اعلی السور هر دو را تو بخت مینماید ولی همان فروز و قوایند  
 و در سبب زمین شوره که رسیده را آنجا حاصل خار میشود و در زمین  
 لاله و سبزه بازان که در لطافت طبعش خلاف نیست در بلع لاله  
 دو بد و در شوره زار خس پس از جانب خدا فیض همه مخلوق علی السور  
 میرسد و از جانب خدا تفاوتی منظور نیست مگر فی خلق الرحمن  
 تفاوت وقال سمع الله الذی یقن کل شیء پس تفاوت و اختلافی تمام  
 از طبایع و قوای خود مخلوقات است باز جهت را تا تفاوت پیدا کرد  
 پس چون قوایل و استعدادات مختلف شد که منشا آن را اختیار است  
 هر فصلی که وارد شود در موارد مستفیضه مختلف خواهد بود  
 کظهر الماء فی الاصدای در و فی بطن الکامی ضار سماً  
 اگر کوئی قابلیت را هم جدا داده صحیح است ولی در خلق اول و طهرت

انحصرت فرمود جبر نیست و تفویض نیست بلکه امر است بین دو امر فرمود  
 هر کس کار کند که خداوند تقویٰ بر او کرده اگر خلق و رزق را بسندگان خود پس  
 تفویض قائل شده را وی گوید که تم یا بن رسول الله یا قائل بر این مسرت است  
 فرمود بلی و آنکس که بیکر قائل شود بر خداوند ظلم کرده پس که تم یا بن رسول  
 الله امر بین امرین چیست فرمود بودن سبیل و راحت بسو آوردن آنچه  
 مردم با و نماور شده اند و ترک آنچه که مردم از او بی شده اند و نیز هر چه  
 با انحصرت عرص کرده خداوند یا بسندگان افعال ایشان را تقویٰ کرده  
 فرمود بسندگان ضعیف تر از اینند استخص عرص کرد یا باجمو کرده است  
 خدا بسندگان را فرمود خدا عاد را از این است و اجل از این است استخص عرص  
 پس چگونه میفرماید انحصرت فرمود ما میگوئیم بهتر است که خداوند را  
 امر کرد و بی کرد و قادر فرمود ایشان را و این امر کرد و باجمو ایشان را و  
 بی نمود انتهی این عقیده صحیح است از خواص شیعه است و طایفه عامه  
 بعضی که معتقد اند تفویض قائلند و برخی که اشاعره اند جبریه میباشند  
 نقل کرده اند روزی قاضی عبدالعزیز و معری در خانه صاحب بن عبد  
 الشیخ انوشیروانی را دیدند سبیل تعرض باو گفت سبحان من ترفع  
 الفتناء شیخ در حال گفت سبحان من لا یجری فی ملک الا ما یشاء معلوم  
 که طعن و تعرض هر یک مدیگر به وارد است چه جبریه و اشاعره جمیع  
 قبایح و شرور از خدا میباشند ایشان بر حسب آن عقیده خدا را آن  
 محشاء و منکر میخوانند تریه کنند و معتزیه هم که افعال عباد را مقو

يَبْغِي لِلشَّرِّكَ الْقُوَى أَنْ يَظْلِمَ الشَّرِّكَ الضَّعِيفَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبِيدِ  
 هِيَ مِنْهُ فَإِنْ عَاقَبَهُ فَبِدَائِيهِ وَإِنْ عَفَى عَنْهُ فَبِكْرَمِهِ وَبَعُوْدِهِ ائْتَهَى مَضْمُونُ  
 حَدِيثِ تَرْهِنْ زَانِ اسْتَكْرَاهُ بُوْحَيْفَهُ اذْخَلَتْ جَنَابَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرُونِ  
 مِيَا مَدَامَ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَرِّ اَمْدَانِ بُوْحَيْفَهُ بَاوَعَضَ كَرْمَ مَعْصِيَتِ  
 اَزْكَيَسْتِ بِنِ اِمْحَصَرْتَ فَرَمَازِ سَجِيرِ خَالِي نَسَبِيَا نَا اِيْدَارِ حُلَا نَا سَدْرُ حَا  
 اَنكَ اَزْ اَوْ نَسَبْتِ بِنِ دَرَايِزِ صُورَتِ سَرَاوَرِ نَسَبْتِ شَخْصِ كَرِيمِ بَدْعُ خُودِ زَعَا  
 نَمَا اِيْدِ بَسَبَبِ اَمْرِي كَاوَرِ مَكْبِ نَكَشْتِه وَكَسْتِ نَكْرَدِه وَبَا اَيْنَكِه مَعْصِيَتِ اَكْوَالِ  
 وَبَنَدِه اَسْتِ بِنِ سَرَاوَرِ نَسَبْتِ بَشَرِيكَ قُوَى كِه ظَلَمَ كِدْ شَرِّكَ ضَعِيفَ  
 يَا اَيْنَكِه مَعْصِيَتِ اَزْ بَنَدِه اَسْتِ چنانكِه اَزْ اَوْسْتِ بِنِ هَرْ كَاهِ حُلَا عَقَابِ كِدْ  
 بِنَدِه لَسَبَكِه اَوْ خَوَامِدِ بُوْدِ وَا كَرَفُو كَدِ بِنِ كَرَمِ وَبُوْخُودِ سَرِ خَوَامِدِ  
 بُوْدِ **فَرَجْلِدِ فَقْدِ هَرْمَجَارِ** اَزْ بَعْضِ اصْحَابِ اَنْجَنَابِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَلَوَاتِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدِيَسْتِ كَا اِمْحَصَرْتَ فَرَمُوْدِ لِاَلْجَبْرِ وَلَا تَقْوِيَصُ بِلِ اَمْرِ بِنِ اَمْرِ فَمَا  
 مَعْنَاهُ قَالَ مَنْ زَعَمَ اَنَّ اللَّهَ فَوَّضَ اَمْرَ الْخَلْقِ وَالرَّدَّ اِلَى عِبَادِهِ فَقَدْ قَالَ  
 مَا تَقْوِيَصُ قُلْتُ يَا بَنِ رَسُوْلِ اللَّهِ دَا لِقَائِي بِرُؤْسِ شَرِّكَ فَقَالَ نَعَمْ وَمَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ  
 فَقَدْ ظَلَمَ اللَّهَ تَعَالَى فَقُلْتُ يَا بَنِ رَسُوْلِ اللَّهِ فَمَا اَمْرُ بِنِ اَمْرِ فَقَالَ وَجُوْدُ  
 التَّسْبِيْلِ اِلَى اِيْتَاَنِ مَا اَمْرُوْا وَتَرَكْنَا مَا نَهَوْا عَنْهُ وَقَالَ وَقَدْ قَالَ لَمْ رَجُلٌ اَنَّ  
 تَعَالَى فَوَّضَ اِلَى الْعِبَادِ اَفْعَالَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ اَصْعَفُ مِنْ ذَٰلِكَ فَاَنْ جَعَلَهُمْ قَالَ  
 هُوَ اَعْدَلُ مِنْ ذَٰلِكَ وَاجَلُّ قَالَ فَكَيْفَ تَقُوْلُ قَالَ يَقُوْلُ اِنَّ اللَّهَ اَمْرُهُمْ وَمَعَالَهُمْ  
 وَاقْدَرُهُمْ عَلٰى مَا اَمْرُهُمْ وَمَا هُمْ عَنْهُ خَلَا صَهْ رَجَعَهُ حَدِيثِ تَرْهِنْ زَانِ اسْتَكْرَاهُ



بخود عباد می دانند و گویند خداوند یک دفعه مخلوق را خلق کرده و  
 بخودشان واکداشته ایشان خدا را با این اعتقاد از ملک خود معز  
 می دانند با نجه محل طعن دیگر مینباشند ولی مذهب که هیچیک از این  
 طعنها را وارد نشود مذهب امامیه است که ایشان هم میگویند سُبْحَانَ  
 مَنْ تَرَهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ بِعَنْ مَرَهُ است بخداوند که از فحشاء مبرا است  
 هم میگویند سُبْحَانَ مَنْ لَا يَمُوتُ فِي مُلْكِهِ إِلَّا مَا يَشَاءُ بَعْنَهُ مَرَهُ است که  
 جاری نمیشود در ملک او مگر آنچه او میخواهد و مذهب امامیه مذکور است  
 که نه جبر است نه تفویض قال تعالى مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْنَةِ وَالْأَصِمِّ وَ  
 الْبَصِيرِ وَالْأَسْمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ **دروزی** یکی از  
 افاضل معارف بآبکی از اشاعره سواره صحبت کان راهی میروند و گفتگو  
 مسئله جبر و تفویض بود اشعری که اسمش بشر بود میگفت نماین افعال  
 فرقی نیست و تمام افعال از خداست هیچ فعلی از افعال تحت اراده و اختیار  
 عبد نیست معتزله میگفت نماین افعال فرق هست بعضی را نهادن تحت  
 اراده و اختیار خداست برخی تحت قدرت اختیار او نیست مانند موت و حیات  
 و صحت و سقم و بیماری مختص هر رسیده از اجابا عبود نموده بنهر بر سر رسید  
 الاغ نشرد را نجا ایستاد و هر چه بشیر الاغ نکان نزد الاغ قدم میزد  
 و ازان نهر میگذشت معتزلی گفت حمار بشیر عقل منه یعنی الاغ بشیر نبود  
 عاقل تر است زیرا که او فرقی گذاشت نماین دو فعل عبود از نهر اول که تحت  
 اختیار او بودی توقف از او گذشت و عبود از نهر دوم که از خارج از اختیار

## مَجَالِسُ مَقَالَةِ دَرِیَسْتُمْ

در مسئله معاد بدانکه در مسئله معاد بعضی عودات خاص میات و مستودات  
آنها بعد از میات برای اعمال در آخرت و وجوب بهشت و جهنم و شوق ثواب  
و عقاب اجمالا جمیع اهل کتاب و ملتین اتفاق دارند و میگویند و مصداق و مسلک آنان  
کتابهای الهی تمام از نور رب و انجیل و زبور و قرآن باین معنی اطلاق است و معنی  
جسمان مخصوصا از جمله ضروریات دین اسلام است اجمالا اعتقاد مسلمانان  
این است که این دین و محسوس و ملموس عود خواهد کرد و تفصیل این احوال آنکه  
حکیم کداین همه حکم کلیه و جزیه و حقیقه و حقیقه و هیکل انسانی بکار بردن  
و حاصل آنها همین چند سال عمر مختصر بقای به اعتبار دین و نیست که متوب  
با انواع و اقسام زحمات و اندیشه ها و هرگز این عمرها قلیل الایق این همه فایده  
و رفیق حکیمهای بالعه نهوده و اگر جهات اندکی برای تبیین این چندان چند  
این چند روز عمر در بطن غافل بصیرت بهیچوجه محل اعتنا نمیباشد که باین همه  
و اعتباری و ممانعت و خوار و نتیجه خلقت و عیاست این صنعت تا عظمت قرار  
ذاده شود و همینکه احل و مرکب رسیده نتیجه و غایت بالمره از میان سرود  
ملک لایق شان قادر حکیم و سزاوار حکمت صانع علیم این است که این چنین خلقت  
با عظمت برای نتیجه معطره دائم و معتبر عمده باقیه باشد چون در دنیا  
که محل حوادث است عیانای بنیم این نفع و ضرورت نمی مند پس باید اشخاص  
بعد از رحلت از دنیا و ذرا اعمال بدار مجازات رسد و از فوجیانان  
پیدا نمایند و محمل باشند تا فوائد و منافع و ثمرات خلقت در آنها ظاهر

یکن آنست که میگوید از کلوچ رسیده او را نشان بدهد که تحقق یابد  
 و میگوید بنده فاعل فعل نیست هر چه هست از خداست پس چه مؤاحده  
 با من میکند انتم میگویید **بیت** یکی از آنکوری در دست گرفت و از اما علیله  
 پرسید که این نامه انکوری چیست من است یا چیزی حضرت فرمود اگر بخوای  
 صیبت نشد اگر بخوای به صیبت نیست یعنی میتوانی بخوری یا نخوری و قصاصت  
 نیست بلکه خدا ثبوت قصاص را موقوف و موقوف بعل و داده تو کردی اختیار  
 خود از تو سرزد **در اعتقاد صدق** روانی که که ایمان مؤمن علیه السلام  
 عدول کرد از سمت دیواری که میل بحرام داشت به مکان دیگر که با محضرت  
 گفتد یا امیر المؤمنین یا از قضای خدا میگوید و قرار میکند فرمود اگر قصاص  
 الله الی الله یعنی میگوید هر از قضای خداست و حق خدا را ظاهر است بدان که  
 قائل بقویست در معنی خدا را از ملک خود محروم سازد و ما سزاوارست بهو خدا  
 دست کشد فرض کرده اند و قائلند که بود الله مغلوله غلت پذیریم و لغو اینها  
 قالوا اینها مبدی طاعتان بقوی که پیاء و ایشان منکرند بر باد و ایمان نداشتند  
 بعضی و اینها حق الله ما پیاء و اینها که بجز قائلند خدا را ظالم و جابر دانسته اند  
 نسبت جمیع قایم را بخدا داده اند حتی ما جابر شده اند بیکدیگر میگویند ظالم قیام  
 نمیباشد بلکه میگویند هیچ در عالم نیست انکار بدیهیست اینها اندک پس در هر  
 حق چیست که میگوید غایب است که با اختیار عباد و بعل خداوند قائلند و بند  
 در افعال خود صاحب داده و اختیار میدهند و هر که طالب تفصیل باشد  
 رجوع کند بکتاب حقیقه الامر من کما بین مسئله در اینجا مفصل بیان شد



صلی ماکول را و تنفع روح در آن میکند و همچنین اجزائی را که در سقاع و  
 اصقاع متفرق شده بحکمت تمامه و قدرت کامله خود جمع میکند و آن‌ها  
**و علامه مرحوم** در شرح ایشان ذات و جمع دیگر از اطا علم‌ها بهین  
 طورها حل شده فرموده اند که **توضیح** آنکه هر شیئی که منفصله ذاتی و جوهری  
 و حقیقی ندارد که تدبیر و تحقیق با او است و برخی عوارض دارد که خارج  
 از ذات و حقیقت او است و باختلاف شبات و منازل و مقامات با و طایفه  
 و عارض شده میاید و میرود و از خود شئی نیست چنانکه شئی که نزدیک است  
 ناخن نشیند یا نوری بخ چال برود برای او سوای حرارت برودت غیر از  
 حرارت و در طوبت غریبی و غرضه نیز عارض میشود که خارج از طبیعت اصلیه  
 اوست پس زید و عمرو قبل از آنکه غذای معین را بخورند البته ذات و حقیقت  
 داشته اند که آن ذات و حقیقت قبل از خوردن غذا بوده و بعد از خوردن  
 هم با آنها میباشد و هیچ وقت از آنها مصلک نمیشود معادشان با او خواهد  
 بود و بودن اجزاء ماکول در بدن اکل مایند بودن اجزاء و اعضا او است و بیک  
 بدن اکل بمثابة قهر ماکول میباشد و هر وقت خدا بخواهد اجزاء ماکول را از بدن  
 اکل در دنیا و در چنانکه بعد از یوسپیل و منحل شدن بخالت از قبر در مزار خود  
 هو بیک خلق عظیم و این را هم باید دانست که منی نیز خالص نیست بلکه اجزاء اصلیه  
 دارد که در اصل آب باآء و دعبه بوده و متولد از آدم و مستهیل او است و اجزاء  
 فضیله را در که از اغذیه دیگر و ماکد بهم رسیده و آن اجزاء اصلیه منی و  
 نطفه اند و خلق و هست که مقوم و محقق ذات و ولد میباشد خداوند تعالی

شود تا این حکمتها و صنعتها باطل و ذائل نکرده و الا این همه حکمتها و  
 صنعتها را ایجاد کردن و بعد همه آنها را ضایع و باطل نمودن کار  
 لاعی و غایت بیباستد و از حکیم کامل بعید است قال تعالی اَلْحَسْبُ لَنَا  
 خَلْقُنَا کَمْ عَبَسْنَا وَ اَنکُمْ اِلَیْنَا لَا تَرْجِعُونَ یعنی ایا شما پس چنان کردید  
 بدیههستیکه شما را عبت افرویدیم و شما بسو ما عت و رجوع خواهید کرد  
 یعنی شما را عبت نیافریدیم و بسو ما رجوع خواهید کرد و در این  
 مقامات برخی شبهات محل اعتنا نباشد مثل اینکه گویند کسیکه اجزا  
 او در مشرق و مغرب عالم پراکنده باشد و بعضی از اجزا در اجزاهای دیگر  
 و مثل آنها شود چگونه جمع میشود و از این بعد ترا آدمی اگر آدم دیگر را خورد  
 و اجزای او را بر بدن اکل شود در کشت و معا اگر آن اجزاء در بدن اکل داخل  
 شود بدن ما کول از سه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ما کول داخل شود  
 اکل از چیز خلق خواهد شد پس حقیقتا برای ابطال این شبهه فرموده است  
 وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ مجلسی علیه الرحمة در حق البقین بعد از این شبهه  
 در مقام دفع آن گویند و هشیانست که در اکل اجزاء اصلی هست که از منی بهم  
 رسید و اجزاء فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ما کول نیز هر دو قسم آ  
 یس اگر انسانی را انسانی بخورد اجزاء اصلی ما کول اجزاء فضلی اکل خواهد بود  
 و اجزاء اصلی اکل آنها است که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان می باشد  
 حقیقتا همه عالم است بعد از آنکه اجزاء اصلی و فضلی هر یک کدام است پس  
 میکند اجزای اصلی اکل را و روح را در آن میدهد و جمع میکند اجزاء اصلی

کافر شده اند فرمود که حلاوتند را در اصلاب قوم کافرین منافقین و ذایع  
بود از مؤمنین پس جناب امیر علیه السلام یدر ایشان و ایمست و ایست که و ذایع  
از ایشان بیرون شاید همچنین جناس قائم علیه هر که ظاهر نمیشود اندازا اینکه  
و ذایع خلادند بیرون بنیاید پس وقتیکه رود بعد از بیرون آمدن حضرت ظاهر  
گشتند و از امیکند و نیز **در مصافی** در تفسیر قول خدا تعالی جحان  
الذی خلق الانداج کلها مما تنبت الارض الاية امری از صادق علیه  
روایت کرده که آنحضرت فرمود نطفه از آسمان سوزمین میاید و واقع نبات  
و مسوره و درخت پس از او اندک اوها هم میخورد جاری میشود در آنها و  
**در کافی** از حضرت ابی عبد الله علیه السلام آنحضرت فرمود بدینست که در پشت  
در حقیقت هستی نمرن پس وقتیکه خلاداده خلقت مؤمنی نماید از آن درخت  
نازل میکند قطره پس او غیر سدره و سدره که بخود مؤمن پاک و از او مکرر  
اینکه بیرون مبارک خلادند از صلوات مؤمنان است و بر جمیع استیغاثات  
در باب معاد در مقابل فرموده خدا و رسول محل اعتنا نیست چنانچه بعضی  
ضعفاء عقول تعجب و استبعاد کرده از اینکه بر حسب عاد و استعداد اندک  
که هر و تدریح حاصل میشود از نطفه بعد از علقه تا تمام خلقت و استعداد  
بیک ذریعه بعد است که حاصل شود و حال اندک این استبعاد بجاست چنانکه  
**در کتاب کوهر مرآی** کوپدا چهره حدوت و بتدیر میسر است حدوت  
او دفعه سوم ممکن میباشد و توالد اگر چه بتدیر میسر است اما توالد پس بتدیر  
نیست چنانکه محسوس است یا غنی موشی که به توالد پیدا میشود بتدیر میسر

میفرماید و اِدَّ احَدُ رِجْلَکَ مِنْ نَحْوِ اِدَمَ مِنْ طُغُورِهِمْ دُرِّیَّتَهُمْ و اَرِیْسَتْ  
 کما یُنَبِّأَهُمْ و اَوَّلُ نَسَاءِ دَر مَسَامِ کُفَّ و عِیَانِ و اَوَّلَ شَخْصٍ نَا قَبْلَ اَز اَمْرِکَ بِعَالَمِ  
 تَسْمُو دِنِیَا سِدُو قَبْلَ اَز اَن کُیْدَرَانِ اَمَّا اَعْدِیْ اِیْنَ عَالَمِ وَاکُم مَطْمُوحًا مَطْمُوحًا  
 و اَوَّلَ اَسْجَانِ کَدَر بَاغِ عَزَاوَاتِ جَنَابِ مِیْرُالْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیْدُ السَّلَامِ و خَنَابِ  
 سِیْدِ التَّهْدِیْدِ عَلَیْهِ و اَر دَا سَتْ کَدَر صَلْبِ هَرْ کُسِ مُؤْمِنِیْ تُو و اَر عِیْنِکَ  
 دَر مَصَافِیْ دَر تَقْسِیْمِ مَبَارِکَ کُو تَوَلَّوْا الْعَذَابَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا مِنْهُمْ  
 عَذَابًا اَلِیْمًا یَعْنُ لَوْ تَعْرِقُوا وَ یَمْرُغُ مِنْهُمْ مِنْ بَعْضِ عَالَمِکَ اَنَّهُ سُئِلَ  
 اَلَمْ یَكُنْ عَلٰی قَوْفَا فِی بَدَنِهِ قَوْفَا فِی اَمْرِیْقِهِ فَقَالَ بَلٰی قَبْلَ فَا مَعَهَا نَ بَدَعَ  
 اَوْ یَمْسِجُ قَالَ سَلَّتْ فَا فَمِمَّ الْجَوَابُ مَعَ عَلِیٍّ مِنْ ذَلِکَ اِنَّ مِنْ کَمَا یَسْأَلُ  
 تَعَالٰی فَعَبَّلَ اَنْ اَبَیْهَ فَعَرَّ کُو تَوَلَّوْا الْاٰیَةَ وَ کَانَ لِلّٰهِ وَ ذَا نَعِ مُؤْمِنُوْیْنَ اَهْلًا  
 قَوْمِ کَا مِرِیْنَ مَنَافِقِیْنَ فَلَمْ یَكُنْ عَلٰی لِقَیْلَ الْاَبَاءِ هُجْرَ مَحْجَرِ الْوَدَاعِ مَلَا حَرَّ  
 طَهْرَ عَلٰی مَنْ ظَهَرَ قَتْلَهُ وَ کَلِیْلَ فَا مِمَّا اَهْلُ الْبَيْتِ لَنْ یُظْهَرَا اَنْدَا حَرَّ  
 مَحْجَرِ وَ ذَا نَعِ اَللّٰهِ فَا ذَا حَرَجَتْ یُظْهَرُ عَلٰی مَنْ یُظْهَرُ قَتْلَهُ وَ فِی الْاَکْمَالِ  
 مَا فِی مَعْنَاهُ بَا سَیْدِ مُعَلِّدِهِ خَلَاصَهُ مَضْمُونِ حَدِیْثِ شَرِیْفِ  
 اِبْرَاسِکَ کَر اَجَابَ صَادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ سُوْالَ کَر دِنَا اَبَا جَنَابِ اَمِیْرِ  
 الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ دَر اَمْرِ خَلَاوَنْدِ قُوْیِ بُوْدِ دِیْنِ اَوْ رَا حِمَا نَعِ شَدَا ز اِیْکَ  
 مَخَالِفِیْنَ زَادِعِ کَدَر و اَر بَعْضُ جِزْیَاهَا اِمْتِنَاعِ فَر مَایْ دَر اَنخَضَرْتِ فَر مَوْدِ  
 کَدَر دَر قَرَانِ بَرَا یِ اَوْ مَانَعِ سَدِ مَضْمُونِ اَبَیْهَ شَرِیْفِهِ اِیْنَ اَسَتْ هَرْ کَاهِ  
 مُؤْمِنِ وَ کَا فَر اَزْ هَمْ جَدَا مِیْشَدَنْدَ هَرْ اَبَیْهَ عَذَابِ مِیْکَرِ دِیْمِ اَز اَن اَشَا بَکَا اِنْدَکَ

که قضایا را اسماءها و تفرینها را ازای طبیعت او گذاشته سدهم چنین در  
 لشاحوه نیز اجراء استیصال از هر طرف جمع میشود **در شرح** صحیفه سبند  
 علیان علیه السلام که بدان الوجود کله مرتبط بعضه ببعض الی آخر ما قال  
**و در سیماء عالم** در بیان قول تعالی وان تعدوا نعمة الله لا  
 تحصوها گوید که بزرگتر متلا من السموات والکواکب العریس والکرمی جمیع  
 الارضیات فانها مدخله فی وجوده ونعمته ونعمه و هر کس مطالع عالم  
 بنواهد رجوع کند بکتاب مصابیح حقیر در اینجا مفصلاً اینطالع را شرح  
 و بیان کرده ام قال تعالی وَصَرَبْ لَنَا مَثَلًا وَكُنْیَ حَلْفَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِ  
 الْعِظَامَ وَهِيَ رِیمٌ قُلْ یَحْیِیْهَا الَّذِیْ اَنْشَأَ هَآؤُلَآءَ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ مُکَلِّمٌ خَلْقٍ عَظِیمٍ  
**مجلس مقال در بیست و یکم** هرگاه شخص بدیده عقل و ایضاف و  
 علم و ادراک با حکام دین مبین اسلام ملاحظه نماید و ظلت شهاب سیماء  
 بمقتضیات فطرت سلیمه او مانع و حاجب نباشد خواهدهم میدکد این در برنگ  
 هرگز نسبت بیپرا دیان ندارد این دین مبین سبب فوز و بهر مایه نجات و صلوات  
 و موجب سعادت و امنیت محال و استقبال انسان است فرانس و ظاهر که  
 دین اسلام ما را با جرای آن دعوت میکند با اعمال آنها جورا و بهر نوید و بدید  
 و عده میدهد و در خلافتان و عید میلاد و تهدید میکند تماماً موجب محبت  
 سعادت و یوتیه و راحت حیات شخصیته نیز میباشد شریعت عزای احمد و دین  
 مبین محمدی بقدر حکم و متین و مرتب و منظم است که با همه طول مدت از  
 زمان بعثت الی حال این همه متکلات و تغییرات کثیره در قرون و اعصار

و با اجتماع ذکر و انقیاد و بعد از حمل و اما تو لک پسر او دفته پیدا میشود  
 که هیچ دیده نشده خاکی و کلوی بعضی آن معلومش باشد و بعضی بالقوه  
 نزدیکش بودن باشد و همچنین هسته و کره که از عقوبات را با حساب  
 میشود از این حیواناتها که درها بیکدفعه متولد میشود بدون هملت و نایع  
 و امثال اینها و شاه اخو و بر تو لدی است از آن اجزائی که همه را در اصل بود  
 اگر چه متفرق شده و صوابها تغییر یافته باشد ولی خداوند و اهل الصومه  
 باز بود خود رد میکند و باز دیگر مزاج خاص بهم میرسد و نفس و روح باز  
 ما و عود میکند بسبب همان علامه و اتصالی که در میان من و آن اجزا بود و همچو  
 استعادی را در دستهای لفت گوید و ذلک علی الله یسر و ذکر حقیقت امر  
 خلق معظم و عجیب تراست از حیات شاه دیگر و آنکه این خلقت شاه دنیا را  
 ببیند نیاید در خلقت شاه آخرت بجهت استغنا ما ذل قال تعالی و لقد علم  
 النساء الا ولی فلوله لا تذکرون و قال انما اولکم بر و اکف بیکر الله الخلق بعد  
 ان ذلک علی الله یسر بر ما د علیه الرحمه در شرح التسمیه گوید ان التی علی ما قد  
 آمنت علیه الکما انما یخذب من جمیع الاعضاء لانه الفضل الاخر الوجود  
 الجميع و لدلک نعم تسیر العسل جمیع البدن و قال افضل الشارحین علیهم السلام  
 کل شرف جنابه پس چنانکه در شاه اولی می و نطفه انسان را جمیع اجزای  
 برود میباید و جمع میشود همچنین در عالم کبر که اسمها بااء علوی است در  
 دیمها الهات مغلی است در شاه اولی نطفه مولدات از تمام اطراف عالم  
 منبعت میشود چنانکه در احادیث در خلقت حضرت آدم ابو البشر را دست

مدینت خود را رسانده اند ملتفت شده و منتهما سداب مواد حقیقه که مسکرا  
 نام دارد تا چه رجه چه یا به مضر وجود است و محل حال و مال و تحریر دنیا  
 نین و خان انسان و مورد نقصان عمر و قطع حیا و باعث سفاهت و عقل است  
 لهذا انسان نیز در این عصرها ممانعت تنیده آن را خواسته و محله نماید در این گفتوها  
 مبارز استند و حکمت اسلامی را معنادار این باب تصدیق نمودند همچنین در این  
 چندین سال بازی تمام را حرام فرموده که نتایج مثبت آن هم این دمان بواسطه  
 فاضلان معریه مشرق معلوم گردید و دیدید مالودکان این عملی تمام  
 چه قدرها و خیم و الیم است علاوه بر تصدیق عمر عزیز و مال طبایع معلوم کرده اند که  
 موجب نافرمانی دل مردمی و حد و سر و انقلا بابت عقبت و ارباعات بدیده و  
 سبب اختلال مانع است چنانکه باعث و ال نام و ناموس سوء اخلاق ویران  
 معاشر و رفته رفته است و مصالح با حله و خان متعدده و محتاج اوار طلاق  
 که در دین اسلام است در مغربین من حالا هاملتقت میشود ویر و اوقات است  
 از غیر پدیدار میباشد **مقاله بیست و نهم** هر منیر اسلام در دین  
 و دمانی از اسمائوت طلوع نموده که بی نوع سردر میانه هالت پویان و تمام آن  
 و علامت طبیعیه متعیر و بکران بوده حتی اغلب آنها را معنوی خود ستان میداد  
 در چنین هنگامی با همه اختلافات و انقلا بابت و حکما و در دنیا و نبودن  
 اسباب و وظایف چگونه رسول مبین مطالب دین را بدو و روز دیک انجا  
 و اطهار فرمود و در آن اندک متک چه قسمی با شرایع مقدسه و قوانین  
 محکم و احکام مرتبه مردم بیان کرد و عناوین اربابان عریه مبین اسکا

و اشخاص و اذکار دشت هر حال و هر زمان سادی و جاری است شرع  
 محمد ستمی بودیم القیمه می بیند که رجال و مردمان ذاتمند عمالک مختلفه  
 اجتماع و سالیها گوشش کرده نظام قافیههای کوها کون مفصل و مفصل  
 هزاران فصلها مثلا در باب حقوق و وجبت و اموجبات و جلوه گیری  
 سرقت و استعمال مسکرات و غیره انا سبب و سبب می نمایند باز چند  
 سالی از توان می کنند که آن قوانین و نظامات و موضوعه تعدیل و تبدیلی  
 یکباره نکند و تعطیل شده باچار میشوند از نو ترتیب تنظیم نوع دیگران توان  
 مبادرت نمایند با همه آن سبب نیکه اینگونه نظامات و قوانین ملحق در حق  
 ملت دیگر بجای آورده و اجرا و اقامت نمی پذیرد قابل قبول و ذائم الاجرام نیست  
 و دستوالعملی که بجنبهها صلی الله علیه و آله در آنکه مدتی داد و توان  
 متنبه که سالیها ده خال یک هزار و سیصد سال و بیشتر میشود که دستور  
 العمل اسلامیهها نیست تبدیلی و تغییر بر آن راه یافته بلکه روز بروز  
 نو و سالی آن بیشتر روز و طرهور نمودن است از من اسلام خوردن کوست  
 خوک و ایندی سال قبل مانعت فرمود و بعد از چندین روز و اعصار احالا  
 دیگران ملتفت فاسدان میشوند که باخوردن ده بین و ده بین مکتوف معلو  
 شده است که آن نیز بهجت بعضی گریه های قلد مضراست که در میان آن سبب  
**مقاله بدست در امر مبلغ دیانت مقدسه اسلامیه** یک هزار و سیصد  
 چند سال بیشتر با فرموده که استعمال مسکرات و غیره و اختانات نماید اکنون  
 حکماء و اطمینان دهندان مغربین بین زعم خودشان بحدارج علمای عالم



پسکه آن جسته ضعیف الا یق اسباب وجود آمدن او بشم میناستد ولی در عمل  
 و ابریشم حمد و شایان خدای زینور و کرم پیله است که ایستاد اوقوه تدبیر  
 چنین صنعتی داده و نفس ایشان چنان اعتنائی پسین گهار و خالفین  
 اسلام که بفرانغت تمام غالباً متغول انداع صنایع عربده اند عقل و دویبه  
 و هوش و حواس آنها را جع قدرت صنایع است که بهم در داده خواه کافرا  
 یا مسلم و خود آنها را برای تعیش آلات و ادوات مقرر فرموده است و بدی و  
 خور صنعتی خلقی بکفر و اسلام ندارد **مقاله بیست و چهارم**  
 از این نکته هم غفلت نباید کرد شخصی که مدعی چنین مقام مرید باشد قرآن  
 و کتابی بنا آورد و بگوید از خات خلقت و آن قرآن چنین عبارتست که دروغ  
 آن به کشونده واضح شود اینکه در قرآن مبین آورده که بان حضرت ساحر  
 هستند چنانکه مفسر نماید فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبين و قال الکافر  
 هذا ساحر کذاب علاوه بر اینکه در نسبت سحر و کذب بر خود افتخار و بخت  
 در واقع اگر این نسبت او داده نشده بود نزد شنودگان دروغ او معلوم میشد  
 و آنها می گفتند کدام کس تو ساحر یا مخوف گفت پس از این آیات معلوم میشود  
 که کفار و منافقین یقیناً با ساحر گفتارند و از آن بر میاید که ساحر عادی  
 از آنحضرت ظاهر میشود که کفار او را سحر مینمایند و مسلمانان را بر او خیره  
 میکنند در هر حال این عبارت دلیل ظهیر و خوارق غادات است را منحصر  
 چنانکه از بعض آیات دیگر اخبار از غیب است نیز میگوید قال تعالی یحذر  
 المنافقین ان تشرل علیهم سورة ننبئهم بما فی قلوبهم قل استهزوا بالله

نموده باینکه انجیل آتی بود نزد کوی درسی بخواند و چیزی ننویست در  
 حقیقت این هم معجزه بود از معجزات او و هر کس در کتابت و انشاء کلمات فرانی  
 تامل و تدبر نماید علاوه بر فصاحت بیجا و بلاغت معانی در هر باب حکمتها  
 بار ملک و معانی حق از آن خواهد فهمید که ما فوق قوه بشر است و اینهم  
 نیز باید دانست که کثرت دلیل خوب و قلت دلیل بد نیست خوشحالین املا  
 هر قدر شماره ایشان زیاده باشد و شماره مسلمین که در خطر هوشمند  
 فرقه نخواهد کرد بلکه قلت دلیل خوبی و عزت تواند بود زیرا که در این عالم  
 سفلی و قوس نزول هر چیز اشخص ملاحظه فرمایند از خواهر با اعراس  
 که است دشمن زیاده چنانکه حال حاضر از معادن خیلی پیشتر است و طلا و نقره  
 نسبت بسیار فزونیها و اهل و فرزند و المناس و ذممه منبسطه ما ترسند که اینها  
 کثر سالها بایده که تا یک سنک اصلی از آفتاب لعل کرد و در دنیا  
 یا عقیق اندرین قرنها بایده که تا صلح بقرای چون ویش یا جو کلا  
 بنده ارفار در خزانه یافت **قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا يَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**  
 کثره الحقیقت خداوند میفرماید بگو یا معبود که بگو یا معبود خدایت  
 یا کبره اگر چه پیغمبر آورد و اکثریت حجت و اعلی از اهل این کثرت با هم جناب  
 چون در عتد و نظام عالم و عیش و آدم آلات را دوات پنهان شد با نجهت و نحو  
 اغلب ایشان در بعض مواضع مطلوب است تا این صنائع کثیره از ایشان در عتد  
 ظاهر شود چنانچه بعضی مقامات و ای کبریا اصرار است بالمثل نبود با همند  
 و تیر نیست و حیات عمل در عالم بود و عسل و سبب باشد و کرم

در  
 این  
 باب

انکه امر و ز خود دیدی و میدینوم که چند صند نفر از اسکونه ناخوشها در  
 مرض جانهای مراستر و انگلیس و المان خواسته اند و از جانب ایستادگان  
 قاعده دینیته خود ستان بر میدن یوست غلاف ایستامان مبارک و شمشیر  
 و حال انکه در میان اقوام اسلامیته قاعده خسته کرد از قدام از لوازم و  
 و احیای بنیه بوده از حضرت صادق علیه السلام روایت که خسته کنید  
 فرزندان خود را در روز هفتم که بیشتر یا کیره میکنند بدن طفل را و گوشت  
 در بدن و زود تر میرد و بدوزمین گراشته دارد از قول کسی که خسته نکرد با  
 فرزند پسرش امر و ترقیات فته بماند او را میکند که افرای اکل و عذ  
 طهارت و نظافت نخستین و سبب علل و امراض است و اهتمام بر ریاضت  
 نفس در اکل و شرب و اعتدای پاک و نظافت بدن و لباس و مسکن از شویا  
 اولیته صحت انسان میباشد و حال انکه در بین ما اسلام از اول اساس کار  
 امر باینها فرموده قال تعالی وَثَابِتْكَ فَطْمَرُوقَالَ كَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا  
 و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که اگر مردم بماند و باشند و طعام  
 خوردن همیشه بدن این صحیح باشد و شرع مقدس آید فرموده اند  
 نگاه دار بدن و لباس از حرکت و استعمال عطریات و تطبیف و نساج  
 معلومه را بجهت نماز بیکانه در هر روز و غسل در هر جمعه و بعضی اعضا  
 دیگر و آید فرموده اند که در سوپر و در چپک ناخنها و از الله جک و بر آنها  
 و اگر فرموده اند بپوشیدن سر هنگام تحلی تا از الحاح بد بدن مانع نرسد و  
 نه فرموده اند از استقبال و استدبار باد در آن حالت و از حد در طروق

مُخْرِجٌ مَا تَخْذَرُونَ وَذَكَرَ ابْنُ دُبَيْكَ الْمَغْلَبِيَّ الرُّومِيَّ وَهُوَ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمُ سَبْعُونَ  
 فِي بَضْعِ سِنِينَ وَذَكَرَ ابْنُ دُبَيْكَ إِذَا اسْتَرَى الْقَوْلَ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِمْ حَدِيثًا فَلَمَّا بَيَّنَّ  
 بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَهَاها مَرَّ فَاثْنَيْنِ  
 أَسْبَاكَ هَذَا قَالَ يَا عَلِيُّ الْخَبِيرُ دُرِّ تَفْسِيرِ ابْنِ دُبَيْكَ **صَافِي** فِي زَوْجِ تَقْدِيرِ  
 كَرْدِهِ وَقَتِيكَ جَنَابِ سَوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ بَتَوَكُّلِهِ تَرْكُ بَعْضِ مُنَافِقِينَ  
 خُودِ تَانِ مَذْكَرِهِ مِثْلُكَ مُحَمَّدًا بِأَجْكَ رُومٍ زَامِلِ جَنكِ دِيكَرِ سِيْلِ نَذِيرِ  
 جَنكِ أَحَدِ أَرْوَاحِ تَانِ بَرِ عِيْكَرِ دُرِّ بَرِ بَعْضِ زَايِشَانِ بِرِ سَبِيلِ اسْتِهْزَاءِ كَهْتِجِ  
 بِحَاسْتِ كِهْ خُلَايِ مُحَمَّدًا وَبِخَرْدِ هَكَدَايِ صَحْبَتِهَا ذَاوِ بَرَايِ وَكَدَايِ فَرَقِ كِهْ نَاوِ  
 كَنْدِ كَرْدِ مِجَوَانِ جَنَابِ سَوْلِ تَعَمَّيَا سِرِّ مَوْدِ خُودِ زَاوِشَانِ فَوْدِ  
 پَاوِ مَرْغَرَاتِ كَهْتِ نَذِيرِ عَمَادِ نَوَايِشَانِ آمِدِ وَكَهْتِ شَمَاحِ كَهْتِ كِهْ اِبْدَانِهَا  
 كَهْتِ دِجِرِي بَكَهْتِ بِمِ مَكْرِ بَشُوخِي وَمَرْجِ بَرِ اِبْنِ اَلِهْ نَاوِلِ شُدِ وَنِزْدِ كِ  
**صَافِي** دُرِّ تَفْسِيرِ ابْنِ دُبَيْكَ دُرِّمِ دِلَايَاتِي تَقْلِ كَرْدِ خُلَاصَةِ اشْ اِبْنِ جَنَابِ  
 پِغْمَبَرِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِحَفْصَةِ خَبَرِ دَاوَاذِ اِدْعَايِ خِلَافَتِ وَلِوَنَانِي وَارِ  
 بَايِشَانِ خَرْدِ اِدِ وَدَاوِ اِبْنِ اِبِي مِيَانِ خُودِ تَانِ بَعْضِ مَذْكَرَاتِ مَوْدِ نَذِيرِ  
 بَاغِشَايِ اَن سَخَرِ دَاوَاذِ بَعْضِ مَوْفَرِ اِبْرَايِ حِفْظِ ظَاهِرِ اِعْرَاضِ فَرْمُودِ بَرِ  
 حَفْصَةِ بَاخَصَرِ عَرَضِ كَرْدِ كَلَامِ كَسِ خَبَرِ دَاوِ اِبْنِ اِبْنِ فَرَقِ اِعْصَرِ فَرْمُودِ خَبَرِ  
 مِمِ حَذَاوِ كِلِمِ وَخَبَرِ **قَالَ الرَّبِيبُ فِي نَجْمِ كَرْدِ رُوحِي** اَزْ فَوَايِدِ اَبْنِ  
 مِمِ جِلْدِ رُكَيْفِيَّتِ خَشْتِ بَكْدَا زَهْرَاوِ سَبْصِدِ وَجَنْدِ سَالِ اَطْبَا اَرْوَاحِ تَانِ  
 كِهْ جَلِي اِمْرَاصِ مِتْعَلَقِ بَالِ تَنَاسُلِ عِلْمِ خَشْتِ اَسْتِ اَشَاتِ اِبْرَاقِ

لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا وَقَالَ اصْبِرْ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ الَّذِينَ يُجُوبُونَكَ تَتَّبِعَ الْفَالِخَةَ الْيَدِ  
 أَمْوَالَهُمْ عَدْلًا بَلْ كُفُّوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَصْنَانُ وَتَحْتَنَاسُتَرْ وَغَفَا فَمَسْلَمًا  
 تَاجِرًا يَأْتِيهِ وَيَأْتِيهِ بِنِيعٍ دُشْرًا فَخَافَهُ وَبَاعَتْ حَفْظًا مَوْسُ وَبَحْتًا انْتَبَا  
 بُوْدَهُ وَعَدَمَ سَيْتَرْ وَغَفَتْ وَبَعْضَتِ جِهَةً فَكَلَّمَ اسْبَابُ فِي شَامَا بَيْنَ بِلَادِ  
 عِبَادٍ وَمُورِثٌ قَوْلًا وَلَا دُغْمَ مَشْرُوعَهُ مِتُونًا بَدُودَكَ امَّ عَسَلًا كَسَحَالَا  
 قَنَاحَتَا اسْتَنَائِي زَنَ رَا بَا مَرْدِي كَانَهُ قَصْدِي تَوَكَّلْ وَدَسْتِي بَدَسْتِ ذَا دَا  
 بَا شَحْصُ احْبَبِي وَدُخْصُ شَوْهَرِي غَيْرَتِي مَسْتَحْسِنُ شَهَادَتِي دَعَا كَسْتِ كَقَوْلِي هَزْ  
 اَزْ بَعْضِ اقْوَامٍ چِنَانِ سَلَبَتِي كَدَا كَرَكِي هَزْ دُخْصُ شَوْهَرِي شَا كَسْتِ اَهْلَا  
 وَنَسَبَتِي زَنَ اَظْهَارِ مَوْدَتِي فَتَلَطَّفَ نَكَدَتِي شَوْهَرِي عَارِ كَسْتِي رَسْمًا اِذَا وَكَلَّ  
 مَنَدَتِي مَسْئُورِي اَبْنِ كَلَّ ذَا كَرْدِ عَقْلُ خَالِصُ قَبِيحُ اسْتَحْسِنُ مَبْنِي اَوْ هُجْرُ  
 اَتَمُّ مَحْسُونُ ضَعْفًا كَسْتِي بَيْنَ دِيَانِ بَاهَا قَوَاعِدُ وَفَوَائِدُ اسْلَامَتِي كَجَوَادِ  
 عَمَكِ وَتَبِينِ وَحَلَاوَتِي اَنَّهُ بِلَا نَدَا نَا كَوَارِ وَبِلَا نَبِي اسْتَقْوَا اَلْبَسِي  
 شَشْمُ اَصْصَا فَا بَا دَكْرِي كَدَا احْكَامُ مَقْدِسِيهِ اسْلَامُ بَزِيدِ نَفُوسِ دُشْرِ  
 وَحُسْنِ اشْكَالِ وَصُورِ سَعَادَتِ وَسَلَامَتِ وَرَاحَتِ دُرْمَا جَرْدِ رَهَا  
 مَعْلَا وَمَقْوَدَتِ كَدَا كَوْنِ دُرْجَاتِ رَجَالِ وَخَافِ رِجَالِ فَرَنْكُشَانِ خَطَبَاهَا  
 كَوَا كَوْنِ دُرْخَوَائِدِ بَشَمِ اَنَّهُ خَوَانِدِ شَدَّ وَبِكُونِدِ كَدَا صُورِ بَقَا وَدَوَامِ  
 اَفْضَالِ مَدَامُورِ اخْلَاقِ مَحْسَنَةِ بَكْلِي اَزْ مِيَارِ مَدَّ سَبَبِ تَهْنِئَتِي بِيَانِ مَعْدَا  
 خَوَاهِدِ دُوعِبِ كَسْتِي اَبْنِ هَمْدِ قَصِيدَاتِي اَرَا سُهْمًا وَجَهْلًا كَدَا سَبَلِ اَلْبَسِي  
 وَافْكَارِ بَا ظِلِّ اَلْمَدَّ عَارِ بِيَدِي اَشْكَارِ بَزُودِ هَوَا كَرْدِ كَاهِي نَعْمَتِ مِيَكُنَدِ

شوارع و موارد و امهات و مساكن و منازل مردم و در بختها و در جاهها  
 ساکنان زمین مردم و زراعت و مقرر و نوی آبی لک و جاری تا عفویت آن  
 مؤدی بقش آب و باعث ناخوشی مردم نکردد سایرین حالها بسیر و حکمت این  
 اوامر و خواهی یافت میشوند که اکنون در هر کس مالک است در هر یک  
 چاره خلاصه از پاره علل و امراض صعب العلاج داد و تطیف دانسته  
 یاک و پاکیزه آنها و لباس بدست بقیت تمام دارند و اعطای حالا استیلا  
 هم باب میفایند و سابق بران پاکیزه و غیره پاک میکردند بآب از حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله منقولست که کافیه آب از برای خوشبو کردن بد  
 فرمود هر که جامه بپوشد باید که پاکیزه باشد و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
 منقولست که شستن بمرکز را میبرد و از آن چشم داد و مع میکند و شستن جامه  
 غم و اندوه را میبرد و پاکیزه بپوشد برای نماز و فرمود که خود را پاکیزه کنید  
 با آب از برای بگو که مردم از آن متادی میشوند و در برای اصلاح بدن خود  
 استبدید و دستیکه خدا دشمن میدارد آن کیف کندیده را که بپوشد هر کس  
 بنشیند از او متادی شود فرمود که آب بوی خوش خود را بپوشد و از اجله  
 ادب بخوش که خدا و بند و در قرآن مجید فرموده پاک و نظافت است قال تعالی  
 وَثَابِتْكَ فَمِنْهُرَای عَزِيزٌ خَلَقَ مَا تَكْتُمُ کَرِهَ فَوَاسِطُ اسْلَامَ بَاخِلَاقِ بِنِی نَوَی اِثْمَا  
 شده در نزد دانشمندان فرنگستان که در صد ممانعت بخش و منع شیوع  
 هستند اکنون بهت تصدیق یافته و ایشان نیز از سندی که خلقی ممانعت  
 بینما قال تعالی وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا حَلِظًّا لَقُلِبْتَ تَقَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ وَقَالَ الْجَانُّ

منه قولست که چیزی نیست که کسیکه میخواهد مالی از حلال جمع کند که بان  
مال دوی خود را از سوال حفظ کند و تضرع خود را ادا کند و با خویشا  
خود احسان کند و آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست  
که ملعونست کسی که با رعیت خود را در مردم بنیدارد و بنیز از آن حضرت  
نقل کرده که عبادت هفتاد جزواست بهتر برای ما طلب حلاکت  
**مقاله بیست و هفتم** همین دین مقدس اسلام است که درس  
نصائح معاشرت همجنس و خا بها نان و تصدق فقیران و عاجزان را  
بر مردم تعلیم کرد رحم و مروت در میان بنی نوع و رعایت عجز و امانت  
مساکین را تلقین نمود که هر کدام متضمن سلامت عامه و طریق معیشت  
عمومیه میباشد حضرت صادق علیه السلام فرمود که صلوات رحم کردن و یا  
همسایگان بکوسلوک کردن خانه را آبادان میکند و عمرها را زیاده  
مینماید و مجلسی علیه الرحمه در **حلیه ثقل** میکند که شخصی از حضرت  
صادق علیه السلام سوال کرد که خوبشان دارم که شیعه نبستند یا ایشا  
بر من حق فرمود بی حق و حرم هیچ چیز قطع نمیکند و اگر شیعه باشند  
و خود از بدی حق رحم و بکی حق اسلام و فرمود که صله رحم و بنی با  
برادران مؤمن بسیار امانت آسان میکند و از کاهان کاه میدارد پس  
صله رحم و بنی با برادران را ترک نکند اگر چه سلام کردن و بکوسلوک  
سلام دادن باشد و حضرت امیر علیه السلام فرمود هرگاه با یکدیگر  
بد کند مالشان بدست کاران مباد میزد بپایان حکمت اسلامی و صبح

که احکام اسلام العباد بالله مانع ترقیات خاصه بوده کلاً و خاصاً بلکه  
 احکام اسلام و شرایع سیدانام در نظر مردمان صاحب نظر ماکاف  
 ترقیات و تکمالات بنی نوع بشر میباشد جواز و تطبیق درجات و تعدد  
 آنها که با عدل و کثرت قوال و تناسل و وفور اغوار و انصاف استلزاماً باید  
 اسبذ الاسودگی و اسایش و تمدن اساس مدنیّت میباشد حکماء و دانشمندان  
 فرنگستان بعد از چندین مدت حالا بنا بکات و دقایق و محنت این قوانین  
 مقدسه رخنه دار شده بخلاف اقتضای رسوم عادات و بنیادهای  
 مراقبت که این احکام را مینا خود را معمول دارند **تبعین** یا این ترقیات  
 مدینه در کوهاره و اغوش تربیت اسلامیه پرورش نیافت که بعد از آن  
 در فرنگستان با کوشش طایفان مجد کمال رسیداری همین دین گزینان  
 که تحصیل سعی و عمل و اجتناب دروغ و دغل را امری مانده و فرموده است  
 کونوا مع الصادقین از حضرت امام محمد باقر نقیست قسم دروغ و قطع صلّه  
 رحم خامها را از اهلش خالی میکند و کسل را منقطع مینماید با این آری  
 برگزیده و بخت نیست که سفاقت و شقاوت و اسراف و محل را منع وقت  
 و فوائد خوب و اتفاق و اتحاد را بنی نوع بشر نصیحت فرمود و حقوق عموم  
 اعلان نمود و بنیای او را بکشد خوف رجا خان و مال همگی را بر تخت امنیت  
 گرفت و مردم را از صحرای صعّت و اتحاد تجارت استواری نمود که مدتی  
 واسطه هم بنیان علم و ثروت را محکم نمود و هم رشته اساتین عموم را تقویت  
 و مشائخ را در **در حلیه المتقین** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام





کرده است معاف از کتاب رقت جنایت طلم نا وظاهر غوغا اختلات  
 بخل و حسد و معايب او شیطنت و سنا افعال مذموم و اعمال بزرگ  
 مستلزم خرابي نيک انسانيت است حاصل کلام آنکه فضائل و منافع دين  
 مقدس اسلام و بلندگريته شرع غرض اخلاقي آنکه سعادت سرگشته  
 و پنا تعداد ميتوان کرد و هيچ سخات و اختصبي نوع اينها بهتر از اين  
 تواند بود که با اين دين متدين و سعو کرد **مقاله ديبچه**  
 مردمان متدين و درود مصائب ابتلا از حضرت رب العالمين استمداد  
 مينمايد و هميشه در تير دل روي اميد واري دارند و ما بوس و  
 ما اميد نميشوند و لا يأسوا من روي الله انه لا يأس من روي الله  
 الا القوم الكافرون و اين دليلستي و اطمینان و توکل و اميد و  
 يك قوه قلبيه شجاعت و دليله محار و دين موجب صداقت و استي  
 حفظ حقوق و باعث معاونت ارحام و اقوام و هم وطنان و ايسا اخلاص  
 دست کير و غيران وضعيفان مينماشد که انمعني عدم باعث ترقي عالم  
 مدنيت است و انتمندان و بکلسوفان جهابط و وضع کمتانند که انظام  
 و انضباط جعبت بشرف و اسايش و اصلاح خال ام حاصل ميتود مگر بابت  
 در دنيا بکتر از لامذهبي و بي دين و بي اعتقاد بلاد و مصيبتی نيست و بک  
 بالانرازان متصوره که انکونند همدا آئما بعد از ايم و جلداني معتذب و  
 گرفتار اند و در و درود مصائب و بلبات به شدت مصطرب و بقرار و در تدا  
 امور پيچاره و در زمانه و ترک خالق و مخلوق و نفس خود جمل و سرگرد و

رسول صلی الله علیه و آله بنای خلافت را اشخاص معلوم با انتخاب گذاشتند  
 و امر بدین منوال بود تا اینکه خلافت به معاویه بن سید و تا انوقت برای ایشان  
 از مردم هرگونه ملاحظاتی بود که همه خلفاء و نق و در واح امر خود را از او  
 با امر و بواهی شرع انور میداشتند ظاهر اجمال مواظبت بظاهر شریعت  
 داشتند چنانکه از عثمان رضی الله عنه که خلافت را بمعنی بنظر مردم آمدنجا  
 کرده و او را صاحب و مسلمین بقبول رساندند پس معاویه دگر او را خیر از اسوا  
 تغییر داده بنای خلافت را بوزانت گذاشت و برای بزرگوار مردم در حیات  
 خود بیعت گرفت پس ارموت و پزید با کمال جرئت و جسارت بشری و قمار و  
 زنا و لواط و اعمال با مشروع متجاهر گردید و انوقت که با ایمانها از عظم  
 ناسر مع استیاء نمیداد و مردم بعبادت سلفین نهید و اولاد او را نیز خلیفه  
 رسول میداشتند مردم در بصبه اسلام بکلی مرتفع میداد پس جدا و بدیج  
 او ظلم و ستم ایشان دگر باره اهل بیت اطهار سلام الله علیهم بقرقر و احبار  
 مانع میشد و این ملائین را برای خوی و حذلان سوا اختیار خود شاو اگذا  
 تابید پس و کفر ایشان دگر عالم مستر شود و اگر آنها هم نمائند و همه بدانند  
 که بزرید و اتباع او تمام دشمن خاندان رسول بوده بخر سلطنت دینوی  
 منظوری نداشتند لیلیک من هلاک عن بنی و یحیی من حی عن بنی  
 و از انگونه تحمل و استاد کی جناب سید الشهداء علیه السلام در بیعت این  
 ملعون معلوم کرد که منظور از حضرت و اتباع او که علما و غما مد ادم  
 بشهادت میکرد داشتند بجز ملاحظه رضای خدا و دینداری منظور دیگر

و دوستی ما را از دل فراتر نمانی و داخل محبت غیر ما شوی تا این را  
 بعلم پاسری بکنی انشخص عنک کرد و الله هرگاه بقدیر اسماءها و دنیا  
 تمام ملک دنیا عطا کرده شوم برای اینکه دوستی و علاقه شما را بخواه و غیر  
 شما بفرستم هرگز بکنم بکنی انشخص عنک در انصورت چگونه ادعای حق  
 بعد از انشخص صله عطا فرمود بصله خریله استهی اطباء و حکماء نوشتند  
 ترک و نیم و شک و حسد و مایوس و غصه و غم برای و جواشانی خبر  
 دارد که از تاثیر آنها جوان زود تر میر و جسم ایشان لاخر وضعیف شد بالاخر  
 موجب هلاکت میشد چنانکه بعضی از تشکیک باس و قومیت خود را هلاک میکرد  
 بعکس آن امید داری و فرج و انبساط چاره و دوا برای بزرگ بخت قلبی جسد  
 میباشد این است شریعت عزای احمد که هم را این نکات ملتفت خود و خلا  
 و لا یتا سوا من روح الله فرموده اصحاب جناب سید الشهداء علیه السلام در  
 انحال شدت و سختی هر مسرور و فرحنا لب بودند و خود با کمال قوت قلب  
 میفرمود الی صبر القضا و تسلیم الامر **سوق الجحرا** خداوند را  
 همه قدر در آن مقام از جناب سید الشهداء علیه السلام دفع بلیه فرمود  
**جواب** این سوال با دو مقدمه پیاپی یکی آنکه عالم عالم است و شما  
 خدا و دیا گراه و اجبا نیست که بسوا اختیار خود مقصد ظلم و اقبال <sup>معصیت</sup>  
 کرد خادد بخلا و ندجاری نشد که حول و قوه را از او بگرد و جبر مانع از  
 معصیت نباشد خاصه اینکه قبول انظام برای مظلوم متعلق حکمت و مقصد  
 مصالح عامه نباشد مقدمه ثانیه اینکه چنانکه معلوم است بکثر وفات جناب

بی هر ملت که قانون خود عمل نکند اوزای قانون میتوان گفت نایب همیلاز  
 احقاق حق و دفع ظلم و دفع شر و دفع همت و اسایس در مالک اسلام چندین  
 در حرار مالک خارج بیشتر و نیمه از استیجیه قدرها بمال و عرض و ناموس  
 در آنجاها تعرض میشود و قتل مینا ایضا اتفاق می افتد که حکم قانون و دیگر  
 ابد اثری بحال مظلوم نمیدهد هیچ مظلومی آنجاها صبر و پیمیر و عاخر و بدو  
 بنا که و کلاه دیوانها و محکمه ها از طرف مقابل رشوه و پول گرفته شود و  
 بکلی باطل میکند گاهی بیچاره غرض پول نمیرسد آنکند که لا محاله عرض  
 خالی نبویسد و غالباً غرض بعد از چندین ماه سوال و جواب ملول و مأیوس  
 میشوند بلکه گاهی به همت باشند که گرفتار و از تنگام خود پشیمان متباد  
 فاعبیر و ابا اولی الا بصایاری بین این یک نفر ای که نه گاهی میخواند و گاهی  
 میشود در آنک مدت چه قسم با قوانین و شرایع و اذاب و زجرها آید  
 و حال آنکه هیچوقت او را از جنک و آشوب و معرکه و هنگام فرافقت  
 نبود حکم سرسختان راه دین یکداست لکن صادق دیندار کو ملک  
 حتما معشوق بنم عاشق غمخوار کو عالمی پر دوا و الحاد است از حتما خواجگی  
 ای در بغداد در جهان یک جسد بکثرار کو دیو مردم بین که خود را چون  
 ملائک ماسندک با چنین دیوان بگویند سلیمان اوار کو کرمیوی  
 رنگ کوئی چون کلام نیک همچو کل کمر پای پی از خاک و سر پی پر خار کو  
 معطف سبانا از دی و لخواں بگرفتند در چنین تقوین ملکائی  
 ز بکان فسا کو کشت طوفان ز افلاک زمانه چون کم آن عا

شود چنانکه هر کس در نکات و دقائق شهادت آنحضرت و اصحاب و ائمه  
 و نوکدان معنی را واضح خواهد یافت **فما لربکم** فیم جمیع احکام که  
 المیر مردم بوده تا قیامت که شریعت اسلام بپاشند اگر چه ضو کلیه  
 احوال باشد شریعت مقدسه اسلام هیچ نکته را فوت نکرده است که احکام  
 یا تفصیلات قانون و قاعده برای آن بیان نکرده باشد کوشش مدعیان بعض  
 بیدنیابی خیر که میکنند ما قانون نداریم ما هیچ چیز قانون داریم و فتنه  
 قانون بعلت مسامحه و تقصیر و سوء اجراء نشد و معمول نکرده و بمقتضای  
 ظم الکفا فی البر و البیضا پسید شد مثل معدوم میشود بیکانته بگوید  
 که قانون نداریم و مفسده از قانونی است و حال آنکه قانون داریم مفسده  
 از عمل نکردنست مثلاً قصاص بجهنم مساوات قانونی است که اگر اگر استود مفسده  
 مفسده را میخواهند فال تعالی و لکم فی القصاص حیوة با اولی الالباب و لی فیکه  
 در اجرای آن ملاحظه اشخاص میان آمد و این قانون حربه نشد حکم قانون  
 و نتیجه آن از دست هر که و قتل به قانون بظن میباشد مثلاً الزوم صدور  
 راستی قانونی است و استقامت در سر عهد و میثاق و قول و قرار قانونی  
 است از اشخاص بیکدیگر این قوانین را از لوازم دین و این خود میداند اگر با  
 عمل نکند و مفسده در دنیا بد شخص بکانه و بخیل بکانه میکند که آن مفسده  
 ضرر از بی قانونی است حال آنکه بقوانین اسلام اگر عمل شود همه واضح میباشد  
 این قوانین مقدسه و حفظ حقوق مدینت و سلامت و سعادت عمومی  
 بر قدرها نافع و مفید بوده و بچند اندازه قوانین کلیه و حکم و مبین است

در اندیشه علاج او بودند یکی آرند مای او مجلس درآمد و الحال را مشاهده  
 کرد گفت یا مأمون این عزمی که من غایت الملوك اینجور مایموم چنان تو کرد  
 که باطلت گفت دیگر از علاج این در فارغ شدم و بعد از این معاودت  
 اینحال از من محال باشد **نصیحت** شخص ناکند از لاف و کراف و انکاذ  
 و از جیغ پیوسته محترمانه باشد و مدعی چیزی نباشد که از همه آن  
 تر باشد و چیزی نکند که شوندگان در حضور نا عیان را و خورده بکنند  
 و استهزاء نمایند و مزاح گردان و ضرر گفتن و مجنون خود را مذکور کنند  
 که از آن فتنه ها خیر چنانکه گفته اند المراح مقدمه الشیر و نیز اگر هر  
 بار زنگان کند سبب حقد و کینه ایشان گردد و اگر با فر و مایجان کند  
 باعث دلری و جرئت ایشان میشود و شخص ناید زبان خود را از معائب  
 کسان پاک نگاه دارد و پیوسته نکوگوی و شکو محض نباشد نایست  
 همه محبوب و مقبول شود و اگر کسی حدیثی و حکایتی پیش آرد بکند از دنیا  
 او سخن را با تمام رساند و اگر قوی و بر آن سخن بیشتر باشد و تقریر او  
 خوبتر از زبان تنبیه بکند از آن منفعل نکند و در با جهال و سفله  
 منازعت و مناظره نکند قال تعالی وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا  
 و اما برای اظهار مطلق موقع مناسب پیدا نکند و مجال سخن سازد هیچ  
 شروع سخن نماید چه در غیر موقع و هنگام ملال اگر در سخن سحر حلال کند  
 هم عین محال نماید و اعتسای و توجه بان سخن کمتر باشد محال سخن تابیهی  
 زیست در پیوده گفتن مبرق و خویش **نصیحت** شخص باید

فوج و آن گشتی دریا با دو هست بجز سال تا تو لا فردی میری  
 پس جو مردان بکدامت به زخم غبار کو هم وصل و هم رحمت چون  
 محبان هر زمان چهره همچون لاله دارد دیده لؤلؤ یار کو هوش  
 از معشوق و ربع از عاشقان خالی بماند در دیار در دمنان یل در  
 دیار کو زین سخن صدانکه خواهی گفته ام در کون عقل لکن اندر  
 مردی غافل و هشیار کو رفت بگریش بگری گفته ام کین تو ام کرمت  
 اکیون می نی در میان زار کو تو همی گشت از اندک طاعت نیشا  
 طاعت بگری چون دینار کو طرفه رخا بر دختین همی نالند زار  
 اندران کل از اجانت لاف و اوار کو چشم موسی تار شد و طوطی غبتر از اسطار  
 جلوه تو جلد و ترخ من اشرار کو کی نهی در راه هستی تو زمام نبی  
 مرده زنده کجا و خفته بیدار کو با مرسته صلح کردی ایریق مدعی  
 پس بدار الملک دین با افرین پیکار کو و رزاه نیک بحق حلوی بگری  
 چون شنای بخت سکار و جان در کار کو **مقاله سی ام**  
 در ذکر بعض مضایح و حکایک طالب انسانیت و کمال باید همیشه اینها را ملاک  
 و مواظب باشد تا وسعادت و سلامت خود بیفزاید **نصیحت**  
 شخص باید صاحب غم و بنفس خود مسلط باشد و جین و کالت و ترک بد  
 و بطالت و معطل را از خود دور در غریب و قول خود دست نشود که کند در  
 مامون خلیفه وقتی شهود کل خوردن بد پدید آورد و چنان کل خوردن عباد  
 گرفت که ناله از آن توانست و روی ظاهر از نا اطمینان و راه میبرد و ایشان در



میفرماید این را محاط به شغانت سازد و اگر بخواهد حرکت قیچی را  
 ملتفت باشد بر اعمال حسنه این را تو غیب نماید باید که سبیل کاوی و مثال  
 شرح حال کند که گفته اند خوستران باشند که شریک بران گفته  
 اند در حدیث دیگران **فَصِيحَةٌ** شصت و نهم می تواند بعملی داخل  
 شود که راه بیرون آمدن آن را نداند و در مقام ضرورت خلاصی از  
 آن نتواند که گفته اند قدیم الخروج قتل الولوج اگر ناکی وصلت  
 و خود را ناکی بسته کند اول ملاحظه نماید که در موقعی که مضرت دید  
 و منافی مصلحت فهمید یا ترک وصلت و بستگی او را میباید یا خیر  
 و اگر در چیل شغل و عمل و مباشرت اخذ وجوه باشد فکر کند اگر ضرر  
 کرد و خسارتی آورد میتواند با حفظ او را زعمده بگذارد یا خیر و هرگاه  
 ملکی و ضعیف و عقاری یا متاعی منجر به ملاحظه کند اگر وقتی  
 لازم شود میتواند بقیه که خریده او را بفروشد یا خیر **فَصِيحَةٌ**  
 دروغ مضرتها دارد و منافی مردمانی و مروت است و بدتر از آنست  
 آن افراد بهمان بمرحمان بگناهست و بدست در خدمت و عبادت  
 علیهم السلام که کوی خاتک یعنی جوله مذکور شد که او ملعون است از جناب  
 فرمود ائمه ذلك الذي يحول الكذب على الله وعلى رسوله يسر الله  
 که دروغ باقی موجب ملعون است **فَصِيحَةٌ** شصت و نهم جنتی و بهم  
 انداختن باران و در دستان و تمامی و زانکین عنارفنه میان دو  
 بدترین صفتهاست بیست و نهم و مذکور می باشد در کافی از جناب

از کثرت مکالمه اجتناب را لازم شمرده و آنچه را غیر او می‌رسند و جواب می‌گویند  
 و اگر کسی بجواب مشغول شود و او بر بهتر از آن جواب قادر باشد صبر کند  
 تا او سخن خود را تمام کند و اگر در و نفر با هم بجوابی بکینند و سخن از او پدید  
 دارند استراق سمع نکنند و اگر کسی کتابی بنویسد به اعجاز نویسد  
 بان مکتوب نظر نکند یکی دفعه مینوشت شخص دیگر بکوشه ختم  
 میکرد نویسنده بنگاه و قاضی از این معنی تلخ شد با چادر در آن دفعه با  
 خشم و بد نوشت نگاه کنند توانست شکایتی نماید و او مؤاخذ نگردد  
 مجلسی که سه مرتبه و بیشتر نباشد بجوای یکی از آنها باد بگریم و کایه اش  
 مایه غمزدی و بگرانی شخص ثالث میشود و در از رسم انسانیت است  
**در صفاتی از جمیع از جناب یغیر صلی الله علیه و آله و سلم روایت**  
 کرده که آنحضرت فرمود اِذَا کُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا یُنَاجِ اِثْنَانِ مِنْ صَاحِبِهِمَا فَاِنَّ  
 ذَلِكُمْ یُحْزَنُ و بعد از آن استثنای آن شخص در آن مجلس بدون ضرورت از عداد  
 و بلاد است در محال الملوك با کسی بجوی نگیرد و سیر نکند و بگوید که هر کس  
 در حضور ملوک باد بگری سترگوید و اشاره حقیقه نماید سایر حاضرین از  
 او بکدره پیشوند و بکینه در دل میگیرند و در ملوک اثر معنی زیاد بود  
 اگر ملوک او را تعظیم کنند و در تکریم و اعزاز او مسالعه نمایند بر مقتضای  
 و خدام قدیم ایشان تقدم بخوبی و چند نکه ایشان در قریب او گوشتند  
 نایک که او در تعظیم ایشان بیفزاید ولی نه بطور غلو و تملق و تدلیل جلالت  
 ضعف و وحشت و بیگانهگی است و با سرکان قوم سخن بگفت گوید

وَرَفَضَتْ أَمْسَاكَ الْيَوَالِي تَقِيرًا مِّنْ أَنْ يَكُونَ مَمْتَكِي دِيَارِكَا كَوْنِيَد  
 هُرُون الرِّشْدِ بَدَنِي بِخَوَاجِ بَدِكِهْ هُمْدَنْدَانِ وَأَزْدَهَانِ أَوْفَرُ وَبُخْتِ  
 اَزَانِ مَعْنَى بَرَسِيدِ وَجَاعَتِ وَزَرَاءِ وَنَدْمَا وَتَحَابِ وَكُتَابِ أَهَالِي أَصْلِ  
 وَأَذَاكِ كَمَا إِذَا نَزَادَ رُحْصَتِ خِلَافَتِ بَارِ بُوْدِ طَلَبِ كُشْتِ وَخَوَابِ بَارِ نَازِشَا  
 عَرْضَهْ كَرْدِ تَعْبِيرِ بِلَاغِ كَرْدِ بَدِكِهْ تَمَامَتِ قَارِبِ خَوِشْتَانِ أَوِ بَشَرِ زَاوَقَاتِ  
 بَاسِنْدِ هُرُونِ اَزِ مَعْنَى اِبْتِشَانِ بَرِ بَحْثِ دِيَا بَتَانِ اَزِ اِبْتِشِ خُودِ بَرِ اَبْدِ وَدُكُو  
 اَزِ مَعْتَرَانِ اَوِ اَطْلَبِ كُشْتِ دِيَا بَتَانِ اَزِ اَزَانِ خَوَابِ عَرْضَهْ كَرْدِ بَكِي اَزِ  
 اَنِّ مَعِجْرَانِ دَرِ جُلُقِ وَذِءَاءِ تَعْبِيرِ كَرْدِ وَدِيَكِرِي كُفْتِ بَشِيرِ بَا اِمْبَرِ اَلْمُسِينِ  
 بِطُولِ الْعُمُرِ اِنْ حَوَابِ كَلْبَسِ اَنْ اَنْكَشَا اَزِ عُمُرِ هُمْدَانِ اَشْمَادِ زَاوَرِ  
 بَاسِنْدِ هُرُونِ اَزِ اَنِّ مَعْنَى عِظَمِ خُوشِ اَمْدِ وَوَاخِلَفَتِ دَادِ بَا اَلْبَدِكِهْ حَقِيقَتِ  
 مِيَا اِنْ تَعْبِيرِ وَتَعْبِيرِ دِيَكِرَانِ فَرَقِ بُوْدِ كِيَسْ بَابِدِكِهْ شُعْنِ حِيَا نِ بَاسِنْدِ كِهْ  
 هِيچِ كَوْنِهْ بَرِ مَتَكَلِّمِ كَرَفَقِ نَبَا بَدِ مَقَالِ سِي بَكِرِ دَرِ رُوحِي مَوَاضِ  
 شَافِيَهْ وَارْشَادَاتِ كَافِيَهْ اِيضَرِ نَزْدِ هُرْ كَرْدِ رُغْمَ اَزِ وَرُودِ كَا اَهْلِي تَقْصِيرِ  
 وَدَرِ بَيْتِ وَچهار سَاعَتِ شَبِّ رُودِ رُوحِي اَوْقَاتِ اَلْمَحْصُورِ اِنْ كَرِ  
 وَنَافَاتِ حَقِ نَمَائِ كِهْ بَاعَتِ زِنْدِكِي دِلِ وَتَرْقِيَاتِ دِيَا وَآخِرَتِ خَوَاهِدِ  
 بُوْدِ عِبَادَتِ اَلْبَشُوعِي وَاسْتَهْرَاءِ وَلَوْ كُضْبِ وَحَارِ وَصَالِحِ بِهَقْدِ اَرْمَكْنِ  
 اِي مَرِ نَزْدِ نَازِ سِيدِ سَحْرِ مَكُوِي وَكَسَرِ كِهْ نِيَا نَسْتُوْدِ پِنْدِ مَكُوِي اِيضَرِ  
 هُمْدَانِ بَدِ رُودِ شَادِ وَرُودِ غَمِ كِيَسْ مَبَاسِ وَرُودِ اَشْتَاوِ زُودِ كِيَسْ  
 مَبَاسِ كِهْ اِيْنِ فَعْلِ كُوْدِ كَا نِ اَشْتَا اِيضَرِ نَزْدِ دُخَا هَسْتِ زَاوِي كِهْ بِيْنِكِ وَدِ

رسول صلی الله علیه و آله مرویت الا انکم یسیرار کرم یعنی یا خیر ندیم  
 شما را بیدار شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود المشاؤون مالم یتمه الله  
 بنی الاحبته الناعون للمر المعاش یعنی بدان شما کسان فی هسته که ما  
 مردم آمد و شد میکنند سخن بچینی و جزائی مباح کنند بیا آن دو  
 و میجویند از برای ری و عیب عیبها **قصیده** ذکر مجالس فرد  
 الفت ذکر و خست و افراق بکند نقل است ما مون ناند ما مخلوق  
 کرده مباحثه و صحبت مشغول بود کسائی بآن مجلس بار یافت و داخل شد  
 چون بنشست از دراعتذار گفت وای نعیم لا بکثرة الدهر ما مون ار  
 آن مقبض شده گفت اضاع العمر فی الادب و لم تادب شخص باید هیئته  
 به جلالت خوش اسد و بیک فال مطلب اذا کد و سحر نا کوئی ادا نکند  
 که نظیر باشد مثلاً اگر بخواند به بستان در اسارت کند بگوید در راه  
 بنگردد بگوید حلقه در را محکم کن و نکوبد خراج را خاموش و سفره مارا  
 تو چنین همه اینها را چنانکه معمول اهل دانست است زبان خوش اذا  
 کد در عروسی مجالس شادی حکایتی که مناسب عزرا باشد نکوبد جیه  
 قیله قال بدر هر گاه یو بسته ناخوش دار کند نقل است خجاطی در  
 مجلس بزرگی برای او جامها برید یکی از حاضران این بیت برخواند  
 خجاطی رود کار بسیار لای هیچ کس بیاهوید و خست که آنرا قبا نکرد  
 آن بزرگ در عصب شد تا بفرمود او را ادب کردند و نعم ما قل  
 استناک بعدک بالادب تبرکاً یا نسیم الادب اقول سوف لا کما

بنارد نکو کوی اگر در کوفی چه غم و حرکات و اقوال کسیر اعاضا نکند  
 دقوب با کسب فم او بدان رسد گوید کَلُوا النَّاسَ عَلَى قَدَرٍ عَقُولِهِمْ وَ  
 ناستواند مطلبی را ناست کند بپایا آن متغول شود و سخن خود را بضرر  
 یسار و در چیز دیگر که بعقل مخاطب عیب میابد و تقریب طلب بر او مشکل  
 اظهار نکند که فرموده اند لا تفل بائنا شیخ العقول الی الکارة فلیس کل  
 ما سعه نکر اسعه عذرا یعنی منطق مکن بخیر که عقول سرعت میکند  
 با کار او و در نیست هر آنچه وسعت داشته باستی بر او و در حقیقت کار او  
 داشته باشی بر او و در حقیقت عذر و سخن چنان گوئی که از میزان عقل و  
 قافون شرع خارج نیفتد چه اگر رعایت این معنی نکند و بر حسب مزاج  
 مستمع سخن گوید فاشا بیضا از آن متولد شود هر چند در او از هر چه  
 خوش آید و اما اینگونه سخن سرائی و مزاج کوفی بالاخره کوفیده و از نظر  
 مخاطب خوار و سخنانش زاری و قریب اعتبار میکند و اندیشه میکند که او  
 من بخلاف مزاج او گویم تمکین ندهد چه آن مستمع اگر دانا و خردمند و باطنا  
 سخن او زامی پسندد و از او بالطبع و بخند و اگر نادان و احمق باشد در سخن او  
 بهتر باشد تا از او دور شود چه در دین و دنیای هر دو هیچ چیز زیان کار تر از  
 از صحبت سخنران نیست که صحبت ایشان در عاقبت فساد و بیهوشی را بخت  
 بد بودن بهتر که با بد را نشستن فلا تصحب احبا الحیل و الاله و اياه حکم  
 من جاهل ایدی حکما چنان آگاه بچیزی گفتند ستر این چیست که مرد عقل  
 و کل نبرد طبع سنجین تراست از بار سنجین جواب داد در بر داشتن بار کران

و تعلق نداد سعی مکن ایفرزند سخن شهرین گوی و شیرین نبوی کرد  
 سخن و تلکوماس که سخن تلک تم عداوت میکار که عمر و بار بگمنازای  
 فرزند با: هرگز از خود مزاج مکن ناصد مخوری و با کم از خود مزاج شما  
 مانده: و اخفیف و بمقدار نقای تا توانی با هیچکس جنک مکن که خنک  
 سیرت ز کادغان و کودگانت و از خواص جوان بسیار شدان از بلند  
 سنگین و جلیم و با وقار باشد که بهر جزئی تند بادی ار جاد در ورود  
 مانع از عمر و مجادله بگرد حضرت امیر علیه السلام فرمود: وَلَقَدْ كَرَّمُ  
 عَلَى اللَّهِ يَبْنِي مَضَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ لَا يَبْنِي أَيَفْرَزَنْدِشَه  
 هُنَّ وَصَفِي بِنَا مَوْز و عُلُو يَاد بَكْر وَا بَطَالَت و كَالْت هُر كَز و رُوخ  
 مكدان ایفرزند تا توانی با سینه و دیوانه وزن معامله مکن و با آنها  
 سروکار نپندار که ندانند و دشمنانی بازارد و راستانی ایشان خود  
 دور کن ایفرزند تا توانی معامله نمیکه مکن و با چند طایفه معا  
 منای یکی آنها می که در خلقت دارند دیگر با مردمان پرورد و صلاب  
 حکم دیگر با مردمان نوکبه تنگ چشم ایفرزند در نوشتجات مرا مانع  
 که همیشه در دست خواهد ماند تا اسباب صدمه و خسارت الدوا  
 نباشد و مدعی بخلاف و حاجت نتواند بگیرد فَصَحْتُهُ مُرْدَادِ بِنَاب  
 درازا اعتدال زانگاه دارد و ادای معانی ذابالفاظ معلق و عبارات آواز  
 نکند تا سخنی که با و قهر کنند تمام نشود خاتمه مطلب و لب تمام بدست  
 بجواب نرزد و آنچه خواهد گفت او را در خاطر مقرر نکند تا آنکه بعضی

از عبا و او تاد در صحبت او بودند گفت میخواستیم که یکی از اینها ما را  
 که را از خدمت او فائد بود و او را از صحبت من فائده انحصرت فرمود  
 اندک ترا از صحبت او فائده بود بیش تو نباید و اندک او را از صحبت تو فائده  
 شود ترا بجهه کار باید گویند عمر بدان ملک شمر خدی شوه خود را تعبیر  
 داد و طریقی پیش کرت که عبا و رهها را از او بی میل و منحر نشود یکی  
 از خلفاء سکی از رهها د عرص خود نوشت اغات کر مرا با اصحاب بود  
 او در جواب نوشت اصحابی اما طالبوا الدنا و اما طالبوا الآخرة اما  
 طالبوا الدنيا فلا يصحوا و اما طالبوا الآخرة فلا يصحوا یعنی  
 اصحاب من با دنیا نیستند یا طالب آخرت آنها که طالب دنیا نیستند  
 بر تو نصیحت نمیکند آنها که طالب آخرتند یا تو مصاحب نمیشوی نصیحت  
 نقل است همان قابوس و شیخ ابو علی سینا ملاقات فدا قابوس از  
 شیخ الفاس ملازمت کرد شیخ با عود قابوس گفت حال که دوامیر  
 است سفارت از خدمت صورت مانند از عبون حکمت شربت شفا  
 کرامت فرماید که قانوز نجابت من باشد شیخ گفت ادویه شربت که  
 خصلت است اول صدق در راه حق و انصاف با خلق و قهر با نفس و سؤال  
 از عالمان و صمت با جاهلان و حرمت بهر آن و شفقت بر هر در سنا  
 و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل با درویشان گویند که شیخ  
 شهاب الدین سهروردی بر سالت پیش سلطان علاء الدین رفت سلطان  
 از او پرسید چکنم که نجابت با هم شیخ گفت آنچه چشمت با هم است غنا و

روح بالحدش راکت میکند ولی در جمل مرد تقبل روح منفرد میشود  
 فصاحت هر که مقر سلاطین و اُمراء باشد باید از سعادت مردم  
 و بدگونی برسد و خبر بندگان خدا را بخواهد هر که شاه آید  
 که او گوید خف باشد که جز نکو گوید آن حضرت رسول مرآت  
 که عظیم ترین مردم از جهت منزلت دکن در خلد و ذی عیانت راه رو  
 ترین ایشانست که در میان از جهت خبرخواهی خلق علماء و اربابان  
 باید در مجالس اُمراء و سلاطین خریدند و نصیحت نکوبند چه آن شخص  
 از ایشان باد کار ماند و فائده بسیار از او باهل و دور کار رسد گوید  
 حکیمی پیش خاکی رفت آحکام گفت مرا بده ده حکم گفتند ادا را  
 اما بدان کار فرمودن مستحکمت و پند بند نادان همچو بارانست در  
 سوستان بدانکه هر سره که او را خرد نیست همچو چشمه آبست که از  
 آب نیست و هر نفسی که او را فروت نیست همچو بستانی است که در او  
 کل نیست و هر عالمی که او را پزیر نیست همچو آبسی است که او را لکا  
 نیست و هر سلاطین که او را عقل نیست همچو آتری است که او را ناراب  
 نیست و هر خاکی که خوفش را مشیر خود سازد و حلم را ندیم خود گرداند  
 و نزدیکان خود را پیوسته بزااستی و قتل ترغیب نماید هر آینه شری  
 خوشنود پیر و در کار بود ملک فرمود تا این کلمات را باطل و صحه  
 نکاستند و پیوسته در نظر خود میداشت قتل است که عمر بن عبد العزیز  
 در مدینه محدست حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید جمعی



با من و بخیب فرموده علی بود چون نظر امیر عز افشا دگفت خلیفه  
 فرموده **بسم الله تعالی** تعلیم فرزندان و امین و مأمون ترا سعدا دیرم همتا  
 دوردارد دیدن روا شده بخد مت خلیفه رسید امین و مأمون را  
 نزد من آوردند و در وقت شروع تعلیم طبقه نایز نشاند کرد و هر  
 ده هزار دینار برای وظیفه مقرر کردند و بر مرد اموال غیر محصور  
 احوال فراهم آمد و روی خلیفه که حاجت داری از من بخواه که من بخوا  
 رخصت فرمائی بصره رفته باشم گمان و خودشان خود را بدینم انعام  
 انعام خلیفه را با ایشان معلوم دارم و مراجعت کنم پس از رخصت  
 حکمی بوالی بصره نوشت که خود او با تمام اعیان مرا استقبال کند و هفتاد  
 کویت با اعیان شهر بدین و سلام من آید چون بصره رسیدم و اهل بصره  
 در کتاب من بنویس خانه خود زهیم و من در هودجی زرکار قرار داشتم چون  
 بان گوشه کتاب رسید خود ح غمگین شدم که گفتم تا گوشه کتاب  
 کردند بعد از قرار در خانه همان بقال با تحفه بپای من با جع آمد و زبان  
 با عنذر کشود و همسایه دولتند از خجالت خرا و گوشه دار آن طعن  
 استحقاقی که بمن داده بود پس با شرمسار گردید **فصلی** در امتیاز نوع  
 انسان از سایر حیوانات تفصیلت نطق و مرث بنا است چنانکه گفته اند  
 لَوْلَا اللِّسَانُ مَا الْاِنْسَانُ الْاَصُوْرَةُ مَثَلَةُ الْوَبْهَمَةِ عَمَلُهُ وَدَرْبُهُ طَرِيقُ  
 اَرْضِ صَنَائِعٍ وَهَنْزٍ وَدَارِ اَصْحَابِ خَرْدٍ هِيَ يَادُ كَارِي يَابِدَارٍ تَرَارِ تَخَرُّبِ  
 هِيَ تَذَكَّرُ يَابِدَارٍ تَوَانِجُهُ خَاطِرُهُ مَا نَبِغَ الْاَبَدِي يَبْدُو دَامًا يَتَقَلَّبُ

و بی نیاز با تو کرد تو نامه احسان که بندگان او داد و ده  
این سخن بختان را و از ترک کرد که اگر برسد و خواست بودی را از قتل  
مرا توقیر آن ده که ایندکان تو همان کم کرده اند کردی و چنانچه  
است اینها بدید بکران بطریق قمارت نکرد و اینست این است و این  
نوع خود را بخارستند که در محاربات از خود انبساط نمیدادند  
میشود **حکایت** که سوار است از کسان کرد و نام تجسس علم بود  
فقیر و فاقه میگفت ایندم و هر نام دادند صبح صادق میدیدند  
میشا فم و در هر یک از کن قال فضولی هر دو بیت نامه از من سوال  
میشود و حركات من است هر یک که تا در فون میبرد و هر که بالا  
رسیدیم و لی از بیت انی قدرت نخواهند داشت و مرا بر هسانه بود که  
اندک اعتنا بحال امثال من نداشت و وقت از خانه رانده دیدیم و سر کوه  
کوشکی نمایان که را را اندک غوده سواره عنوان بخار بکر میشد  
با و کتم مرا بر دایره خواند و آمد و شد هست چرا این کوشک را  
او جوانی با است هر اکت که هر گاه هو دج تو خواهد از اینجا بگذرد  
این کوشک را خراب کنند من از این خواند و یاد است که خاطر و متاثر  
شدم روزی در خانه خود ایستاده بودم ناگاه ملازم امیر بصورتی آمد که  
امیر را احاطت کی گفتم او را با من چه رجوع است و من با این جامه مجلس  
نخواهم آمد ملازم رفت بعد از ساعتی باز گشته یک دست جامه قبی و  
هر از مقابل طلا بپوش من گذاشت و گفت اینجا آمد و ایوست و نزد امیر

تو بگویم خرید و فروخت یا مشاطی هرگز بجانهای بررگان رفیق انجوان  
 گفت نهادم هرگز از خانه بیرون نیامد اما پدرم در ملاقات بزرگان نشانی  
 در خان و ابداً در بیستابیه رفیق امیر خلفار گفته خود ادم و از آن  
 سوال ایشان شد **نقل است** ز فاطمه شوهر من که بر مظهری داشت  
 زن بروی مرد نگاه کرده گفت وای بر من اگر ایچ در شکم مراست شده  
 تو باشد مرد فی الفور گفت وای بر من اگر ایچ در شکم تست سینه مراست  
**گویند** مغویه ریشتن خلی خفیفه و کوسج بود اعراضه است **گویند**  
 مبارک حسن بن علی علیه السلام کرده و ارطت سیتی او و ندکتر  
 خود مستلک خود در جواب و آنحضرت این ابشر به از الخوا و السلام  
 الطیب **نقل است** بیا باین ریه والدی جنتی **گویند** و امر از آن  
**نقل است** که با عقل این ایضا گفته اند فتم لتما یا بی هاتم عقل  
 در جواب گفت هو منی فی الرجال و منکم فی النساء یعنی مغویه بعقل بر  
 سبیل تعریف گفت درسی هاشم تهوب ریاد است عقل در جواب گفت  
 کد را مشق در کد از ماست و از شما در زبان شما است **گویند**  
 این حوزی بر طریقه بر کرده بود و عقل را با شرع رعایت میکرد و با قضا  
 وقت گفتگو می نمود و روزی و عظم میکرد خلیفه بر غمر نهشته استماع  
 تحسین میکرد جمعی از ندای خلیفه در مذکرها و اختلاف کردند یکی  
 از انجاعت با هر خلیفه بر فعه نوشت با و فرستاد که خلفاء چند است  
 سه دفعه با تعریف از ربع از ربع که اساده با عله اتی عشرتند

فاشیخ الافلام یس صواباً از بود که متکلم هر چند تواند در عهد  
 و تحسین سخن گویند و سخن را سجد و بسجده گویند و او و مال  
 نکرد و بفعله نداشت که نثار شود **ابوالمعالی** در قافوس نامه  
 در کربکه که از قصار پیاذوار و حوادث و زکار مدد که عده  
 امیر و السوار بودم شی از عجایب هر و لایق سخن مرفت من گفتم در حوالی جلال  
 چشمه ایست با کرمی باشد که او استر خوانند اگر کسی از آن آب بر دانه  
 پای بر او نهد آن تلخ شود امیر و السوار با حاضران مجلس لسخی در کمرش  
 سدن میفرستد و پافتم که او سخن را بر نادانی و کم خردی من حمل کرده  
 از کجه بحر جان فرستادم و در آن باب محضر ساحم بشهادت اعیان  
 تمامت جرجان چنانکه آن محضر در مدت چهار ماه من در محضر و این  
 امیر بودم و آن محضر را مطالعده نموده و بنیم کرد و گفت دایم که در چو تو  
 دروغ نباید اما چرا از اسق باید گفت که چهار ماه در آن باید بود و محضر  
 کواهی جمعی از اقلیمی باید فرستاد تا قبول افتد **قال المری** در  
 درازا و محاوره و آن هم شتمل صنائع و فوائد جد است **قصیدت**  
 در خطاب تبصریح با کتابت رغابت آن کند که طرف مقابل نتواند مطابقت  
 و بتمام ردیابد و پاسخ بدهد و او را مقتضای کمال تدبیر ندان اما اله  
 نودش عجب سازد و تبعان حکایت بدان لایق شود که بشد در عده  
 هر خلف که حاکم و اسان بود در نیشا بود جوانی بود شبیه با و که هیچ  
 میان ایشان مرق نکردی روزی امیر خلف او را طلب کرد و پرسید که ما

سرائی برای ایشان همه وقت منافع و فواید زیاد دارد **حاصل**  
 بن شهر را در نزد انوشیروان رفت و اذن خواست کسری بدر بیان  
 فرمود از او پرسید پس او جواب داد که هستم از عرب تا او را  
 باز دادند و مد پیش روی کسری ایستاد کسری خیلی باو اکرام و تعطف  
 کرد پس از او پرسید تو کیستی گفت سید عربم کسری گفت ای پادشاه  
 نکته که مردی هستم از عرب که گفت ای ولیکن چون پادشاه بمن اکرام تو  
 و التفات فرمود خدایا سید عرب شدیم انوشیروان فرمود دهان  
 او را با جواهر پر کرد **ند نقاسیت** خسرو در کمر بغایت پوشید  
 در بخل به نهایت خسرو ماهی تازه دوست میداشت روزی با شیرین خشته  
 بودند مردمی از عرب ماهی تازه پیش ایشان آورد خسرو چهار هزار درم  
 باو انعام داد شیرین گفت این معنی اسرافست نکریم چون در مقابل ماهی  
 عطای تو چهار هزار درم باشد در مقابل چیزی بالا تر از آن اگر هم بپرداز  
 بود بر بی کفایتی تو خجل کنند و اگر بدیتم یا شد خزینه کفایت نمیکند  
 شیرین منالعه کرد که او را طلب کن و بپرس که ماهی تراست یا نه اگر  
 گوید تراست بگو من ماهی داده دوست میدارم و اگر گوید که نه تراست  
 بگو ماهی نزد دوست میدارم خسرو او را طلب کرد و گفت ایها العربی که گاه  
 ذکر او انتی عرب زیاده بود مطلبی در یافت گفت سمکی لاله که لاله  
 بلخی است که هر که دالت دارد آن شخص بخیر و خوش آمد و بفرمود تا چهار  
 هزار درهم دیگر بدو دادند عرب چون در میان او برداشت تا بپرسید

رفته دیگر نوشته بود داد ندایا تو مالکی مسقی باشافی احوال  
 رفته باو داد ندایا تو مالکی مسقی باشافی احوال  
 و اما حقیقی مذهب حق للعباس فی الهوی و اما من هب  
 اقول به وحیدی خلیفه را خواب او خوش آمد و اعتقاد من حق  
 او زیاد شد **نقل است** شخصی غریب شیخ کرد بنابر آنکه در زندان  
 خورد داشت هزار شقال طلا پیش قاضی برد و در حضور عدل داد  
 المقضاء تسلیم او کرد و گفت اگر مرا خالی افتد مؤلفی وصی مراست  
 اینجا خواهد فرزند من رساند انشخص در راه شیخ در گذشت  
 چون فرزند او بجد رسید بلوغ رسیدند و ارقاضی امانت طلبید  
 قاضی زیاد داد صد شقال بدیشان عبدالله ایشان فریاد بر آوردند  
 که قاضی بر ما ظلم میکند قاضی امسای خود را حاضر کرد تا ایشان گواهی  
 دادند که میداد آنها وصیت کرده آنچه تو خواهی بدیشان بدی ایشان را  
 ندانستند جز اینکه بر قاضی تشیع زنند و بهر کس بگویند قصه را باو  
 بگویند و انتقام بدهند بهلول بخون از این قصه خبر دار شد  
 و ایشان را بداشته پیش قاضی رفته گفت چرا حق اینها را نمیدهی قاضی  
 گفت پدر ایشان وصیت کرده که آنچه من خود بخواهم بدیشان بدهم  
 صد شقال بدیشان بدهم بهلول گفت اینها القاضی آنچه تو میگوئی  
 نه صد شقال است چرا ایشان را صد شقال میدهی قاضی متنبه شد  
 و انبلا را بدیشان رساند تمام خوش محاورگی و بگویند

رزم اسب هر آنی که در قرآن الف کلام میم بود همه بخوانند و تقبیر این  
 مرموز معلوم نکند بدید خواهد بود و نکرهستانی خاص و هوس درجه  
 نسنز داشت در میان بدمان بر پای ایستاده بود گفت ای خدا و  
 خلیفه الف کلام میم نوشته چون شما او را پایلان تمهید بد فرمود  
 بود بد خلیفه جواب نوشته الکر ترکیف فعل رنک با صحت الیل  
 شنیدم سلطان محمود خالفت متغیر شد و سیم اگر کسب بخاک مکه مقصه  
 دیانت بود و از خلیفه عذر خواست و او بکر قستانین را خاعت و  
 اذن جلوس داد در حضرت او این نیک سخن درجه نورانیات  
**حکایت** روزی کسری در سکارگاه گذارن عمره افتاد  
 اینجا پیر مردی را دید که درخت زیتون میکارد کسری باو گفت یا شیخ  
 این درخت خیلی دیر میبرد همد و تو ضعیف و ناتوانی این کشتکاری  
 چه عمر بجال تو خواهی داد پیر مرد گفت آنکه پیش از ما آمدند ایشان  
 کاشتند ما ثمره آنها را خوردیم حالا ما هم میکاریم تا کسانکه بعد از ما  
 می آیند بخورند و ثمره آنها را بردارند کسری او تیر و آن گفت نه و عادت  
 او چنان بود که حق هر کس باین کلمه مستکلم میشد چهار هزار درهم باو  
 میدادند باین جهت چهار هزار درهم بآن پیر مرد دادند پیر کف چگونه  
 ملک از کشتکاری من تعب میکرد و ثمره او را دیر و بنظر میبرد و حالا  
 آنکه اینجا کاشتم فی الفور ثمره داد او شیر و لادن منم دیگر نه گفت مجدداً  
 چهار هزار درهم بشنخ دادند شیخ کف ساتر رختها را کرسی بیکدفعه

یکدم از او بفتاد و در برابر خسرو دو ناستد و آن در دم را بر داشت  
 شیرین گفت بنکر چه مرد که خیسب است که آن یکدم را میخواست دیگر  
 بردارد خسرو یار دیگر او را طلب کرد گفت با چندین هزار درم که بود از  
 یکدم بدیگری روانداشتی عربی گفت پادشاه را بقا باد چون دیدم  
 آن درم صورت پادشاه هستم تر سپدم اگر همانا یکدم و یکدرم کی  
 سازانی پای بند خسرو را باز سخن او خوشتر آمد چهار هزار درم دیگر  
 داد **حکایت** سلطان محمود خلیفه بغداد القادر بالله  
 نام فرستاد که پادشاه و زاء التمرین بجیش القادر بالله که نام  
 الله این کار کم و اگر تو بفرمان من قصد ایشان کنی همه غلامان تو بشوم  
 سلطان محمود از این سخن روی در هم کشید رسول خلیفه که قادر را  
 بگوی اینک آمدم باد و هزار میل را را بخلام را با پیلان خراب کنم و زبان  
 نمایم و حاله و برایش پیلان بغرنین آورم و محمد بد عظیم خود رسول  
 و بعد از آن بمحمد کاه باز آمد سلطان بنیشت طاجیان و غلامان صف  
 کشیدند و پیلان مسب بر در سرای بد استند و لشکر بر تپه دادند  
 را بار دادند رسول بیامد و نامه سر بسته و مهر کرده بدش سلطان نهاد  
 گفت جواب نامه و محمد بد تمام است که خلیفه اندرین نامه نوشته است  
 خواجه ابوصومکائی که عمید دیوان رسائل بود نامه برداشت و باز کرد  
 اول نامه نوشته بود المر والخر نامه الحمد لله والصلاة علی محمد  
 واله محمود با همه کاتبان محتشم در اندیشه آن افتادند که این چه



چگونه است باین شدت زاری و جرح میگویند گفت سبب که بر من توس  
 کردی نیست که در پنازد و خواهی هم مرد و لی از این افسوس دارم و بدیشان  
 خاطر هم که در مدت عمر همیشه پادشاه از من دل خوش بوده و لی در  
 نفس آخر اسباب نوعی فراهم آمد که مرادشمن بیدارد و من با چنین حالت  
 بگذارد پناهم و هم این سخن بنیاد شاه دنیا د خوش آمد و در پنا داشت انجمن  
 از سر تقصیر او در گذشت **مقاله سی و سیم** در بیان بعضی حکایات  
 که ملا و مت با آنها اسباب تکلیف و آسایش انسان است و من بوی حکایت  
 او و خبر دیگر **حکایت** خلافت در کلام مجید میفرماید و لا تستوی  
 الحسنة ولا السبئة اذفع بالحق هي احسن یعنی حسنه با سبئه برابر  
 نمیشود دفع کن با آنچه او احسن است یعنی طرف مقابل اگر خوبی کرد و  
 بهتر از او خوبی کن چنانچه فرموده و اذا جئتم بختی فحبوا ما احسن  
 منهن و ردوها الا اید و اگر بدی کرد در مقابل او بدی نکن بلکه با  
 خوبی او دفع کن چو قدرتی یافتی بر خصم قاهر بکفوش بند کن  
 همانند کرد **فاذا الذي بينك وبينه عدوان كانه ولي جيم** پس در  
 اینحال کسی که میان تو و میان او عدوان است چنان مپايد که او بد  
 مهربان است بمشابه قوم و خویش و اهل حال گفته اند در عفو و گذشت  
 که در انتقام نیست حتی در بعضی مزاحها و نفوس غالبه این معامله  
 چندان مؤدی و موثر است که بد کردن در حق آنها آن قدرها آتش  
 ندادد چنانکه گفته اند کاش بگری عرق انفعال نیست از جناب

ثم هدد رستمای من در یک ساعت و دفعه شمر داد و بشیر و انبار  
 زه گفت بآن پیر مرد دفعه دیگر چنان همدار در هم دادند که هر دو از آنجا  
 در گذشت و گفت اگر بیشتر از این خود را بجهت این پیر مرد مشغول کنم  
 در بپای سخنان دلیلی را و حرا من کافی نخواهد بود **منصور**  
 با جبر بر عبد الله در مقام معاتبه گفت اگر در مقابل فلان تقصیر و  
 گناه جوابی داری بگو و عذری داری بخواه جبر گفت اگر عذر و موافقه و  
 جواب بخواهم دانستم اقبال بجز او ندارم زیرا که نزد من صدق و قبول  
 و عفو و مجوب است از رد قول او و اثبات بر آستانده خود منصف  
 این سخن خوش آمد در حق او نطف نمود و عفو کرد **یکی** از اعراف و ملوک  
 ارملوک رفت و او اذن جلوس با و داد آن شخص بنشیند باز امر جلوس کرد و  
 خلافت و دانسته استنادی نمود پادشاه گفت ادب و قبول امر و  
 از ادب و خلاف قول من **نقل است** محمد بن عثمان قصص خود را در  
 پیشرو قصص مامون بنا کرد بمامون باین جهت درباره او افسادی کرد  
 مامون او را خواست و با و گفت چرا قصص خود را در مقابل قصص من بنا کردی  
 محمد گفت دوست دارم آن نعمتی را که در حق من عطا کرده او را مشاهده  
 مانی و همیشه در پیشگاه چشم و منظر تماشا باشد بمامون خواست او را  
 آمد و بعبطیه او افزود **و یک** یکی از سلاطین در آن آه تقصیر و جلیه  
 حکم بکشتن یکی از مفران خود کرد که او بدین و شجاعت مشهور بود دید  
 او مضطرب گشت که بپادشاه با و فرمود تو همیشه دم از دلی می گیری

پس بخشدن و عفو کرد راز او را این بیعت قدرت شکرانه قرار ده  
**گویند** مجری ز اینست ملکی بودند ملک گفت بای و چه تلقانی  
 یعنی بجه رویا من ملاقات میکنی محرم گفت بالوجه الذی القی الله  
 قد بونی اکثر عقابیه اگر یعنی ناان روی که ناخذ ملاقات میکنم و  
 خالانکه کناهان من بیشتر است و عذابا و زردگو ملک بگریست و  
 او را بخشد **مقاله سی و چهارم** در بعض تضایح سوسید  
**نصیحت** در راستا ناست و دیگر کُل خصوصیت فکل راست ناست  
 بی ملک است قطع الفت پس او دوستی تلح و سوره و نا هر کس خواهی که  
 دوستی کنی و اس و الفت بگری و اولاد و ستان او نظر کن اگر همه تارها  
 و هر روز یکی را دوست میکرد و یکی را ترک میکرد با چنان شخص هرگز  
 دوستی نکرد و خود را بجهت اذیت نده که فائده ندارد و البته در بار  
 تو نیز وقتی همان معامله کند که با دوستان مختلف خود کرده است  
 بار نا پایدار دوست مدار دوستی را نایدا این غدار و انصا  
 بد بگریز و از صحبت ناخس پر هیز و نعم مایتن آب را بین که چون  
 همی نالد هر دم از هوشین نا هوار **فائده** چون دوستیهای  
 دنیا غالباً بسته با غرض مختلف و سیرج الزوال است هینکه ان غرض را بینا  
 رفت کر و محبت نیز از میان هر رود و بینا میشود ایگونه محبت منجر عدل  
 میکرد و نیز که سابقه مودت برای طرف مقابل توقع و چشم داشت محصو  
 حاصل کرده هینکه او بد و وقتی با قضاای آن عمل نمیشود این معنی دل

امیر علیه السلام روایت از جرالمی شواب المحسن یعنی شخص گناه کار را  
 شواب جزای شخص نیکو کار زجر کی **تنبیه** باید دانست این  
 وفق است که طرف مقابل مجالت نکند و حیا کند و عفو و صغیر  
 بجز و ترک نماید که در ناره ادا می دارد و او باش عفو و صغیر  
 مزید جودت و حسارت ایشان میباشد و روانیست چنانکه گفته  
 هر کجا ذاع بایدت فرمود چون تو مرا هم می نداری سود ادا  
 اگر مت الکرم ملکته و ان انت اکرمت اللبیم تمردا و روضه  
 السدی فی موضع السیف العلی مضر کو ضیع السیف فی موض  
 السدی جناب امیر علیه السلام میفرماید رَدُّوا الْحِجْرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ  
 فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْ فَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ وَدَرْجَار بازار از حضرت معوی  
 استصلاح الاخبار یا کرامهم و الاشرار تادیه هم یعنی استیصال  
 نیکوکاران یا اکرام آنهاست و اصلاح اشرار یا تادیه آنها با کج روی  
 کج روی و ناراست رویان راست با خلق درین مسئله چون ترویج  
 ناش روا شد آء علی الکهار باش خالد برد لاری اخبار را  
**موعظه** تا ممکنست نباید از معتذر عذر را قبول کرد چنانکه  
 گفته آمد و العذر عند کرام الناس مقبول و در مقام قلدر  
 بنکر این نعمت باید از گناه کار عفو نمود که جناب امیر مؤمنان  
 علیه السلام میفرماید اذ اقررت علی عذوبه فاجعل العفو عنه شکر  
 للنفده علیه یعنی و قتی که قادر شدی بر دهنمت و با و طفرانه

مقامات باغیالات و تصور است خود نباید راه بروی اکثری علم است  
 قوه احتیاج حاصل کرده باید خود بجای آورد که الا لازم است  
 مقلد عجبی باشد که با امتنان رجوع بجهت حائز تقلید حق در  
 در مسائل تقلید بجهت تقلید حرام است و اگر رجوع نمهند  
 معتقد را امتحان شود فرموده عطاء است که در چنین حال عمل  
 احتیاطا تسلیم و اعلم اموال اید که در اکثری مقلدین است و  
 بهر یکی رجوع کند که خلیف بنا قط نیست اما بهر یکی  
 امام علیه السلام بفرموده که لا تسرفوا الناس و طایفه این است که اینست که  
 ان یقیم خوالیکم یعنی معاشرت کسب با مردم چنانچه  
 هرگاه شما بمهر بدارد و ای شما کرمی کنید و اگر ای با شما  
 نمابند و شما میسخت با او خلق چنان کرمی از آن  
 بیشتر کرده و کمتر برهند تو چنان زی که بمهری برهی نه  
 چنان چون تو بمهری برهند پس کس که ره نیک مردان ازاده  
 کبر چو استاده دست افتاده گیر کسی نیک باشد بفرمود و سر  
 که بنکی رساند بخوای هر چه هست یکی خدمت اما  
 جعفر صادق علیه السلام مدیس با حضرت عرض کرد با من رسول الله  
 خبر ده من مکارم اخلاق را پس آنحضرت فرمود العفو عن ظلمک  
 یعنی بخشیدن از آنکه تو ظلم کرده و صیله من قطعک و صیله  
 کسب که از تو قطع کرده و اعطاء من مومک عطا کردن بکسی که

او اسباب یکسره بوده ممکنست تولید بعضی شرها تا با بد چنانکه در  
 آتقی شرمز احصیت الیه یعنی کسبیکه با و احسان کرده اند شر او  
 بر هر کس و در این صورت زحافی که شخص در راه محبت و مودت  
 مقابل کشیده همه بحد مبر و کرد برای شخص که عکس منظورات خود را در  
 تاسفات زیاد حاصل میشود پس بهتر این است که شخص با نفس خود  
 بجاهد و کد و نفس خود را چندان باین محبتها و مودتهای که سعی دارد  
 اخیر و عادت ندهد بلکه محبت و مودت با طوف و حقیقی را برای رضا  
 خدا قرار دهد که مستدام و با نتیجه باشد و اجر زخات و اقدار  
 او هر کس صایع نشود که حب فی الله و بغض فی الله اثر مخصوص دارد و  
 این کونه محبت است که خداوند و اجر رسالت قرار داده بفرموده  
 قل لا استلکم علیہ اجر الا المودة فی القری مودتهای دیگر تمامائی  
 بلکه با ضرر است چنانکه خداوندان قسم مودتهای را با او ان تعبیر و  
 ائما اتخذتم من دون الله اولیاء وانا مودیه بکنکم فی الحیوة الدنیا  
 فاثلا امر تو حید و معرفت صانع هم برای انسان و هم برای حیوان  
 فطریست و حیوان با غذا و لباس طبیعی ممکنست تعیش نماید لکن انسان  
 ذوق و محتاج با استاد و معلم است زیرا چنانچه انسان در لباس و غذا  
 طبیعی حاجت با استاد دارد که با عز و طبع و سایر بر تدا بر حکما نه غذا و  
 لباس را مناسب حال او با صلاح آورد که مضر و مهلک نباشد و نیز است  
 حال او در عزای روحانی که عبارت است از علم و معرفت پس شخص بدین

بلا خطه اشخاص و خالان و اغراض حکم نماید و برای این ملاحظه نماید  
و بدینا لباس خوب جلوه دهد خوب لباس بپوشد و اعتبار آنکس بجز  
مردمان بروج و غنوه که خلوت سلطان و عصبت جاهلیت را و خود  
شمار نموده صفات مذمومه اقوام و اقارب خود را بملایطه ایسا  
و گسکی مذمت نمیکند بلکه گاهی تمجید مینمایند و هر کس نزد  
فهی از منکر مذمت و ملامت از ایشان نماید بدشان میناید و او  
معارضه میکند و امتیاز غیرت میکند از ندانند بعض اشخاص خود  
عود که نمیشوند کسی دیگر را بیدند و عمل نیک ایشانرا بغير صیغه  
بلکه مردی و مردانی و اوصاف ذریان است که شخص نیک را نیک بگوید  
اگر چه در دقتش بیند بد از دستش دارد و بد بگوید اگر چه در دست  
خود مشاهده کند و در کودی و کرمی و حب و بغض بر هر دو متفق می  
و بسم **در کافی** از زهره فریست که از علی بن الحسین علیه السلام  
سوال شد از عصبیت پس آنحضرت فرمود عصبیتی که صاحب آبرو است  
او نگاه کار میشود اینست که شخص قوم خود را دوست دارد و اگر عصبیت  
که اغاس کند بقوم خود برای ظلم و ستم **در کافی** از ابی عبد الله علیه السلام  
من کافی قلبه خود من عصبیه بعنه الله يوم القيمة مع اعراب جاهلیه  
بغی الحرف فرمود هر کس در طلب او بقد خود ل عصبیت باشد خدا  
بر آنکس ادا و ادر و روز قیامت نا اعراب جاهلیت **در کافی**  
ادامیت کوچک در خطابه و مسئلت ابریک با مظاهر از آنکه چنان

نیکویند و آن عصبیت است

او را محروم نموده و قول الحق و کلام علی بنک و کفار حق اگر چه  
 ضرر خودت باشد **فانک** تخصیص یابد تویی و برادر استند باشد  
 که قلبا اهل حق را دوست دارد و اهل باطل را دشمن و قوام دین و  
 مردی مردانگی هم بسته تویی و برادر است **دیگر کافی** از این سخن  
 علی بن ابی طالب نموده که ترجمه نقل میشود امضی فرمود چنانچه  
 بدانی که در تو چیزی هست نظیر بدن خود که پس اگر اهل طاعت  
 خدا را یعنی کسانی که امر و نهی الهی را فرمان بردار و طریقت  
 را شعار خود نموده اند دوست میداری و با اهل معصیت  
 درگاه حضور عزت و شرف پس در تو چیزی هست و خدای تعالی بزرگوار  
 میدارد و چون اهل طاعت و صلیا را دشمن داری و اهل معصیت و  
 فاسق را دوست میداری پس در تو چیزی نیست و خدای تعالی با تو  
 ایستادی هر کسی را دوست میدارد از بنیک و بدخترش تا او ستدنی  
 و اینکه در نماز میخواند است اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا طاهر  
 از خیر همان دوستی اهل حقست و معاذ با اهل باطل و تا کبد  
 صلواتی محمد سلام الله علیهم و کعبه شریفشان پیر برای استجابه  
 و استقار همین موالات و معاذ است که نجات شخص بسته به این جنبه  
 میباشد نباید شخص را هم او الهی من والوا و اعادی من عادوا و الا الله  
 دین سلام الله علیهم هواره استوار نماید تا دین و ابد او برقرار باشد  
**چک** شخص عاقل با انصاف یا بدخوب یا خوب گوید بداند که



الْمَسْأَلَةُ الْجَدِيدُ بِحَقِّهَا الْفَتْهُ فَانْطَهَتْ ثَاقَتُ وَالْإِمْتَلَانِ وَفَتْهُ  
 مَا قَالَهُ وَقَرَّ مِنْ نَارِ اِكْرَانِ كَيْدَمِ اسْتَا كِرَانِ جَوْ دُرَايِ ظَامِلِ كَرِهَشَه  
 اِكْرَانِو بِنِجَارِ كُوشَه دِيوارِ خُودِ بِخَا طَرَجِعِ كَدَكْسَ نَكُوبِدَا زَا بِنِجَارِ  
 اَنجَارِو هَزَارِ يَارِ نَكُوتَرِ بَرِ نَزْدِ اِنِ بَمِينِ دَرِ قَرْمَلَكِ كَهْ كَبَادِو كَهْ  
 عُمَانِ بَرِ عِفَانِ كَهْ اَنَدِ زَاهِمِ نَاغَلَامِ خُودِ بَابِ دُرُ فَرِ شَاوِ كَهْ اَكَمِ  
 اَبُو ذَرِ اِنِ دَرِ زَاهِمِ دَرِ اَقُولِ كَرْدِ تَوَارِ اَدِ خَوَالِهِي بُودِ بَكْسِ غَلَامِ كَهْ سَهْ دَرِ زَاهِمِ  
 بَابِ دَرِ اَوْرَدِو اِلِجَاحِ كَرْدِ مَا قُولِ كَنْدِو كَهْ تَا كَرِ قُولِ نَمَائِ دَرِ اَوْرَدِو  
 مَن هَسْتِ اَبُو ذَرِ قُولِ كَرْدِ كَهْ تَبَلِ وَاكِنِ قُولِ كَمِ اَنِ شَدِ كِي مَرِ هَسْتِ  
**مَقَالَةُ سِي وَبَحْثِ** دَرِ رُوضَايَايِ نَاضِهْ اَبَعَرِ نَزْدِ اَنَدِ بَعِي اَبِيَا  
 دَانِو مَعْصِيَتِ خَيْرِ نَزْدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ اَنَدِ  
 مَبْشُودِو هَمِيشَه اَزِ نَبِيَّتِ نَكِرَانِ بَاشِو اَوْرَا قُوْتِو وَحُرِيَّتِ نَكِرَانِ عَقْلِ  
 مَدِيَّتِو وَحَقَّقَتِ لِمَعْلُوبِ نَفْسِ نَكِرَانِ سَبَاعِ اَكِرِ قُوِي كِرْدِ زِي نَجْمِ جُودِ رَايِ  
 وَبُوسْتَانِ خُودِ زَا مَبْدُودِو هَلَاكِ بَسْ كَدِ نَفْسِ اَرْدِ رَهْمَا سَاوَكِ  
 مَرْمِهْ اسْتِ اَرَعِ بِي اَللّٰهِ اَفْسَرْدِهْ اسْتِ بَقِيَّتَا كَاهِي شَرَابِ تَوْبَاتِ اَكِرِ  
 چِمَانِدِ وَجَنِّ بَاشِدِ اَعْمَالِ شَخْصِ رَا بِالْاٰخِرَةِ شَرِهْ وَتَرِ يَا كِي پَنَامَانِدِ  
 بَكِ وِدُو دَفْنِهْ نَازِي قِمَارِ شَخْصِ رَا مَابِلِ قِمَارِ مَبْدُودِو وَحَمِيَّةِ  
 مَقْضَايِ مَرِو تَرِ اِنِ اسْتِ كِهْ شَخْصِ ظَلَمِ نَكَنْدِو دَرِ رُوحِ نَكُوبِدِو وَخَلْفِ وَعْدِ  
 نَكَنْدِ اَزِ خَضِرِ مَعَادِو خَلْفِ اَلْاِسْلَامِ مَرِو بِيْتِ مَنِ عَامِلِ النَّاسِ وَكَلِمِ اَلْاِسْلَامِ  
 وَحَلْمِ نَكَمِ فَلَمْ يَكُنْ بَايَمِ وَوَعْدِ هُمْ فَلَمْ يَحْلِفْ هُمْ فَذَلِكَ الَّذِي قَتَلَتْ مَرْقُودِو

در کلام مجید اشاره باین اذیت هست حضرت ابوالهیم که در حق طایفه  
 امت خود دعا میکرد باین عبارت گفت و من عصای فانک غفور  
 رحیم و هکذا بعد از آنکه بنشینا و علیه السلام گفت ان تعذبهم  
 فانهم عبادک و ان تعف عنهم فانک انت الغفور الرحیم و این  
 علیه السلام باین عبارت با قاصد الحاجات مناجات عوای  
 مسیحا الضرب و انت ارحم الراحمین و نکفشا غفر و ارحم  
 فی صحت ابغیر تا وانی خواهم و مسیلت از کسان که  
 و نود انای زمان و ما اهلان حاجت من که جناب امیرالمؤمنین  
 فوت الحاجة المکون من طلبها عن غیر الله لما فوت حاجت مهمل را  
 از طلب حاجت از اهل و صبره قناعت را پیشه و شعار خود را  
 و برای حرص طمع و توقعات از مردم زمانه من و بدان که سوال  
 سائل را دلیل و طمع حال و عبودیت و عجب اینها پدا خلق  
 انسانی را فاسد میکند آنکه شر او را کند و بکر مزاج انبیا  
 است احتیاج است احتیاج و قناعت با آنچه مقدور و مستر است  
 بهتر است و اسباب آسودگی و آزادی که او بیشتر که از ادکان گفته  
 ما ابروی فقر و قناعت بپیرم با پادشاه بگوی که روی فقر را اند  
 و دیگر گفته بنان خشک قناعت بپیرم و جامه دلق که با و حرکت  
 خود نیز بار منت خلق و همینکه شخص نفس خود را بمقامی راضی کرد  
 آسوده میشود و الا طمع و حرص شخص را عین کدازد آسوده کرد و ما

وَلَا تَبْلُغُ الْقَوَاصِفُ وَدَرِ اِنْمَعْنِ سَعْدُ مَثَلِ خَوْفِي نَعْمُ كَرْدَه ديد  
 که بر کار چناری کدو بی بودست دبرد وید و روبرو زیست  
 پسید از چنار که تو چند ساله گفتن چنار سال من افزون از دو بیت  
 خندید و گفت من قدر تو به بیت روز یکدسته ام بگو که تو کاکلی  
 رچیت با او چنار با چنار کج کای کرد ما تو را هموز بهر هکا  
 ذا وری است فرذا که ترمن و تو وزد باد هر کجا پیدا شود که  
 ان من و تو هر دو مرد کست **وَصِيَّةُ اخِي** ان مقام تهوت  
 و غضب خود داری کن که کف نفس در مرحله اول کار سه می است و  
 همینکه جلوه نفس راست کردی که راه را نشد می کند و ما نشد  
 سرکش ترا سزا به میگرد و بگو و کجرا می اندارد و بجایه و دریا می کند  
**انرا هر افرقه نیست** که گفته است سزاوار برای پادشاه مقتدر  
 اینست عقاب کند در خال شک عضب بر او مستولی است زیرا که در انجا  
 انسان از بقای و تجا و ز از حد عقوبت سالم نمیشود ولی وقتی که عص  
 ساکن حکمران حال خود آمد باید امر عقوبت کند تا بدارد که مقصر  
 مستوح است خلی رسد پس همیشه نفس را از تبعیت هوا احتما باید  
 کرد و تقدیر مباح فاعت خود **بکی** از اطباء حاذق فرنگسان در  
 و خامت و مضرت ختم گوید که چشم خود را ندیدم که در حالت حدت  
 و بکن بگوید شیر خوار شیر داد و بچهای زبان ما شد فار کردن بکان بخور  
 پسیدن گرفت **طیب** **یک** منو یک طفل شیر خوار را که بعد از

اخوت و حرمت غیبکنند و این وصیت را نیک نگاه دار که اینست  
 مردی و مردی وصیت دست از طعام باز دارد که خالیتکه  
 است با و داری و بدو میل و استنها چهره بخور و اندازه بخورد  
 و خواب خود بگذارد **اقبل على النفس واستكمل فضائلها فانت**  
**بالنفس لا بالجسم انسان** انسانیت با فرییدن و قماشیدن  
 نیست انسانیت خواص و آثار دیگر دارد **وصیت از کارها**  
 مناجات فائده خود را باز دارد تا اقدام مکر و هات و مکر جو حیات مکنی و از  
 مکر و همان احسان کن با الوهیه محرمات بناسی و عمل ترا حیات و قمر  
 و مستحبات را از کبر تا عمل واجبات و فرائض بر تو سهیل و آسان کرد  
 با مردم محسن ط باشد تا ایشان هم با تو محسن ط باشند و مکن نظر از خیر  
 قصید فخر از برادران مؤمن هر کس ترا خیر خواه خود داد البته خیر خواه  
 او ناسر و ماحد بخل و حسد مکن تا اسوکه خاطر و ازاده دل ناسی و حلا  
 ترا در ابطار محبوب بفرماید و محبت ترا بقلوب بندگان خود ببندد از  
 جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش **جو حق تو باشد تو بمانده باش**  
**وصیت در حوادث و وارذات و در کار صواب و با و قار ناسی عمل**  
 واضطراب کار را از خراب و تدبیرات انسان را از صنایع مینماید و قوت قلب  
 و مردی و مردانگی و رشادت و شجاعت شخص در وقت ورود شدائد  
 معلوم میکند و این مواقع شخص باید دست و پای خود را که نکند و در  
 از جاد و زود جنات میر جلدت فرموده کن **کالمجمل لا تحیر العواصف**

فرموده اند الا و احوال خود بخند نماید و از رخسار و لبها بپایان و اینگونه بخند  
 که دوام و ثبات پیدا میکند چنانکه گفته اند ابن عساکر از و ابی اناس  
 بحکم آنکه ما پالت دبدبه ایم و قوهیم پالت دماهی و این قوه طبیعی  
 فطریست مانند محبت ابناء و اجداد و اولاد و احفاد و از این است که  
 میان دو کبر محبت پیدا میشود بدون ملاطفت و محال باطع جاه و صالح  
 بلکه محض برای مناسبت ازواج ایشان یا مهد بکر و صور چپکه فی ضم  
 مستحق و تمدوح است و حسن ظاهر غالباً که دلیل حسن باطن ایشان  
 فرموده اند اطلبوا الخمر عید حسان الوجوه ولی باید شخص نیت  
 صاف و بی عیب کند و بچشم خود علاج نماید تا بطن خیانت بمال و غیر  
 کسی نظر نکند و خود را بصفت نگاه دارد که خداوند علیم خیر عالم الله  
 نیت و سیره هر کس را بهتر میداند علیم خائنه الا عین و ما تضحی الصا  
 یغفر خداوند میباید خیانت کند چنانچه از او آنچه را که سپیده  
 خفی میکند و هو اللطیف الخیر مگر بد بفرم مردم نگاه که فرزند  
 خویش در ابد تباه از جناب امیر علیه السلام مرعوبت من نظر الی علاج تب  
 فقد قلنی سعن مرقوبه که بطر شهوه و خیانت و در هر مرتبت و  
 و در هر مرتبت مذموم و از دماغ صفات حیوانی و در از مرام نیت  
**در انجیل متی** در باب یحیی کوبد شنیده اند که ما را باب سلف  
 گفته شده است که زنا مکن لکن من بشما سیکونم هر کوی که بفری ار و خواه  
 نظر اندازد در هماندم در قلب خود ما او زنا نموده یس اگر حیم راست

خشم مادرش شیراز پستانان خورد دیدیم پیغمبر بخانه بنده و بی سر  
 گرفتار و تداوی الحاریر فائده ندارد و بیکار می ماند با هزار مایه و شب  
 و ذاع همان گفت **و صیبر آخری** بهاده ترین انواع تهتس  
 که موجب ذیلت و نهایت تعب مشقت میباشد عشق و است که صرف  
 همگی هست بطلب شخص معین یا ستان جهت سلطان شهوت و  
 عواض این مرض در غایت مراد است بود و گاه باشد بحد تلفت و  
 مملکت بنا و اخوت مؤدی که **محقق طریقی** علیه الرحمه در  
 در اخلاق ناصری گوید علاج آن بصرف فکر بود از محبوب جدا که شخص  
 طاقت دارد با اشتغال بعلوم دقیقه و صناعات لطیفه که بمصلحت  
 مخصوص باشد و بجا است ندمای فاضل و حلای صاحب طبع که خوا  
 ایشان در چیزهایی بود که موجب کسر جلال است فاسد که نشود و یا خزان  
 حکایات عشاق و روایات شعرا ایشان و بیسبب کن قوت شهوت و بجا  
 و چه با استعمال مطبقات و اگر این معالجات نافع نبیند مسافر و و تحمل مستقام  
 و اقلام بر کارهای سخت نافع آید و امتناع از طعام و بشراب بقدر آنچه  
 قوای بدن را صغیر نرسد که مؤدی بسقوط و ضرر و مفرط باشد معین  
 بر آله این مرض است استقامت و باید دانست ملامت همان محبت حیوانی و  
 و شهوانیت که منشأ آن قضاء شهوت و حبش طبیعت است و لم یجی  
 که مستأ آن نجاست طماع باطنیه و مناسبت اخلاق طبیعیه و ملا  
 آراء و سلاقی هم دیگر باشد ملامت موم نیست که خباب پیغمبر صلی الله علیه

چنگ در علل استرابع دیده اند متاوره سبب بچنیل و حریص شع  
فرموده اند چنانچه علنش واضح است و عقلا گفته اند متاوره ما  
اشخاص متعدده هم در يك مجلس خوب نیست که هیچيك نتواند صرف  
رای خود را ظاهر کند **انترشایو** نقل است با دو نفر از وزیران و  
در يك مجلس متاوره نمود یکس یکی از آنها گفت سیر او را بپسندید شاه  
با ما در خلوت جدا جدا متاوره فرمایند که هم ستر محفوظ بماند و هم  
جرم رای معلوم شود و هم فساد و خصومت ما بین ما دو نفر واقع نگردد  
و اگر ستر منتشر شد هر دو قصص و مقام نبایتم روا که يك نفر دیگر را آن  
ستر است نمیتواند فاش کند ولی با حضور یکی اگر مطلب منتشر شود از  
پرده در آید برای پادشاه اسباب شرم و پشیمانی او را آن دو نفر نیز  
معاذ پر و سست بگویم پس اندیش اگر ملك عقاب کند برای گناه باید بد  
نفر عقاب کند و اگر هر دو را متهم کند لا محاله بکفر بری تا هم متهم کرده  
و اگر از هر دو عفو کند از یکی عفو کرده در خالتیکه او گناه نداشتند  
و از آن دیگر عفو کرده در خالتیکه با او از روی دلیل عفو است و قصص  
و او بد کند **فصیح** هرگز پیشتر دوی یکراں بدگفت از وی  
ایمن میاش و با او الفت نک که با تو نیز ممکن است چنان کند که ما دیگران  
مینماید **فصیح** با حکم قوی بیکر با حالت ضعف خود پیچ کردن  
مش بسندان زدن است و خود را آلت مسخر نمودن و پادشاه ضعیف  
جو کردن و او را یا مال و دنیا را نمودن از ناخوشی و گشت فطری است

تو مرقوزا بلغز اند قلش کن و از خوشش بر افکن از این جهت که تو را  
 سود کند ترا نیست که یک عضو از اعضای تو تباه شود و تمام حبت در  
 دوزخ افکنده شود و اگر دست داشت تو مرقوزا بلغز اند قطع کن و از  
 خوشش بر افکن و بزرگ از برای تو باشد مثل آنست که یک جروی از اعضای تو  
 تباه کرد و همگی بدست دوزخ انداخته شود انشی **در حکم الجحیم**  
 بنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند که هیچکس نیست  
 مگر آنکه کمر از زنا میساید و زنا میمان نظر کردنت و زنا میمان  
 بوسه بدنت و زنا میمانست که گفت الحدیث و نیز مختصری فرمود  
 که از زنا کار شرح است میباید که عقوبت کرد و بنا و سه عقوبت است  
 آخرت اما آنچه در دنیاست نوزاد و از راه برد و فقیر میکند و فساد و نیستی  
 نزد یک میکند و آنچه در آخرت است غضب و زردی کار است و دشواری  
 حساب و خلوت در جهنم **مقاله ششم** در بیان فضیلت و عبادت و رغب  
 و صلابای نافعه و صیغه قال تعالی و شاید هم فی الامر و کارها  
 مشاوره بهتر و بعضی جواب نرد یک راسته هر که صاحب طلب خود بشود که  
 مستشار است غالباً میسر و اگر او معتبر نیست ممکن است قبل و اگر او  
 او از روی حرص هوا و هووس باشد ولی مشر که عاقل و بی غرض باشد  
 تصدیق و تکذیب و از روی عقل و قاعده میباید چنانچه حکما گفته  
 اند **رأى المشير صرف و رأى السخیر مشوب بالهوى مصلحت**  
 قوله بعد از آن کامل عقل جو مشورت راى نرد بکار نرد و راند کن



او را بحقیقت مرقوم و مانده خلوه کرده آنها را معطل و سگار گذاشتن ساقی  
 بنیج و مرقوم و مطلق و کفر از همه است و از این است که بطالت نمود و  
 ندشگون به پناستد و معنی سگار و کفر کرده شده است تمام آنچه را که  
 خداوند با وعظا و کعبه در راه رضای خیر او کتب حلال برای کعبه است  
 و غسل که شخص بکلی بکشد یا بشکند از جمله متوبات عمده و وسیله تحصیل  
 رصه ای باشد و بدین باشد برای نیت دنیا که خالک و سیران منه  
 رست هر مغفله با در کردن بیک دروزه و در نعمت و دست و پا  
 مانند ابداله هر کار و بر کردن **مقاله سی و هفتم**  
 حکم ما توره است یادگار دانسته اند و حکما **حکمت اول**  
 چنانکه سابقه و تن را از هر یک جدا می نیست هم چنین توفیق خداوندی اند  
 دیدن از آن جدا نشود هر مرد منافق و دور و خطا و مانده اند و در  
 سیر است منافق و مصلح **مقاله سی و هشتم** قوت اجساد از اثر بر و اطعمه و اشرب است  
 و قوت عقول از علم و حکمت قوت جبرئیل از مطیع نبود و دوازده بار  
 اخلاق و قوت چنانکه جسد از فقدان طعام و غذا هلاک میشود و عقل  
 نیز و قوت که از معدن حکمت و فرماند صایع و بی اثر خواهد بود و چون  
 جهل و نادانی بدترین حالت پیکار و پیروا است و عجب تکرار سخت ترین  
 حالت بود و تنهایی است شر و بیجانی بدترین قیام و در پیوست  
**پیکار** اضاف دفع خلاف می نماید و موجب ابتلا و مبتلاست و  
 شتاب و هر چیزها نایک است مگر در کار خیر و دفع شر که فرستد

گفته بجه باغالب انداختن و پنجه مغلوب شکستن و خردی و بتریدن است  
 مروت نباشد کبر افتاده زود برد مرغ دون دان از پیش مور -  
 و نامر دمان لیم و دنی و پکت ظرت هم نباید سرشیر گذاشت و باید  
 از آنها باو اعتنائی کدست **وَلَكَفْتُ عَنْ شَيْمٍ اللَّيْمِ تَكْرِمًا** **أَضْرِبْ**  
**مِنْ شَيْمٍ حِينَ تَكْتُمُ فَضِيحَتِ** تا کی داد و چند قضایه بنام  
 تروی اعتماد مکن و احتیاط خود را از دست ده **وَصَلَّى** **جَاب**  
**أَمِيرٌ عَلَيْهِ** میفرماید ادا و صلت الیکم اطراف النعم فلا تشرفوا انصافا  
**بِقِلَّةِ الشُّكْرِ** یعنی وقتیکه بر شما اطراف نعمتها رسید یکسر کم ندهید  
 انصاف او را بقلبت شکر شخص باید بایمتنا و از روی نعمت ناامود  
 از لذت نعمت خاضره و شکران خود را غافل نکر دانند و آنچه در دست  
 از نعمتهای حل و شک قدر آنها را بدانند و از آنها غفلت نهند که باز آن  
 و فرماید **أَحْذَرُوا نَارَ النَّعْمِ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يَمُرُّ بِوَدٍّ وَقَالَتْهَا** **وَأَمَّا شَيْئٌ**  
**فَحَيْدٌ** و بسا مردم که شکر روز و بار و روهایی و در و دراز عمر خود را  
 ضایع میکنند و بان ما الخولیا و غصه ها از لذت نعمت خاضره و مرور  
 مینمایند که در حقیقت کفر است **وَصِيَّةٌ** **أَنْطَالَتْ** و قنبل  
 و پیکاری باید احتراز کرد که بطالت قنصی محرومی و وجههای ناپسندیده  
 افعال رعایت مصلحت معاش مؤدی میشود بقصر و لذت و هلاکت تعالی  
 از کتاب سعادت معادی موقی کردد مایطال غایت ایجاد و این نوعی  
 نوعی مجامعه ساز عباد باشد با خداوند که خلقت تخصص و اعضا و قوای

هر که با دانا از خود معاوضه کند تا نداند که دانا است یا نند که  
 نالاست **ششم** شایسته کسی که قوی دل و در عی کندی از دشمن  
 در هلاک خویش **هفتم** هر که بگردد شکم نبودی هیچ مرغی  
 در دام صیاد نیفتادی بلکه چنانچه خود دام بنمایی **هشتم**  
 حکیم که با خیر مال در امتداد بد غریب توقع ندارد و جاهلی که ترسان آدمی  
 بر حکیم غالب شود عجب است کسی باشد که جوهر پراشت کند سدا  
 اگر افتد و در هم شکند طایر طایلا نشود قدر طلا کم ترسد و غریب  
**نهم** هر که شایسته است که خود بگوید اندک عطار گوید **یستم**  
 صیاد در دجله ماهی نگردد و ماهی در اجل در شکی نیست **یستم**  
 بهتر نهد در معامله و تجارت مانند سوک قانع بایست و مردم را مال حاج و  
 مکاره و خود ستانی مکن **یزد** **یستم** در امر با کسانیکه طرف  
 حساب است حساب خود را بکنه مکن و بستاند و بخت معامله شما  
**یستم** **یستم** از ریای دشمن ترش و در آفرینی دوست سعی کن  
 که دین دشمن خواه قوی باشد یا ضعیف بهتر است و صد دوست  
 انسان بکشد و بستاند که نه زافر اموس مکن حقوق ایشان را صانع  
**یستم** **یستم** هر که در هر کار با طرف مقابل نوعی معامله کنی او را  
 بگوید و تو محتاج دنبال کردن او نباشی و ناچار عقب نیفتی چنانکه متجاوز  
 داده رفتی ناچار بگری تمام کرده و صنعتی ساخته اگر در میان  
 اجرت و حق الجعالة توقع داری اجرت را نکرده و مطش نبوده صنعت

نباید از دست داد جناب مبر علیکم موده الفرضه تمیز انتخاب  
 فائز و اهر من الحجز **هفتم** مال از بهر سایش عمر است نرا بفرگرد  
 کردن مال دو کس مردند و حسرت بگویند بگویند یکی آنکه اندوخت  
 و بخورد دیگر آنکه دانست بعلم خود عمل کرد **هشتم** هر آن شی  
 که ذاری یاد دست در پشامنجه دانی وقتی دشمن کرد و هر بدی که  
 توانی بد دشمن هر سان باشد که روزی دوست شود و دین معنی نرسد  
 از معصوم علیه السلام دارد است **نهم** بازی که خواهی نهان ماند با هیچ کس  
 در میانند اگر چه معتد که هیچ کس بترتوان تو مشفق تر باشد بازی که  
 از یادان نهان با یار کتم بارها زین پس شاید گفته شود است جز باریها  
**دهم** دشمن ضعیف که در طاعت اند و دوستی نماید مقصود تر این است  
 قوی کرد بدوستی دوستان چند از اعتماد نیست تا بملق دشمنان  
 رسد دشمن از هر چلی نماید سلسله دوستی بچیناند پس بدوستی  
 کند که دشمنی تواند یا نوری **هم** هر که دشمن را حق شمارد بداند  
 که آتش اندک را مهمل گذارد **یازدهم** سخن در میان دو دشمن  
 چنان کوی که چون دوست شوند بجل بناسی **سیزدهم** در انصاف  
 کاری مترد باشی آن طرف اختیار کن که به آزار تر برای که معصوم علیه السلام  
 بدع ما یوسیک الی ما لا یوسیک **چهاردهم** با آنکه در صلح زد جنگ بجوی که  
 خلا فرموده و ان جفوا للسلام فاجع لهما نهال دوستی بنشان که کام  
 دل بیارارد نهال دشمنی بکن که ریخ بشمارد **پانزدهم**

زنده ام میزدند و دل ده بودند از درد که اندر وی گاو و خر باشد و ضیاع  
 و عقار و نعم ماقال خواهر و برادر و بندگان و تو و دل صبری قر  
 دارد آشکار این فاسق زان داشتن خوشتر است که سعاد اید  
 بکام خوشی و با ناله و بیهوشی دگر و هر سال چون فوج اید  
 بستار و رانج ساختن بر اندر او و بی اواز و قصر سر بک بر کش  
 بر هر نفسی که هست بستانا تو خورده آن هر غشیه که هست بستانا  
 تو زان که هر کج و هر خزان که شاهان نهاده اند آن کج و انحراف  
 بدست آورده بر هر ناله که هست به بلغار و دود چین آن  
 ناله را بسپار خود زنده آن روز و این که سر انجام عمر است  
 صد بار پشت دست بندگان کرده بر سعاد ازین قصص پر مرغ  
 ما که آن روز قصص دیده و غشیه پر بیک بر اسقاط پر میزدند  
 که موجب فرخند نشاط و قلت خرف و چیست گفت که من دل بر جبر نهام  
 که چون مفقود شود اندر و یکس از شتم بپوشد شام که محقق خوشی  
 علی الرجمه در اخلاق و صبر در تحصیل نام کو بکده حفظ صحت نفس  
 که آن بر حفاظت فضائل مقصود و چون نفسی خیر و فاصل باشد  
 بر نیل و ضبط و تحصیل سعادت متوفر و بافتن است و تحقیق و معاش  
 یقینی مشغول واجب بود بر صاحبش اهتمام با موزیکه مستند و محاط  
 این شرائط قامت این مراسم باشد و چنانکه قانون حفظ صحت بدن در طاعت  
 استعمال ملائم مبرج بود قانون حفظ صحت نفس بر ایثار معاشرت و محظوظ



و حکایت مستطاب مکات محمود که مستدعی لذت نباشد مباح  
 و مرخص بود و روحی که مقدر آن عقل باشد نه شهوت و از حد و  
 بدرجه اسراف یا بمرتبه نقصان نه انجا سیده بود تا داخل نباشد در  
 آنچه آخر از فرمودیم چنانکه اطلاق اینر ما سند بکسر اخلاق و طرف بود  
 یکی بجان با فراط و بدمت بخون و خلعت و فسق و موسوم و دیگری  
 بجان تقریط و تبهریف فدا مت و عبوست و تندخوی معروف و  
 مذموم و مرتبه وسط که بر شرائط اعتدال مشتمل بود بیش است  
 طلاق و حسن عشرت مشهور باشد و استحقاق اسم ظرافت بر حسن  
 این مرتبه مقصود از اسباب حفظ صحت نفس التزم و طوائف اعضا  
 حسیه بود چنان قبیل نظریات و جبر از قبیل علمیات بر وجهیکه روز  
 روز نفس را بخرج از عمله و طیفه از هر یکی مؤاخذ کند اخلا  
 و اهل ان بلجی چه جائز نشود و این معنی بجای ریاضت یک است  
 طب جسمانی و مبالغه اطبای نفس در تعظیم امر این ریاضت از لغت  
 اطبای بدن در تعظیم نفسمان ریاضت بیشتر یا ستد چه نفس حوازیست  
 نظرم معطل شود و از فکر در حقایق و کوض در معانی اعراض کند ببله  
 و بلاد کرامت و مواد خیرات عالم قدس از منقطع شود و چون از  
 حلیه عمل غافل گردد و با چنین کس الفت کرد ببله کت نزد یک شود  
 چنان عطلت و تعطیل مستلزم انزال از ان صورت است انست و رجوع  
 بر شیبه نایم و اسکاس حقیقی اینست نعوذ بالله منه اما چون طالب

کانی باشد که در حصار مذکور با او متاکل و مشارکت باشد چه چیز  
 تاثر زیاده را تاثر جلیس و غلیظ نبود و همچنین اخرا از مؤانست و محالست  
 کانی که بدین مناقب محلی نباشند و علی الخصوص از احتلاط اهل ستر  
 و بقص و کبر و هو کرمی که و مجوس شهرت یافته باشند با همت ما طابت  
 قبایح شهوات و نسل فواحش لذات مقصوف گرداند چه بجنب از این  
 طایفه مخاطب صحت تمام ترین شرط و واجب تر چیزی بود و هم یکنوا  
 از مخالفت ایثار خدرا واجب بود از اصغای اخلاص و حکایات و  
 استماع اخبار و محاورات و روایت اشعار و مخرقات و حضور مجالس  
 محافل اشراف خاصه با ستطاب نفس و میل طبیعت مشوب خواهد بود  
 حذر واجب بود چه از حضور یک جمع یا از استماع یک چیزی یا در بازار و در  
 یک بدت در آن سپوه بندگان و سیخ و جبت نفس بعلو کبر که قطره این  
 آن خبر روزگار دزار و معالجات دشوار میسر بگردد و بسیار بود که امثال  
 انحال سبب فاضلان مژد و ماده غواست عالمان مستبصر شدند با  
 تا بحوانان مستعد و متعلبان مستر شدند چه رسد و سبب اینست که محبت لذات  
 بد و سون و اخات جبهه ادر طبیعت انسانی مژد است و جهت نقصان  
 که بحسب حقیقت در او مصطور شده است و اگر نه سبب تمام عقل و حکمت  
 بود و کافه نفع انسان با این بلا مستند است و اقتضای افاضل و غنا  
 سعداء و امثال بر مقدار ضرورت متعینه نکستی و باید دانست که باشد  
 که مؤانست و دستان حقیقی و مداخلت با یاران موافق در مزاج مستعد  
 و حکایات



این صفها بر نفس غالب شوند طبع نفس مایل بقوی و تجور و تعالی و  
 قتل و هتک ظلم و فساد کرد آن انسان خلق هلوها <sup>از</sup> آسمه <sup>آسمان</sup> آتش  
 جزو عا و از آسمه <sup>آسمان</sup> الحیر منوعا چنانکه در حیره انسان و این عناصر  
 عالم سفلی ملائکه که نظر کردند گفتند انجمل <sup>بفک</sup> فهم ما من <sup>بفک</sup> نفسید فهمنا و  
 الدماء یعنی خداوند ایا در زمین میکشاید کسی را که میکشد و خونها  
 برورد و ندانستند که چو اکیشر <sup>بهر</sup> رجت بر این مواد و فلزات طرح کنند  
 صفات حیدر <sup>بهر</sup> پدید آید و این قالب نورانیست بکره <sup>بهر</sup> هم میرسانند لهذا خدا  
 فرموده اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یُّخْرِجَ لَکُمُ السَّمْعَ فَاَنْتُمْ تَخْتَارُ  
 کما که شرع اینست که این دو صفت <sup>بهر</sup> لاجور اسب <sup>بهر</sup> ادم کند تا هر جا خواهند  
 برانند که آن وقت نفس از اما <sup>بهر</sup> رک بمقام <sup>بهر</sup> مطبوعه رسیده و معراج اربعی <sup>بهر</sup>  
 رتبه میرسد و از این است فرموده اِنَّکُمُ الْمُؤْمِنُ اَعْرَضَ مِنَ الْکِبْرِ <sup>بهر</sup> الْکِبَرِ  
**مقاله سی و هشتم** مشتمل بر خم فوائد دیگر است  
**فائدة طيبة** حفظ صحته از اهم اشیاست و اگر انسان اندک  
 مواظب مزاج و حال خود باشد لاله آنرا میتواند پدید آید و بناضع و مضی  
 مزاجش ملینت شود بکمال انسان علی نفسه بصیره <sup>بهر</sup> انا <sup>بهر</sup> اسباب حفظ صحته  
 در این مقام نادر آوری منما <sup>بهر</sup> یک من جمله یا کیره داشتن بدن و لباس است  
 چرا و عفوشت و نگاهداری اعتدالی است در ملبوس که بدن را از صدمه  
 سرما و گرما محفوظ باشد و استنشاق است با موبه که مقوی و تفریح  
 ناسد است استعمال عطریات مناسب تریح و تجدید هوا تبیین هر کس با

اینست که هر کس  
 اینها را رعایت کند  
 در این مقام نادر  
 آوری منما یک من  
 جمله یا کیره  
 داشتن بدن و لباس  
 است

فواو در تیان

بمورد فکر و ملازمت علوم عادت کند با صد الفت  
 بگرد و مؤنت نظر و دست را سبک شمرد و با حق مستاس شود و طبعش  
 ارتباط و سمعش از دروغ متفر گردد چون بدرجه کمال نزد بگردد  
 نزد حق بمطالع حرکت پردازد پس برکت شود عاقبت و ذخائر و اسرار  
 و غوامض آن علم ظفر یابد بدرجه اقصی برسد انشی فایده سی ام  
 بدانکه هوا و غضب نفس از خاصیت عناصر است هوا از خاصیت آب و  
 خاک است که نفس بان سبب میل بفعل میکند و غضب از خاصیت باد و  
 آتش است که نفس بان سبب با غمت میل بجلو و توقع مینماید و این دو صفت  
 بالضرورة باید در نفس باشد تا هوا جذب منافع گردد و غضب  
 دفع مضرات نماید اما باید هر دو با اعتدال نگاه داشت و هر یک  
 بفرمان شرع استعمال کرد و نباید گذاشت که بهمه بگردد غالب شوند زیرا  
 که آن صفت بهما هم و سباع است و خدا اعتدال هوا است که در جذب  
 منافع نقد و حاجت قانع شود پس اگر میل براند بقدر حاجت کند و  
 پسند میشود و اگر پیشهاد عمر کند ملاطاف میشود و اگر کجیر یک میل  
 کند دناست و خست بهم میرسد و اگر میل بچیز باشد که دشواری است  
 باید و اگر مایل بنگاه داری و چیزی باشد بخل بهم میرسد و هکذا و اگر  
 غضب از خدا اعتدال بگذرد بگرونی و تکرر و عذروت و حیل و بی شانه  
 و عیب غرور و امثال اینها حاصل شود و اگر غضب مغلوب هوا گردد  
 بی حیثی و بی غیرت و کالت و عجز و دلالت و نحو اینها پیدا میشود

آب و زرع تشنگی نکند و بدون میل طبع نیز آب بخورد که زیادتی آید  
مضر است و از احوال طعام بگویم که بگویند که معده را بشد خون طعمه  
خورد چندی حرکت نکند که طعام در معده قرار گیرد و باید که در اعد  
اوقات نهار بود چنانچه در زمستان بوقت نیم روز و در تابستان در طرف  
نهار بوقت که نهار و در غذاهای مختلف ملائم را باید ملاحظه کرد و متوجه  
عسل و خیزه و میان ماهی و شیر یا ماست یا تخم مرغ یا ماهی نکند که سب  
بعض امراض عده میشود و از اعراض نفسانی همچو عصبانیت و فزع  
و امثال آن خود را نگاه دارد و از هر کدام از اخلاط اربعه غلبه نماید  
باغذای مناسبه الا باغذای که در او از آن صولت پیدا کند و چنانکه در  
شدت الزوم بهم نرسد و آن خورد و فصد بد و ضرورت نکند و مزاج  
بهم نرسد و بدون لزوم مزاج را با هر یک از قوت بنده دارد و وقت و در  
مهر در سفر مجرب و در لباس راه را از خود دور نگذارد که ممکنست باعث  
فوریتهای هوا و احداث مرض گردد و اگر عرق کرده باشد عرق را با دمی  
رفع کند و از آب سرد بآب گرمی فاصله داخل نهد غالب مضر بدن است  
و مزاج احتیاط المقدور برسم و عادت خود را بگذارد و از جناب امیر علی علیه  
مرحب است علیه السلام و الحجه راس کلید و آیه و اعط کل بدن ما عوده  
یعنی معده خانه هر در است و برهنه راس جمیع دواهاست و عطا کن هر  
بدن آنچه را که عادت داده او را **فائدة** وقتی سفر می رفتی و هوا هم  
بنود از طبیب یا شمس در کلبه دستور العمل خواستم او کتب باید مواظب

تخلی ملاحظه کند خواهد دید که شارع مقدس چه قدرها بتطهیر و تطهیر  
مراقب و متوجه بوده چنانکه در ذوق موتی و عجله در آن ناکیدات فرمود  
و نبش قبر را حرام نموده که اسباب عفو است و هو انشود و اربول استاده  
کردن و بهو انداختن و بول کردن نوی آب را که و جاری نمی فرمودند  
دلیل مراقت بعد عفو است و این روزها کانی دلم از ادا و صحت  
اطباء فرنگستان نوشته بودند که زهر و باد را بول ناخوش میشود و علت  
سراپا این ناخوشی حیواناتی است که باده بین مشاهده کرده اند که اندک  
در بول صاحب برض از این حیوانات ملیان ملیان میباشند که از آنها  
ایمان و هوای طوی جانورهای بسیار است و شد علت حدوت و شدت  
و با واسطه آب و هوا میشوند و باید برای اقامت جانی اخبار کند که  
آب و هوای و از عرض عفو و فساد و بر باشد و خوبی و بد آب در  
حالت مزاج مدخلت نماید و چنانکه تجربه رسیده ایام ناخوشیها  
عمومی جا و محله آب و بیا که باشد سکنه آنها کمتر ناخوش شده اند  
و آنها که منبع آب و راست است نیاید آب میزنند و لباس و غیره در آنها  
میشوند و ملاحظه پاک و تطهیر آب نمیکند آنها ناخوش تر یاد میشود  
و باید تا اشتباهی صادق نباشد چیزی تناول نکند و اگر اشتباه باشد  
و تاخیر و تناول جانور را چه به اسطغان مؤثر در پی بجمعه میبرد و باید  
هنوز مکن بطعام باقی باشد دست از اکل باز دارد چه مثل متضمن غذا  
بپا است و هم چنین است آب در موقع خشکی صادق باشد تاخیر در خوردن

بان زند غالباً بودی مجرای کلمه میباشند و آن طبع حساسی در آنها  
 ابوعلی سینا را نیز برای من نوشت و وصیت بحفظ آنها کرد و فرمود  
 الله اذْخُلْ طَعِيمٌ عَلَى مَطْعَمٍ مِنْ قَتْلِ ضِلَالِ الْهَوَاسِمْ وَكُلْ طَعَامِ الْبُحْرِ  
 السِّنِّ مَضْغُهُ فَلَا تَطْعَمْنَهُ هُوَ سَرُّ الطَّامِمْ وَإِيَّاكَ إِيَّاكَ الْبُحُورُ  
 وَوَطْنُهَا قَاهِرُ الْأَمْثِلِ أَسْمِ الْأَرَامِ وَلَا تَكُ فِي وَطْنِ الْكَوَاصِمِ  
 قَاسِرُ الْغَيْرِ اقْوِ الْهَوَايِمَ وَلَا تَجْبِسِ الْفَصَلَاتِ عِنْدَ انْقِضَائِهَا  
 وَلَوْ كُنْتَ بَيْنَ الرِّهَابِ الصَّوَايِمِ وَلَا تَبْأَعِدِ الْمَلَامَ قَفْضُهَا  
 إِذَا مَا أَرَدْتَ الْيَوْمَ الْزَمِ لَا يَزِمُ وَتَوَقَّ عَلَى الْحَسِيمِ الدِّمَاءَ فَإِنَّهَا لَقَوُ  
 أَبْدَانٍ أَشَدَّ الدَّعَائِمِ وَكُنْ مَسْتَحْكِمًا كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً وَحَافِظًا عَلَى هَذِهِ  
 الْخِصَالِ وَطَوَايِمِ لَا تَتَعَرَّضْ لِلدَّوَاءِ وَبِشْرُهَا مَدَى الدَّهْرِ لَا عِنْدَ  
 أَحَدٍ مِنَ الْعُظَامَاءِ **فائدة** بعضی عادات مذموم و کبھی خوب که فاشه و  
 شمره برای آنها نیست بلکه اسباب خسارت و ضرر است بکلی ترک آنها  
 بهتر است عجیب است بعضی مردم آن محترم دیکه میشود که از برای بعضی  
 مکن موم با هم کدورت ظاهر می نمایند مثلاً قلبان کسی را بجالس بین  
 او زند یا بعد نشان و خالت انسان چیزی افزاید و از او چه بپا کند  
 چنانچه پیشتر نهادن جالینوس کسی خواندن فاتحه میان اهل علم نوعی  
 کد می باشد یکی از علماء اعلام که خداوند غریب رحمتش فرماید این قید  
 بر داشت و حالا قید و کجیل بودن یا بجا یا قبول در جالینوس عتد باز برای  
 بعضی اسباب تولد کد راست و حال آنکه تقید باین رسوم و قوید بعضی

باستی که بجز طبیعت خود کند و عادت کرده عادت او را بسکند نه  
 از دست ندهد و طبیعت را عادت راه می که صدمه و تکالیف خورد چه  
 در خوردن و چه آشامیدن و چه خوابیدن و چه در که و کیف لباس و  
 چه در پشت و برخواست و حرکت و سکون بهر حال قسماً باید حرکت  
 نمود که کار طبیعت شاق و ناگوار نباشد و طبیعت بحال خود باشد و اگر  
 شخص تغییر عادت را لازم داند از راهی که می باید تغییر دهد و مانند  
 این است و چنانکه شخص بدرد و سبب و دوند و چهار شد اگر حرکت می  
 و عادی را یک دفعه تغییر دهد مثلاً ارام راه می رفت بعضی دیدن او  
 راه را تند کند یا اینکه بایستد زد و دوند به حالت او بیشتر ملفت  
 می شود و قتل و می کند و اگر با اعتنائی با همان حالت و عادت خود  
 راه برود اسلکت و ایست که بدون ضرورت و اخو کردن کم بدن  
 ضرر می کند زیرا که طبیعت با هم می رود و باعث قوت تاثیر امراض شود  
 و در حدیث وارد است اخْتَبِ الدَّوَاءَ مَا اشْتَمَلَ بِدَنِكَ الدَّوَاءَ فَإِنَّ كُلَّ  
 دَوَاءٍ بَوْرِيٌّ لِّأَخْرَافٍ بِرَّهِ كُنْ أَرْدُوا مَا ذَا مَكِيدٍ بَدَنَتِ مَحَلِّ دُرْد  
 باشد پس بدست که هر دو را مورث طائی میشود و نیز فرموده اند  
 أَرْفَعُوا مَعَالِجَةَ الْأَطْيَاءِ مَا أَدْفَعُ عَنْكُمْ الدَّاءَ فَإِنَّ غَمِيلَةَ الْبِنَاءِ قَلِيلَةٌ  
 بَحْرُ الْكُثْرَةِ بِعَنِّ دَفْعِ كِبَرِ مَعَالِجَةِ الْأَطْيَاءِ مَا ذَا مَكِيدٍ جَوْدٌ جَوْدٌ مَدْفَعٌ  
 شود از شما دام پس بدست که او مانع بنا است که امدان بهر پیا  
 می کشد چنانچه در بنای کجاست و شکست و خوابی دارد اگر بشکستگی

ولوازم تاهل و اندازۀ صداق را اغلب خاها چنان دست بالا کرده  
 و رفته رفته بشکال یک فردم افزوده اند که باین جهت اغلبی در شکر  
 و بیا ولاد میماند باین جهت عدم استطاعت با چار غیر کفو را اختیار میکنند  
 مینمایند و اینکند باینکه باینکه با صر و معنا فی عرض حضرت پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله میباشند که فرموده اند تَنَاحُوا وَتَنَاسَلُوا تَنَكَّرُوا وَالتَّحَلَّتْ  
 در این قبیل رسوم و عادات هیچ لزومی ندارد شخص بدوین ملاحظه  
 بضاعت و استطاعت خالی خود بتقلید و تاقی دیگران را اندازد  
 مکمل بالا تیر که کار را باینستصال و خزان کشیده عیوض مرج و سادی  
 چند روزه موتقی تاهلها و ساهلها غرق جبر و حسرت دائمی و کرماد  
 غم و غصه گردد . خلق را بتقلیدشان بیا دزداد ای دفع صداعت  
 باین تقلید باد و از جمله عادات مذمومه تقیث از اعمال و امثال  
 خبیثه مردم و ظن در حق ایشان است قال تَطْلُو اِنَّ نَعَصَ الطَّنِ اِيْمٌ وَهَكَذَا  
 سخن چینی و فیستاماین عباد که بدترین صیقه هاست و ناید دانست  
 اگر علم ضماثر و سترار و خفا بای اعمال و افعال صلاح اهل عالم بودی  
 خداوند عالم شکیب عطا میفرمود ولی چون مصلحت نظم و انتظام عالم  
 در غیب ذاتی نبود لهذا خداوند یارۀ امور را از مردم مخفی نمود و طایفه ای  
 مِنْ اَعْلَمِ الْاَشْیَاءِ فَرَمُود پس عیب جوئی و تقیث حبا همچون دوراز  
 مصالح عامه است هر کس باین چیزها مرقب شود ضرر و زیان متحمل شود  
 دوستانش و دوزخ و کفر گردد و نعم ما قیل یزد و مقام تحریر و تفت

و بیفایده است و معلوم نیست در کمال لذت از طرف زن چه درجانی در  
 شرافت است که بعضی مایل بر او است بکمال رسوم و قیود دیگر که هم در  
 عداوت آنها را در این کتاب درج و ثبت نکردیم تا شرح اینها اسباب عیب  
 بعضی مردم از مطالعه این کتاب مستطاب نباشد مثلاً در برخی چیدن  
 مجالس مقید شدن باینکه شخص شاخصی نماند عورت نباید تعزیر را بر  
 چند مایه تکلف برای آمده و اسباب زحمت و لذت جمعی مؤمنین  
 و مایه اشتغال و زنجیر کشیدن ایشان و آنگاه مجلس میشود و این قبل از  
 مدارک و یاد و وقت و زود مسافر به فاصله مقید بودن بوقت  
 خواستین از مردمان مختلف و مهمان طلبیدن از اهل ولایت  
 و کلفت چنانکه در ولایت مابین از کی طایفه رسم شده باین طورهایی  
 حسنی ندارد و مایه لذت و تاز و اهل و عیال او نیست و لهذا  
 اخبار و اعلان مردم برای استقبال حاصله اینکه از خود مسافر را در  
 هم کاغذ دعوت فرستاده یا سندی بسیار خنک و زیاده بفرست  
 و آن قدرها که نشان شخص بفرستد همان قدرها از نیکو طایفه و مقبول  
 او در نظر میآید مردم را بحال خود گذاشتن بهتر است بکلی و تکلیف  
 بخود ندارد بیشترها در تیرین مجالس تعزیر را سه روز قرار میدادند باین  
 و شام و تدارکات رسمی و کلفت زیاده و این غیر برای غالب اشخاص حکمی  
 تکلف و اسباب زحمت بود یکی از اجاله علماء که حد و یکدخت فرماید  
 این تفصیل را مبتدا بختصار کرد و من جمله در این عصرها وضع



اوست بکر با پدر و خود این جماعت شکر کرد و اینها را از سر و رعایت نمود  
 و انواع رفیق و لطف و مواسات با ایشان بکار برد تا ایشان از روی میل  
 و محبت بکار خدایت برآیند و طبعاً از خدمات شخص ملول و افسرد خاطر  
 نیاستند و خادم با بدچنان دانند که صاحب خانه در حفظ مال و ابر و ناموس  
 او مثل مال خود سعی و غیرت خواهد کرد و او را از خود جدا نخواهد نمود تا او  
 بر طبیعت شرط هوا داری و غیرت در حفظ ناموس صاحب خانه بجای  
 آرد و این افعال و قی از او صادر میشود که خود را از مال و نعمت بخرد  
 بی بهره و نه نصیب نداند و از غزل پیچیده امن بود و اگر صاحب خود را  
 چنان بجای آرد که بجهت ضعف دای و عدم استقامت در غربت نگاه  
 جزئی با بپناهگاه او را از خود دور نخواهد کرد و بحفظ مال و مسال و از روی  
 او با پی نخواهد شد خود را در خدمت غار بی شمرده مقام او مانند  
 مقام رهگذر بدان بوده شرط شفقت نگاه نماید و دلش بمال و حال  
 صاحبش نمیشورد و طریق عقوبت را نیز بایکد مضروب نموده تا ادام که از رشد  
 و صلاح او نومیدی نباشد و چون بچنانی فحش که اقبای بر آن نهاده  
 بود موبسوم کرد و بتادیه و تندیها صلاح او میسر نشد صوابان  
 باشد که او را بزودی می و تبعید کنند تا بحالطت و حالت دیگر حرکت  
 شود و نشا اوید بکران سرایت نکند و خدمتگذاران را از پس از تقدیم تحت  
 و از مایش از در حره قربت و اسایش انداختن و اهمال در حفظ حقوق  
 ایشان نمودن باعث مایوس و خواران و تعطیل امورات و سبب

مباش صابر غریب یکس بنیاد میبشوی و درود و دعا  
 بنور و اذیت و تحکم در بلاد مست مردم نشستن و با وجود و معیت  
 جازا کوشه و کنار اعراض نمودن و حتماً بر مرکز صدر آمدن و جازا  
 مردم تنگ کردن و دور انداختن است و این حالتها در نظر مردمان  
 تربیت شده و اندک با محال منافی مدینت و خلاف دینت است و این  
 گونه صکر و نشینی بقصد بر مکن نشان شخص می افزاید بلکه از نشان  
 و مقام انسانیت خیلی میخاهد هم چنین کسی که در مجلس نشسته و مکان  
 و معیت ندارد و از دانه مجلس بیاید مقضای انسانیت و این است که بان  
 دارد تاز و بگوید و او را تکریم نماید و مطلقاً از اهانت و استخفاف  
 احتراز کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست هر که بکشت و حیات  
 کند و مؤمن را خواه میکند باشد و خواه غیر میکند خدای تعالی باز میگرداند  
 از بکشت کردن و در تنه و او را رجوع از آنچه بپایان مؤمن کرده است و قال الله  
 تِلْكَ اَلْاٰیٰتُ لِّلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ عَلْوًا فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی الْاَسْمٰوِ  
**مجلس مقاله سی و نهم** در نیک و بد خدم و عبید و اهل و  
 عیال و برائی و اعطوف و فوائد دیگر در هر که غافل از نیام خدم و عبید و معرفت  
 کند که غفلت موجب ندامت و مؤخات است چه خدم و عبید بمزوره دست  
 و پای و سایر وجایح باشد از بدن هر که ام از آنها متکفل نظر باشد و بمنزله  
 چشم صاحب فغان است و آنکه یا قدم کاری میکند بجای قدم و است و آنکه که  
 متکفل امور باشد که با عانت دست در آن حاجت فتنه قائم مقام دست

از صاحب بد دور کنند و طفل را نگذارند بمصاحبت و مجالست اشخاصی که  
مؤانست ایشان مقتضای فضا طبع بود اخلاق او فاسد کرد و او را  
هر وقت با قضای سن بشغلی و علی وادار نمایند که بکار نمائند چه  
نفس انسانی را تعطیل صبر نکند اگر بشغل مناسبی وادار نشود لا یندر  
ولعب و مشاغل باطله اوقات خود را ضائع مینماید و باید او و طاعت  
دینی و نوامیس شرعی تعلیم دهند و بمواظبت مکارم اخلاق و ترغیب  
نمایند و در امتناع از ان تادیب کنند و محاسن اخبار و اشعار که با  
و سپر احراز تعلق دارد حفظ دهند و از اشعار سخیف که بغش و شر  
و قمار و سایر مفاسد تعلق دارد احتراز نمایند و از تعصب بپا و عدا  
و طمع بمال و منال عباد و دروغ کوفی و فضولی و زناده رو که طبیعت  
کو دکان بدان مایل بود منع کنند و باید که معلم عاقل و متدین و  
درست کار که بشیرین سخن و وقار و هیبت و مرتبت از استه باشد  
برای تعلیم آنها اختیار کند عجب است از بعضی اشخاص با همه قدر متد  
استطاعت و علم و اطلاع برای تربیت و تعلیم سپه های خود مراقبت نمید  
که حلو دار صاحب سربشته و مهتر قابل نگاه دارد ولی برای اطفال  
خود هرگز مقید نیست که لاله و مرتبه قابل با استعداد پیدا کند طفل  
بدست هر چه سرفرا و روستائی بی ادب میپارد و در سوم و چهارم  
معلم و لاله را با کمال زحمت میرساند و حال آنکه با آنها باید نوعی  
درآمد کند که اولاد او را بمتره اولاد خود شمارند و بشوق و میل

کاهلی در خدشات است و اما عیال پر باعث عده تراهل باید دو  
چیز باشد حفظ مال و طلب شکل نه داعیه شهوت و اغراض دیگر  
که بآن غرضها غالباً انس و الفت دوام و استحکام پیدا میکنند و در  
مغیر تفریق و طلاق پیش و مخصوصاً تراهل به نیت کسب مال و جا  
از زن شوم و بدشگون میباشد چنانچه تجربه بدیده شده و زن  
پارسانه را بدین مرد بود در تدبیر منزل و ناآشنا وقت غیبت و لغزشها  
آنست که عقل و دیانت و عفت و فطانت و چنان وقت قلب گهید  
و مگوایه زبانی و اطاعت شوهر و اظهار رضای او و شوم ناخوشی  
و مدارای او سبب موافقت و تسلی هموم و جدایی خزان شوهر گردد  
و شخص ناپدید خود را در چشم زن موقوف و مهیب دارد تا زن در امتثال او  
و نواهی او اهماال فوسره و اگر از صلاحیت و شایستگی در او احساس  
کنند برف دیگر مائل نشود بهتراست چه غیر از که در طبایع زنان بر کور  
بود با نقصان عقل ایشان از ابرقباآئح و فضائح و دیگر افعال که موجب  
منزل و سوء مشارکت و عدم نظام و ناخوشی عسر باشد و او را در منزل  
علاوه بر این میان زبان متعدد عذالت و تسویه راه رفتن مشکلات  
و خدا میدهم نماید فان ختم آن لا تعدوا افواحدة و مرد در منزل  
مانند دل است در بدن چنانکه یکدل منبع حیات و مدد تواند  
بود که مرد را نیز تنظیم دو منزل مشکلات و باید دانست که آن همه  
اینها لازم توجه در تدبیر تربیت و لا دانست که او را در اذیت

ملکات و فضائل صفات است باینکه جوانان ساده و اطهار نور را  
از پیر و دهن را بر صفت پسندیده هواره تر عیب خود و معاصیه غیر  
را با ایشان زهی کرد و اسباب به چندی را از ایشان دور نمود و اسباب  
بنتکاست بر پیکه آتش شاید فروخت که با چشم بر هم ز فغانه  
سُوخت **سعدی** از آن بی حمت نباید که بخت که  
نامزد بش آید مردی بر بخت پسریان فلان که نشست پند کو بخت  
فرد شوی دست در غش محو بر هلاک و تلف که پیش آید  
مرد به ما خلف نشاید هوس با حق با کلی که هر ما ملاش بود  
بلبلی **موعظه** معظم صیقه ادا لایستند و محکم و  
کند اینجا پیران و ضعیفان و پیوه زمان و سایر محتاجان را باید که وقت  
تفقد کرد و از رغابت حال ما غفلت نمود خاصه مردمان نجیب  
غیر از آنکه روزگاری بغیرت گذرانده و الاخره و پشان روزگار شده  
گفت بیغیر که رحم آرید حال من کان غنی فافقر در  
بخارار تذکره الخواص این جوی نقل کرده که عبد الله مبارک یکسال حج  
نجام آورد و یکسال بچناده می پرداخت و پنجاه سال بدین منوال عمر گذراند  
و در یکسال با بنصرت مبارک با خود برداشته بسوی بعضی از بازارهای  
کو فیروز آمد که برای سفری که تدارک خایجا کند و اشتری بخردین بر  
علویه را ستامد که در خرابه بر مرغ را بر او می کند عبد الله که بپزید  
آن زن رفتیم و گفتیم چرا چنین کاری میکنی گفت ای عبد الله من از خیر

طبع بر بسترها مقام و اقدام نمایند و برای طفل تعلیم صنعت و  
پیشه که با او تواند مرغاش خود را یکداند و تحصیل علم و کمال که  
برای او موجب سعادت داری نباشد بقینا بهتر از آن است که داشتن ده  
شش دانگ معتبر است زیرا که ملک در معرض زوال و تبخیر است  
ممکن است عمر و بدنه و شرب و خورد و خرج شود یا غاصب و را غصب و ضبط  
نماید و چنین نیست علم و ادب صنعت و هنر که مادام الحیات متصرف  
هستند در دستبرد و نه بقرص و خرج میرود و مرتبه تا بحسب بد فطرت و  
حقاقت انسان خیلی خیلی خنده باید کرد و با اطفال ساده لوح بواسطه  
این قبل اشخاص ضایع و خراب شده و ناموس شخص اینهمان رفته که  
عوام هیچ نفهم صاف ساده از چنین معلمین بد آئین که در کاوس و طاق  
و علم زاد را طوار شیطنت استعمال میکند بسیار است و اطفال طویل  
شده که گفته است ان الفضيلة تستجیل فی النفس الوردیة و ذلک لکما یثقل  
الغذاء الصالح فی البدن السقیم الی الفیاض یعنی فضیلت در نفس بد  
مستجیل میشود بیکجنانکه غذای صالح در بدن مریض مستجیل نمیشود  
میشود پس از این قبل اشخاص که علوم ظاهر را برای خود و سبیل فقر  
بفسافی کرده اند خیلی باید خلد و خود ایشان گم کنند و لباسش  
تفصیل از جمله صفات مذمومه که از مملکات عظیم است بفرست  
وی جنبی است و آن کوتاهی و اهمال کرد دست در محافظت آنچه با هم  
آن لارست از بدن و عرض و اولاد و اموال و حیثیت و غیره از شرف

تحصیل قوفی روانه شد میگوید گروهی از مردم زاد بدم برگردن شخصی  
 جمع آمده پرسیدم که این شخص کیست گفتند این شیخ بلد است نزد او  
 نزد او رفته شرح حال نمودم شیخ گفت بپناه اقامه نمای بر علوتیر بن  
 خود دیگر بن ملتفت نشد پس از او ما بوس گشته بسوی مسجد رفت  
 نمودم و کسی نماند همیشه تا ختم میجر بودم در آشنای راه بشیخی دچار شد  
 که بردگه فخته و جعما در اطراف او بود ندیدم سیدم که این کیست  
 گفتند این صنایع بلد است و موسی است یک شخص اضطراب احوال  
 خود و گذارش و گفتگوی شیخ را با او خبر دادم فوراً خادم خود را  
 طلبید و گفت برو سیده خود را بگو حامیهای خود را بپوشند این  
 بمجید برود دختران او را بخانه خود بیاورد یک یا خادم بخانه او  
 آمده من زنی برود آمد با کبیران بخند و بان مجید آمده دختران را  
 برداشته با اتفاق بخانه خود او کرد و برای ما خانه مخصوص تعیین نمود  
 ما را اتمام فرستاده جامهای نو پوشانیده بعد از صرف طعام تشبیه  
 ما سودکی خاطر میر بردیم چون نصف شب شد شیخ بلند در خواب  
 دید که قیامت قائم شده و لای حمدا بالای سر سیدانام و در آنجا قصر  
 مشاهده کرد پرسید این تصور کیست گفتند از بکر مسلمانان  
 است پس بخد متحرکت رسول صلی الله علیه و آله رفت آنجا باراد  
 اعراض فرمود شیخ عرض کرد یا رسول الله از من اعراض بفرمائی و حال  
 آنکه من مسلمانم آنحضرت فرمود بر اسلام خود بپناه اقامه نمای شیخ

که بکار تو نیا بدم من الحاح کردم در سوال گفت ای عیسی که خدا را می بیند  
 که سر خود را در پیش تو ظاهر کنم بدانکه من زنی هستم علویه مرا چهار دختر  
 یستم است که یکدانه مادر این نزدیک وفات یافته و ابرو منگ بودیم و امروز  
 چهار روز است که ما چیزی نخورده ایم و تحقیق حلال شدیم با مرگ و این  
 این مستبد را بر داشتیم تا برای پیمان فوقی جایا که عیسی که گوید من با  
 خود گفته ام ای بر تو ای پسر مبارک چه بسیار که بعد از او گفته ام  
 بکشای پس آن پادشاه دنیا را در دامن او ریخته و او را زنده کردیم  
 ملتفت نشد و من بر لب خود رو گشتم و انسانا که نرفتم تا آنکه بحاجت معاند  
 نمودند پس زبانت هکایتان و اصحاب خود بیرون آمدیم با هر که گفتیم  
 خدا حج ترا قبول کند او نیز با من همین گفته گفت ما و تو در فلان مکان و  
 فلا مکان با هم بودیم و چون بسیاری از مردمان با من ایستادند و گفتند  
 پس من در آنست منتظر بودم تا آنکه در خواب رسول خدا را دیدم آن جناب  
 فرمود ای عیسی که تو را دوست دارم و دوستی من را دوستی خودی عاوه از  
 اولاد مرا پس من سوال نمودم از خدای تعالی که خلق کند ملکی را بصورت  
 تو و از قبل تو حج بجا آورد تا روز قیامت اکنون تو اگر خواهی حج کن و اگر  
 خواهی مکن **ایضا** در مختار از ابن جوزی منقولست که بلخ مردی بود  
 از علویین وفات نموده او را زنی و چند نفر دختری پس از وفات او زن  
 از خواهرهای او خوف شهادت اهل ولایت و خوار داشتند و می گفتند رفت و  
 در مسجد گریه و آرد می کرد شد دختر ازادر مسجد فرود آورد و مخواری



حفاظت باد و اگر عمل بدی صادر شده باشد توبه استغفار  
 نماید **امر شایسته** غالباً قلت معاش انسان را و ادارت و انفاق  
 و اعمال بدینما باید پس شخص ناید همه وقت در صد کسب و کار باشد  
 که از مکر حلال برای خود و عیال راه معیشت و روزی پیدا کند و از  
 بیکاری و بیکاری بگریزد چنانکه در شرح مطهر بیان معنی تا کند زبانه  
 شده **فی الکافی** عن عمرو بن جبیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام  
 يقول لا خیر فی الاصل من حلال یکتف به وجهه و یقصر به وجهه  
 و یصل به وجهه یعنی خیر نیست در کسب که دوست نمیدارد مال را در حلال  
 که نگاه دارد با او و بروی خود را وادامد با او قرض خود را و صلح هم  
 کند با او **و فیما یضاهیه علیکم** یعنی بجزای از عین الطمخ من  
 فصر یجملک علی الایام و فیما یضاهیه ابو عبد الله علیه السلام نعم العون الذی  
 علی الآخرة انتهى **مقاله جهل** متعلق بسلطان و حاکم  
 و ملوک قل اللهم مالک المملکة تؤتی المملکة من تشاء و تنزع المملکة  
 من تشاء و تقرن من تشاء و تبدل من تشاء یدک الجبر انک علی کل  
 شیء قدير **فصیحت** شخص باید در خیرات عامه ساعی باشد  
 و بکوشد و از شر و غامه احتساب کند و بگریزد و خیرات عامه  
 امن بود و سکون و مودت ناپدید بگر و عدل و عفاف و لطف و وفا و  
 امثال آن و شر و غامه خوف بود و اضطراب و تشانغ و جور و صر  
 و عنف و غل و خیانت و مکر و غیبت و مانندان و مراقبت

مجتهد مانند پسر رسول آفرمود با نافرمانی و کفری اینچنین که بزرگواران  
 گفته و با و اعتنائی نمودی و این قصه مال الشیخ است که علویّه در  
 خانه اوست پس شیخ مسلمان از خواب بیدار شده با ناله و زاری و غم  
 جستجوی علویّه آمدنیک با و خبر دادند که همان علویّه حالا در خانه  
 فلان محوس است پس شیخ نزد آن محوس آمده علویّه را طلبید و گفت فلان  
 دیوانه این از من بیکر علویّه بدارید آن محوس گفت کرد پناه و ما پناه را  
 بدی نمیخواهد آنچه تو در خواب دیده من نبوده ام و غمزه بهمت و  
 آن قصه ها را از جناب رسول خدا شنیده ام و بمسلمانان خوش افتخار  
 میکنم که من هم از برکت این علویّه شرف اسلام مشرف شده ام نهی  
**موعظه** دست عطاران توانی گشاده دارم که نگاه که در حلای کج  
 وفا نکند که انوف را بنیست عطای شخص در آن صورت وای خودش  
 جفاست و بخل و اسراف هر دو مذموم قال تعالی تجعل لک مغلوله الی  
 عقیقک ولا یسطر بها کل البیط فمقعد ملوما محمورا **موعظه**  
 تا توانی هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال در خارج و داخل و  
 منافع و مضرات پناه و آخرت خود یا نفس خویش مرا جمعه و محاسبه کن  
 مبادا خرج بدخل بفرماید و مضرت بمنفعت عالج کرد و وسیع حسن  
 خدا نکرده زیاده بکند که باعث بدبختی و شقاوت ابدی گردد و مایه قضیع  
 هلاکت شود آرا امام موسی کاظم علیه السلام روایت که مشیبه مانیت  
 هر که هر دو محاسبه خود را نکند پس اگر عمل نیک از او سر زده باشد از

فی القود خالتن بقبیر یافت و کھن ترا چه شد و حاجت چیست گفت  
 فلان شخص از خاصان و مقربان تو فلان ملک مرا بخصی عدوان  
 ضبط کرده و از تو را واحدی جرئت عرضش ما نداده منو گفت  
 کلام اول داد و باره اغاده کن اشخص همان کلام را باز اغاده کرد منو  
 کریم نمود و امر کرد ملک را از خاص گرفته بتصرف او دادند و در وقت  
 آن ناچار آن شخص ظالم را مغرول نمود **جاهی** ای بلندار قد متیانی  
 تحت تاج را کو هر قوما به تحت کرده الطاف از دل هر بیت  
 اینجوشا بر تو ظل اللمیت منصب خسر و پست داده خدای کاو و  
 قاعده عقد بجای بیح ظلم اردل خود کنی شاخ ظالم بسیت  
 بشکن نامه خافنا انعام است اینچه حاوید بماند نام است  
 بجم ازین بنم شد و خام نماند وزحم و خام بجز نام نماند حکم  
 ناشد که دران روز دران از تو پیوستند گناه دگران روی در  
 صحبت دیدار از دار که خراب است ز سپیدینان کار سعله  
 کافی که سرافراخته اند بهمرد پناه همی بن باخته اند جا هلا اند  
 بسی جاه طلب خویشتن را علما کرده لقب کرستم دیده از  
 کشور تو زاد خواهان برسد بر در تو بر تو مظلومی خود عرض  
 کند بر تو فریاد رسی فرزند بین کمال ظلم و ظالم بمثل  
 کرد و دبا تو چو آری بمل سخته روز جزا آسان کن از برای  
 دگران هم آن کن کوش بر قصه محاجان دار کار حاجت طلبان

سلاطین و رؤسا در این دو مرحله خیلی موثر است که گفته اند الناس  
 علی دین ملوکهم **موعظه** عهده ملکداری و حکومت گاه  
 بزرگست بیدار و هشیار باید بودن و بدل و همت همه وقت با خدا بود  
 تا در دست و زبان و چرخه فرو که صلاح ملک و دین در آن نماند و  
 إِذَا حُكِمَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ وَ إِنَّ اللَّهَ يَمُرُّ بِالْعَدْلِ وَالْإِ  
 بقای و لت باعدا الت امت و نظام مملکت منوط بپایست آوردن اند  
 زمانه که منصوب از جانب برادر خود سقاح و الی ارمنیه برای مظام  
 نشسته بود مردی داخل شد و گفت ایما الامر مظلمه دارم ولی اولاً من  
 بتوبیده تا بعد مظلمه خود را عرض کنم منصور گفت بگوی آن مرد گفت  
 چنین بانتم که خداوند مردم را بطبقات و درجات امریده پس طفل  
 و قبیله بدینا برآمد اول غمرا را در کمی فایغشناسد و حرماد را که  
 منطلبید در مقام خوف و اضطراب پناه بنما و درش میبرد تا اینکه بکعبه  
 بالامبر رفت و سید مد که پدرش کافی توازه ادا داشت اوقت اگر صدمه  
 یا برسد بسوی پدر پناه میبرد تا اینکه از این مرتبه بنی مالان و بود اوقت  
 یا د شاه خود را میپشناشد اگر با و از حافی صدمه رسد و سستی  
 وارد شود بسططان خود پناه میبرد و از او را خواهی میکند و قبیله  
 از طرف او ظلم و ستم رسیده بخدای خود پناه میبرد و آن خدا پیش  
 طلبه معاونت بنمایند پس ای امیر خالامن خدا نصرت میخواهم و بخدا  
 پنا میبرم بناسن حالت من تو بحال خود نظر کن راوی گوید منصور

پیکر دوستی را بد از برای او آنچه را که برای خودتان دوست میدارید و  
 ما خوش دار بد از برای او آنچه را که خود ما خوش میدارید  
**در تفسیر صفاتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و رواه**  
 کرده که آنحضرت فرموده اند طاعة السطان والخیر و من ترک طاعة  
 السطان فقد ترک طاعة الله و بدخلف نهیه و لا تلقوا بأبدیکم الی  
 الله لکه در اجواب الجنان بنویسد خلق هر کشور و سکنه هر قوم و را  
 از سلطان مطاعی و فرمان فرمایانم الا بتاعی ناچار است و در  
 این عرصه غنمه چنانکه کرکان نفوس شریره را داندان طمع بخون و را  
 مردم نیز است بدون خط و حاست ملوک که زاعی دمه رعیت و عشا  
 فرا هم آمدن اسباب امنیت میباشد بغایت دشوار و وجود این طبقه  
 عالی مقدار که سر بایه امنیت و وفکارند از اعظم نعم الهی است و  
 قصود و شکر گذاری ایشان که هزار نعمت نامشاهی است **شاهی** شخص با  
 همیشه مصلحت کلیه و عام را بصرفه و صلاح شخصی خود مقدم میدار  
 تا خداوند ملوک عامه مردم را با و در وف و مهربان فرماید یکی از  
 صلحا میگوید اگر دعوت من مستجاب بودی اول دعای سلطان امیر  
 که دعای من برای خود بخالد بکران چندان ثمر ندارد ولی اگر سلطان را  
 دعا کنم و دعایم مستجاب گردد هم خود و هم دیگران بعد از و صلاح  
 او اسودد میباشد و نقعش خام میشود و لهذا دعاء للرتبه تسایل  
 بلکه هرگاه سلطان عادل دست من نباشد و نظم کلیه و رفع ظلم

زود گذار تا رعیت ز ملک شادانند ملک از سعی و محابله  
 نشد **فائده** یاد شاهان اسلام سائید آفریدگارند و مسطور  
 خاص پروردگار که وجود ایشان از خداوند است باینست بلاد نموی  
 و مایه آسایش عباد فرموده تا زمین بتور شوکت و صولت ایشان  
 ارفقه و نشا اعمی کرده و بوجود مسعود ایشان بسلامت عدل و داد  
 میباد و عباد کسر که شود و بخون ایشان خاکط حد و دشمنان  
 و کافی و کهنل امن و امان باشند حفظ حقوق ایشان بهمه رعایا و  
 زبردستان لازم است و حق الامکان اطاعت و امر و نواهی ایشان  
 همه اهالی بلدان که در حوزه حاکمیت ایشان از عادی و دشمنان محسوب  
 و محکم است تا بواسطه کاهل و سستی رعیت در اطاعت رنجبران  
 دولت و حلی اطراف مملکت وارد نشود و مسلمانان از صدقات  
 وارده مصون و محروس بمانند و باین جهت مخالفت سلاطین بنبک  
 این تحریر بسیار است و در شرح مظهر بر منتهی و مدنیوم است  
**شیخ صدق** علیه السلام خود را مالی خود از تمام موسی و بیکشاید  
 کرده که بترجمه نقل میشود انحضرت فرمود ابرو شیعہ ذلیل بکنند  
 رقاب خود را بسبب ترک اطاعت یا د شاه خود را بیک هرگاه از ایشان  
 عادل باشد از خدا بخواهید نگاهداری او را و اگر بخود و ستم کننده  
 باشد پس سؤال نمائید از خدا اصلاح او را پس بدرستی که صلاح شما  
 در صلاح سلطان تهاست و بدرستی که سلطان عادل بمنزله نگهبان

در آن امارت و در ایام آن دولت هر چیز را با اجل و مدت خود که در  
 خداوند مقدر و مقرر است و جمع نماید بواسطه آن امارت غنا  
 و فوائد را و با او مقابله شود دشمن و مأمون گردد با او راهها و کوچه  
 شود با او حق از قوی برای ضعیف تا اینکه آسوده گردد و استراحت  
 یابد مومن بنو کار و اسود کی حاصل شود مردم ما را از فاجر بد کرد  
 اشهی پس اگر سلطان عادل هم نباشد مومن باید کاری کند که مانع  
 اختلال بطم کلبه و مورث فتنه و هرج و مرج شود حکماء گفته اند که  
 مترقی که با عث جنر کثیر باشد خیر است چنانچه بریدن آتشها را کردی  
 که منضمین قیام و جنات شمع باشد شرفی است که متضمن جنر کثیر است  
 و اینست معنی حکم دفع افکارینما سدا که تمام رفتار انبیا و اولیاء  
 و حکماء و عقلاء بلکه مجاری قلند و قضای خدا در این زمینه است که  
 مصلحت کل و کلی را همیشه بصالح جزء و جزئی مقدم میدارند  
 فرستند که و کمال است که جز این باد چه غم خورد که بمیرد چراغ بی نور  
 و کسی که علم و احاطه با طرف کار ندارد بجمیع علم و خبرت قیرو  
 حکمت بجز این می افتد و تعجب میکند و در این مقام مثلی و اشعار چندی  
 از ملایم جمعی که مؤید این کلمات حکمت ایات بود بخاطر رسیدن برای هبت  
 حاضر ناظران ثبت افتاد جمعی ای کین تنک فصاحت اسیر  
 کاه نالان ریشه و که زوینر کاه بر کار قدر طغنه زنی کاه از  
 دور قضا ناله کنی پرده تنک دلی ساز مکن داستان کلاه

دیگران با سلطان غیر عادل باشد بار تکلیف مسلمانین بمیکش و طاعت  
است و اعانت در حفظ نظم کلبه و امنیت رتبا بوبالله دین مجید  
فاسق حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند سید  
مصلحت علم را مرحوم مفتی و حاجی ملا محمد علی معروف قفقسی  
در بحر الجواهر مینویسد بندگان معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
که هر که متعرض پادشاه جائز شود و بسبب او ببلای مکرر مبتلا گردد  
او را در آن بلا اجزند همد و بدان شدت او اصابه عظیمی فرماید چنان  
امیر مومنان چنانچه در نهج البلاغه مرویست در جواب خواج که میگوید  
لا حکم الا لله یعنی حکم نیست مگر برای خدا که مقصود ایشان در دانست  
و سلطنت بود فرمود نعم الله لا حکم الا لله و لکن هو لا یعولون الا لله  
الله و الله لا یبدل الناس من امیر و او ماحر یحکم فی امریه المؤمن و یتجمع بها  
الکایر و یتکلم الله فیها الا یحل و یجمع به الفی و یقاتل به العذر و یأ  
به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یسیر فی نور و یتراح  
فاجر یعنی انحضرت فرمود بلی نیست مگر از برای مکرر برای خدا  
ولکن مراد ایشان از این سخن نرا نیست بلکه میگویند مردمان را امیری  
سلطانی در کار نیست و حال آنکه مردمان را لا ید و ما چا و است از امار  
امیری سلطنت سلطانی خواه آنکه آن سلطان و امیر بنیکو کار باشد  
یا فاجر نگاه کار تا آنکه مردمان اهل خود را در امارت و بهل آرد و از  
سلطنت و بر خود دار گردد و تمنع اخذ کند کافران را آنکه در مساند خلا



بقین دور مرا کهنزد یک فلان چشمه نشین بنکر قدرت  
 ما از آن کین موسی بجاستد و کیهان بنشست منتظر بای بلایان  
 بنشست دید که راه سوار برسد چون حضور رخت بگریخته  
 کشد جامه کداز تو زد غوطه در آب تن فروشت و برآمد  
 بشتاب جامه پوشید و زرخانه گرفت ره سوی مسگر گشتا  
 گرفت کرزمین نهاد از و کبسه زر از دل سفلد و زیبا پرت  
 پس از آن کودکی امد از راه جانب کیهانش افاد نگاه از کجی  
 راست کس را چون دید کبسه بود و سوی خانه دوید بعد از  
 آن دید که نامختائی راه چشمه بعضا بمیائی آمد و ساخت  
 وضوئی بنهار لبست بر یک طرف احرام عازر با کیهان کبسه فراموش  
 کرده خبر راوی حرد و هست کرده آمد و کبسه بخا بازینافت  
 بهر پیش بسو کور شافت کور راوی سعی گفت در دست رد  
 برو قهر کان یعنی و کتک موسی از صورت هایل چو بدید گفت  
 گفت کای تخنک گفت عرش محمد ان یکی کبسه پر ز برده و بر کر  
 ضرت جعفر خورده کبسه ان بر د برین زخم جراست پیش ترع و  
 خود انجم خطاست آمدش و حی کیهان نکنه شناس کار مادات  
 نباید بقناس داشت آن کودک نورس بدو مرز را هم کیهان  
 کار که در عمارت کری مرد سوار کرد یک چند مرد و کار  
 مرد نکر نه بقتاد و مرد مرز او بود در آن کبسه که مرد کور

مکن نفع که پیش بود از ضررش چو او نیز هم افزوز  
 شرش کج برنج ندید داشت کی کل بخار نچید است کج  
 شد او در عالم بودی کار عالم هر دو هم بودی کرش با ناس  
 ندارد رمه را کرد از پای دارد هم را باغبان کرش نه انگ  
 قرص انجیر شود نان کلان تیغ او کریمان شدند شود کج با هیچ  
 فقر رد نشود اضرتش کمره دولت تست کمرش بسته بود  
 تست قهر او کرش شود شمشیر شهید در کام کسان کرد زهر  
 در عصر روشنی باستان او است در سفر ایچه راهت را او است  
 شو تو کرسی زاده کرد دست ظلم در کران کوته کرد تم رویت  
 کرد هقان کارد مکنش از بازی سلطان دارد تاجران زکت  
 شو شهر از مد شاه آرند پاست با شبت او از زداست حارس  
 روز تو او بی مزداست مسجد و منبر از او مهور است دین و  
 دولت از برای دور است از برای تو یکی کار کردار کریم مز کند  
 انهمه کار کرد و صد کج کمر افشانی مز ملک دوزخه او نوانی  
 این همه ناله و فریاد چو است کج پیش تو بود ظلم نمای شای  
 آن عدل بود پیش خدای **وَلَا يَضُرُّكَ** که ت دوزی عینا جات  
 کلیم کای جهاندار خداوند کریم بودم روزن حکمت کشای  
 عدل در صورت ظلم بنمای گفت تا فور بقیت نبود طاقت  
 دیدن این نبود گفت با رب بد آن نور مرا و افکن از ضعف

بیا  
درد  
آه  
آه  
آه

این  
همه  
ناله  
و  
فریاد  
چو  
است  
کج  
پیش  
تو  
بود  
ظلم  
نمای  
شای

مهمت است صلاح دین و دنیای طایفه رعیت نیز در این است  
 و اقصای حکم مدینت همین که همه مردم در حفظ حد و دیند با هم  
 معاون و مساعد باشند و نفع و ضرر کل و کلی را نفع و ضرر هر یک  
 دانند بنی آدم اقصای یکدیگرند که در افرینش نیک گوهرند  
 بوضوی بدر آورد و روزگار دیگر عضوها را نماید قرار  
 فرشتی الخوانی قوه للعوام است که هر کس بخواهد عامه صلاح  
 مخلوق خدا را بخواهد جزا و نذر و جزا و نذر و شان و قوت او  
 افزوده و او را از شر دشمنان محفوظ بفرماید و در این باب حکلی  
 تجربه ها شنیده شده من كان لله كان الله معه **در معراج**  
**السيحان** بنویسد چنانکه بر شهر بازان و ملوک معدلت  
 رعیت بر دل لازم و محتتم است که سائبه رحمت و شفقت بر سر کار  
 خلافت بکسر تدبیر کافه رعایا و عامه بر پا بیاورد واجب است که از جاده  
 اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جانند است هر اواره طریق بگری و  
 اعلان مملوک دارند بنام ناهی ایشان از خلوت و جلوت بعموم و تکریم  
 کند و دعای آنها را بفرموده لازم شمارند **موافقت** در این کتاب  
 آنچه ذکر شود تمام حرام بنان حکم کلیه است که بملک و رضا و حلا و صلاح  
 دنیا و عقبی مطابق فرموده علماء و حکما برای مردم مانده غرض که سالک  
 سبیل هدایت باشند الفای بسکونه و صفا پامه شود تا تکلیف بپر و سلوک  
 خود را بداند منظور و غرض بگریختن و خواه از ستم بگریختن و خواه از

مقتولان این کوری پیش ریخت خون پدر قاتل خوش گشتش  
 امر دیر هر قصاص و زبرد ز جزا داد خلاص **امرشاد**  
 باید دانست که قوام دین و نظام امور مسلمین بسته به بیعت و قلت  
 وَالسُّبْقُ صُلْفَ اَنْبَاءٍ مِنَ الْكُتُبِ **محسنی علیه الرحمة** در عین  
 الحیوة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که جناب سول خدا صلی الله  
 علیه و اله فرموده و صفی زان است من هرگاه ایشان فاسد شدند بیعت  
 فاسدند صحابه بر سیدند بنار سول الله انما کتبت فی مودعته ان و  
 پادشاهان پس باید همیشه دعا کرد که این دو صنف در صلاح و صواب  
 با هم مساعد و موافق باشند که چنانچه احادیث و اخبار در وصف  
 صلاحین مجاهدین و نبیها راست در حق علماء بن فرموده اند **میزاد**  
 العلماء افضل من دماء الشهداء یک قدر اینها را بر تنبک باید دانست و  
 احترام ایشان از انجوی مرغی داشت که نظم عالم و عیش بیت آدم و صلاح  
 دین و دنیا منوط بخواهفت و فساد دولت است با علماء و رشامت  
 ناکست بدست که بمن اتفاق با فلم و قدم و شمشیر و تدبیر و صلاح ملک  
 و ملت را محفوظ دارند و در آنچه صلاح دین و دولت است از روی  
 ارادت بکوستند الملك والدین قوامان و بذا الله علی الجماعتی  
 باتفاق جهان را توان گرفت و هر کس از اولیای دولت و رؤسا  
 ملت در این اتحاد و اتفاق بکوشد البته عاجز و مشاب غواب بود  
 بود که این عده باعث نظام دولت و قوام امر ملت و شریعت و مآ

کجا نبدادن و بظن و تخمین این ولد در حق ایشان نبد گفتن دور  
 از ذاب علماء و دیدن صلحاء میباشد پس خواه از طبقه امر آید  
 و خواه از طبقه علماء بدور تحقیق بعضی تقلید بعضی اسنادها را  
 دادن با وجود اظهار براءت خودشان دور از معرفت و حکم فحکم  
 شریعت است قال تعالی اِنَّ الدِّينَ يَجُوزُ اَنْ تَشَعَ الْعَاصِيَةُ فِي الدِّينِ  
 اَسْأَلُكُمْ عَذَابُكُمْ الْآخِرَ وَ خَالَانَكُمْ مَا هَآئِلُكُمْ بِطَاهِرِ شَرْعٍ مَكْتَفٍ  
 اَكْبَاطُنْ بِنَسِيمِ هَمِيكِهِ شَخْصِ افْتِرَاقِ تَوْجِيدِ وَاِسْلَامِ بِنَا بَدْوِ  
 اَلْحَادِ تَرْقِي مَبْنَعِدِ بِنَا بَطَاهِرِ اَقْرَارِ مَا بَا بَدَا وَاَمْسِلِمِ بَدَانِمِ وَاَدَدِ  
 صَوْبِكُمْ اَزْ اَعْمَالِ وَاَقْوَالِ اَوْ شَبَهَةٍ هَمْ دَارِدُ شَوْ هَمِيكِهِ اَوْ خُودِ نَا بِلِ  
 صَحِيحِ وَاَوْجِبِهِ صَرِيحِ مَكْنَهْ خُودِ بَا بَدَا وَاَقْوَالِ كُنْ دَرِ مَرَاوِدِ  
 وَخَالِطَةِ مَرْدَمِ بَعِيْرِ وَجْهِ بِنَفْسِنْدِ اَمْرِ سَلْمَانِ اَنَ اَشْكَالِ كَشْكِرَةِ  
 سَمَلِهْ وَ سَمِي مَبْنَعِدِ اَلْعَالِي وَاَلَا تَقُولُو اَلْمَنْ اَلْفِي اَلْبِكْمُ اَلْسَلَمُ لَسْتِ  
 مُؤْمِنًا اِنْ اَقْوَالِ وَاَصَالِ مُؤْمِنِيْنَ اَحْمَلِ بِرَحْمَتِ بَا بَدِ عَمُودِ كِهْ خَلْدِ  
 وَاَلَا تَحْسِبُوْا فَرَمُودِهْ هَرْ چِنْدِ دَرِ اَبْنِ عَصْرِ تَهَابِهْ مَلَا حَطَهْ بَاشَدِ بَعْضِ  
 مَسْئَلَهْ نَفْسِي وَاَتَكْفِيْرَ اَقْدَمِي سَمَلِ فَا سَانِ عَمُودِ بَلَكْدِ اَزْ اَبْمَعُوْ  
 لَدِهْ هَمْ دَارِنْدِ چِنَا نَكِهْ صِيَا حَتَّ اَلْسِ اَلْمُؤْمِنِيْنَ اَكْدِ اسْتَدْلَالِ اَلْبَشِيْعِيْ  
 جَمْعِي اَزْ عِلْمَاءِ وَاَعْرَافِ وَاَشْعَرَاءِ عَمُودِ شِيْعَهْ تَرَا شِ مَلَقِبِهْ مِيكُنْدِ  
 اِبْنِ مَعْنِيْ بَا وَاَعْيَبِ مِيكُنْدِ وَاَحَالِ اَنَكْدِ اَوْ بِمَقْضَايِ شَرِيْعَتِ طَاهِرِ اَكْرَدِ  
 وَاَقَارِبِ رَوَافِ وَاَبِلِ اَوْ اَشْخَاصِ رَا حَتَّ عَمُودِ وَاَبَدِ اَسْتَدْلَالِ شَبَهَةِ چِ

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ تحقیق در اخبار و احادیث که مذکور  
باید از اعانت سلاطین جور و تحکام جور و استحقاق رسانیدن  
چنانکه بعضی علماء محققین تصریح فرموده ظاهر اینست که از آنها  
سلاطین اهل خلاف بوده است که خود را در مقابل ائمه دین صاحب  
حکم و خلیفه پیغمبر صلوات الله علیه میدانستند و خود نشان لقب  
امیر المؤمنین ملقب میشدند مثل سلاطین بنو امیه لعنهم الله نعم  
و سلاطین بنو عباس و امثال ایشان بخلاف سلاطین شیعه که مقصود  
و مراشان در واجد شرع و اجرای حکم دین و تبعیت شریعت سید المرسلین  
و اگر از خود و اتباعشان هم بغفلت و اتقان بخلاف ما ازل الله حکم  
صادر شود وظلم و ستمی بر عیت وارد کرد با پشیمانی و ندامت بمقام  
تدارک آن میبایست و در سده ثلاثه میباشکند و هرگز خوشا را  
در معنی صالح حکم نمیدانند و ظلم و ستم را ملکه برای خود قرار دادند  
اندر این سهول اخبار سلاطین جور با بن قبیل سلاطین بنک این بنی  
و بنی الله شکست چنانکه صاحب شرح کبر و خدا فی نیز این معنی  
تصریح کرده اند ملک را همین خلق و میرای پس که راغب نکرده  
بازار کسی قبحی قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنوا کثیرا  
مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ وَ لَا تَحْسَبُوا وَ لَا تَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا إِنَّ  
أَحَدَكُمْ إِنْ أَكَلَ مِنْ لَحْمِ أَخِيهِ مِمَّا كَرِهَتْهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ بَوَّاهٌ  
رَحِيمٌ ابغیز بکینه هر کس و ناکس در حق مردمان مسلم بشبیه

وَلَا يَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ  
**در بیان کجی** از علی بن الحسین علیه السلام که انحصار فرمود  
 حق تعالی موسی علیه السلام و وحی نمود که موسی مردمان را دوست  
 من گردان و مراد و ستایشان کن گفت خداوند اجوبه کنم که ایشان  
 چنین شوند فرمود که بسیار ایشان اورفته های مرا را مراد و ستایشند  
 بدو سبب که اگر با کسی که از نگاه من کمر بجه باشد باز ساخت عت  
 من کرده باشد پسوی من برگردانی بهتر است از برای توان صدق  
 عبادت که در روزها و روزه باشی و کتبها را یا ایستاده باشی موسی  
 که آن سده کمر بجه کدام است فرمود که گاه کاژان و آنها که فرمان من  
 نمیرند پوسید که شده که است فرمود انجا عمل که شریعت نمیداد و طبق  
 عبادت و بندگی و راه خوشنودی مرا بنماید **در کافی** از بعضی  
 علیه السلام در جمله حدیثی از محمد بن مسلم که از آنحضرت رواست که  
 فرمود کُلُّ عَادِلٍ مُؤْمِنٍ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَالتَّوْبَةِ عَادِلٌ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْعَفْوَةِ وَ  
 إِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ فَإِنْ كَانَ تَقِطُ  
 الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ يَغْفِرُ لَكَ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ  
 از رحمت خدا گیر رحمت خدا وسیع است و مقام کوشش پس در مع جفا  
 لطف خاصش با هر تن است که هر گاه گوید خدای من است  
**و فی الریاض** بعد نقل جمله من الاجل الواردة فی الثبی عن معاویة  
 الظلمة قال وان قلنا بالعموم وکونی نحو المباحات والظاهر من النص

و دیگر اشخاصی که موضوع است و این امر بتقلید است و باید  
مانند این که بعضی مؤمنین مانع معین را شراب دانستند و اولیایا  
میپایند خود شخص مکلف و قبیله بد و فهمید که شراب نیست باید  
بنفهم خود عمل کند و او را ناک و حلال بدانند هر چند شخص صالح دیگر  
اگر چه معتد باشد و او را شراب فهمیده و حکم نجاست و حرمت او  
کرده و بالعکس چنانکه شخص متوثق معتد مانع معینی را سرکه داند و  
او را ناک و حلال شمارد ولی تواند و او را شرابی فی تکلیف احتساب او است  
همچنین است خال در باب خود و دیگر اشخاص که شخص مکلف باید و احتیاط  
و غور و سی نماید بتقلید دیگران حکم بنسق و کفر بعضی اشخاص نمادند که  
همان اشخاص مدعی علی السبب و اسلام میباشند و در این باب با احتیاط  
لازم است زیرا که اینها مردم را بنا بر رحمت و مغفرت خداوند و با یوس  
گرد بسا ائمه در زنی و لباس امرآمده شده که مراقبت ایشان بر  
سهل است عیجات شرع او را نیز همیشه مواظبند و کمال دبانند و امانت  
دارند و با بعضی مؤمنین عقلمت نموده اند از و خامت ما یوس که در نالی  
از رحمت و اسعه خدا و قال تعالی قل یا عبادِی الذین ناسر فوا علی انفسهم  
لا تقطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً **در صافی** از حق  
کبر این ایزد را با شیعیه علی السبب است و از آن شده و انحصار فرمود  
در قرآن و پیغمبر از این ایزد است و با یوس و عت است خدا و جمعی از  
شیعیان انحصار را با یوس کرده و حال آنکه خداوند پیغمبر را بد



و بقدر مقدور گفت من غایبم و البته با این بخت ما جور و ستم نخواهد  
 برآستاند میخانه کمری بی من بیای که معلوم نیست بخت او  
 فافهم و بتقریر **در حدائق** و بعضی کتب حدیث معتبر دیگر از حضرت  
 رضا علیه السلام روایت کرده که بر وجه نقل میشود بدین سبب که در روزهای ظلم کسا  
 هست که خداوند روشن و نورانی کرده با ایشان برهان حق و باو نمکین  
 داده است برای ایشان در شهرها تا آنکه دفع کنند مصیبتها با آنها اگر  
 اولیاء و دوستان خود و یا ایشان اصلاح نماید امور احوال مسلمین بجهت  
 آنکه آنها را ملجأ و پناهگاه مؤمنان بینا شناسند و ضرر و ضیاع آنها مستحل  
 رجوع صاحبان حاجت از شیعه مایا با ایشان مطهر میکند خدا قلب مؤمنان  
 را در دوزخ ظلم ایشان سد و مومنون حقا ایشانند امضای خدا در زمین و  
 ایشانند نور خداوند در رعیتشان و روشن میشود نور ایشان بر  
 اهل سموات چنانکه روشن میشود ستارگان با کمال زمین از نور  
 ایشان بروز قیامت قیامت روشن میشود آفریده شده اند آنها و الله  
 از برای بهشت و خلق سده است از برای ایشان پس کوا و ابابکر  
 ایشان را چه میشود یکی از شما هرگاه که بخواند تا اتم شود تمام اینها  
 راوی گوید عرض کردم خدا را مدای نوکرانند چه سبب بچه و سبب که  
 فرمود با آنها میشود پس شاد میکند ما را با د حال سر و د قلب شیعه را  
 پس باش از ایشان با محمد استی و محمد راوی و خطاط حدیث است و این حدیث  
 شریف را دیدم که یکی از اجله و رؤسا و معتبرین علماء آنحضرت اشرف یکی

سبأفا اخيصا من الحكم بمعونية الظلمة من اهل الخلاف فلا يجرم اعانة  
سلاطين اهل الحق في الامور المباحة ويجوز حب تعاليم لايمانهم ودفع  
شرف واعدايمهم **وافضل** غاني مرحوم ذكر كتاب تجالس المتقين  
نقائس مكنة كفاية باب السلطان فضا حوائج الاخوان كذا وصافق  
عليه السلام رويبت **ونزل** كتاب نبوي ذكره در محدثه مقبلة  
ان هؤلاء المؤمنون حقاً وامثال الله وفور الله في رعيته يوم القيمة  
نورهم لا هيل السموات كما نهر الكواكب لا هيل الارض خلقوا والله  
المنعنة وخلقيت الجنة لهم والله ما من جبار الا ومعه مؤمن يدفع الله  
يه عن المؤمنين **وفي المجلد الثاني** بعد ذكر جملة من الاخبار الدالة على  
التحرير في المباحات ايضا قال الظاهر ان المراد من هذا التأكيد التأكيد  
من الاخبار الواردة في هذا المقام انما هو سلاطين الجور المدعين للامانة  
من الاموية والعباسية ومن هذا حدوهم كما هو ظاهر من سبأ قهراً ومضج  
به في بعضها لا مطلق الطالم والفاسق وان كان الظلم محرم مطلقاً وعلى هذا  
فلو احب احد بقاء سلاطهم الجور من المؤمنين والشجرة حب المؤمنين وحفظ  
بعضه الذين من الاعلاء والمحالين فالظاهر ان غير داخل في الاخبار  
المذكورة انتهى **بلد** من بسا مشوكة شخص صالح ودينار متقى  
وكهين كاري برأي فضاء حوائج اخوان مؤمنين ورفض ظلم وستم ظالمان  
ار مظلومين ان خود ومتعلقا من داخل اتباع ظالم كرد وارتعنا و  
محبوب شو ولي قلبا هر كرا نجر وخوشو از اعمال مدونا مشرف اوينا

نما لا یزال یبذل ما تهنی تقبیلها فانت کارهای بزرگ را بمردم تا  
 از مرده و یکت قطرت بنا بکند و بصر کرد که سودی نکند و پیش نمازی از  
 و بالاخره ما بخرقت و زحمت میشو و مردمان متهم ناب و هیز کار را انقضو  
 بنا باین فی قریب خود کرد اند که طبیعت ایشان در وی اثر کرد و اگر فضا  
 اثر نکرد خود او تمام میشو و از او اعیان تنخاص دیگر که همان فعلند دارند  
 درست نباید **ارشاد** هر کس نزدیکی مقرب و معتبر باشد حق  
 المقدوس نباید با کسی دیگران از او کرد و بدو کوفت از مردم را شعار بخواند  
 تا بتواند باید در اصلاح حال مردم سعی شود هر که شاهان کند که  
 او گوید حیفا شد که جز نکو گوید که یا نر در دستان از روزگان  
 خلاف حلیت ایشانست **که نیک** مقصودی بش خاقان معفور  
 فتح علی شاه میر و البسه الله حلل النور اردند فی الفور حکم بکشتن  
 کرد و فرمود هر کس توسطی از او نماید و این خواهم کشت یکی از وزدانیک  
 محض رعرض رسانید که با وجود چنین حکم سخت امتثال ما چاکر را هرگز  
 جد و جرئت توسط و التماس در غفوجم و تقصیر او نخواهد بود ولی  
 وظیفه و لتواهی و حقوق غلک خوار کی خواستند عرض کند و باو  
 هیچ مقصودی بپیکر حکم و فایده نیست زیرا که در انصورت امیدا و از همه جا  
 قطع میشود و بخل منقطع و متوسل میشود و در ان مقام محل خوف و خطر  
 زیاد میباشد این حرف بخاقان معفور اثر کرد و از سر تقصیر او در گذشت  
 یکی از وزراء دیگر عرض کرد که این معنی حالا بجزیر رسیده و بحمد الله از

از کلماتی امریه در تجسید و بخت خود نوشتند و تصحیح فرموده بودند و علم  
 در حق من بدید که کشتی طن بدیدر کالوده گشت خرقه ولی بالذات هم  
 چنانکه در عصرهای قدم پیر این قبیل اشخاص از علما را بنین و صلحا  
 مؤمنین تا از قبل فضا و سلاطین بوده و برای مصالح عامه یا ایقان  
 مماشات فرموده اند مثل ثقة جلیل علی بن یقطین و محمد بن اسمعیل بن  
 ربیع از احلّه رذاه و نحاشی اعلی الله مقامهم و جملة از علماء اعلام مثل  
 سید مرتضی علم الهدی و محقق طوسی و خواجه نصیر الدین فائز الله علامه  
 حلّی اعلی الله مقامهم و از متأخرین مانند محقق نائی در سلطنت شاه اسمعیل  
 صفوی و شیخنا الهائی و علامه رصوار الله علیه السلام و امثال ایشان از  
 متقدمین و متأخرین و الاحمال بالنبات **و در جواب امر الکلام**  
 بعد از نقل ادله کرامت معا و نت ظلمه در مباهات گوید هذا کلام فی طه  
 المحامین و سلاطینهم و اما سلاطین اهل الحق فالظاهر عدم الکراهة  
 فی اعانتهم فی المباهات لکن لا علی وجه بکون من جنسهم و اعوانهم بل لا  
 یبعد عدم الحرمة فی جت بقائهم خصوصاً اذا کان بقصد صحیح من توفه کلام  
 اهل الحق و عزهم والله العالم کیر بانبیت و صدق بقیناً حکم مختلف بشی  
**و فی الیر باض** الظاهر من النصوص سیاقاً اختصاص حکم بمعونة الظلمة  
 من اهل الخلاف فلا یجوز اعانتة سلاطین اهل الحق فی الامور الباطنیة و یجوز  
 جت بقائهم لایمانهم و دفع شر و اعتدائهم الا ان عبارات الاحجاب  
 مطلقة و لعلمه تخصیص التحريم فیها بالاعانتة فی الامور المحترمة و قد لک

و تا بوی منحد بدین تیری برقی جستم ایضا ظلم و نپا ده روی  
 در حقوق و حدود مردم ماده و منشاء هر کون در فاعل و مفاست  
 و منافق ملت نیست و انسانیت و نتیجه غضب شکوفت از اناسیبت  
 و جوانیت میباشد و نعم اقال صباوی بحرفان نه برکت  
 ازار بگو که کار بجان فلک زیور دستند خجلی ظالما از اید  
 با انواع واقسام دلها و ختمها دچار کشند و کجی قطع نسل شده  
 چوید کردی میباش این زافات که واجب شد طبیعت مکافات  
 بر تر از کشته خداوند آنک لیا المصناد و سب علم الذین ظلموا  
 ای متقلب یقینون و نیم ما قبل آه دل مظلوم بسو هان ماند  
 که خود بر نه برنده را تر کند عجل است از بعض ظالم و مستکاران  
 که خود قدح ظالما را می نمایند و اگر در حق خود شان ظلی شود  
 بوضعهای غریب خشت ناک بمنام نظام بر می آید ولی هرگز نظام خود  
 در حق دیگران ملققت و متوجه نمیشوند میرد مال مسلمان  
 چو مالش بزند داد و فریاد نماید که مسلمان نیست فوشند  
 هر روز را رشید روزی سکی دهد هاست سید و دانا و فی ان عسا که از نظام  
 و مکاتبی مود رشید گفت با قران بخواند که رسم ملوک را بذای  
 ان الملوك اذ ادخلوا قریة امتدوا من ان کتب علی ایا توین از قران  
 ایند دیگر را بخواند فلک بوی تمام خا ویر بما ظلموا رشید گفت راست  
 میگوئی پس متنبه شد و فوشون خود را از ان ناحیه بیرون کرد

اناقبال هیو خوبست که بوجیکو از کرد و گذشت **موس عطر** در ستا  
 بدکاران و کاهکاران بعد از غور و سیاهال بنا بد کرد او شهر و ان  
 عادل زاد در خوابت بد کرد رجای حرم و خوش نشیند از او پرسیدند این  
 مقام را از کجا بدست آوردی گفت در کجای دایمان قدم و بوجی بنام شفق  
 تقویم خاکیکه دفع ستمکاران نکند و در حکومت و احقاق حق طعن  
 و ضعیف الحال باشد ضرر او بحال عامه از حاکم مستط ظالم بیشتر است  
 چرا که در الحال ظلم و عدل ظالم زیاد میباشد و در صورت ثانی که ظالم  
 یکی است **تکلیف** حمایت و جانبداری از جماعت متغلبه از هر  
 طبقه باشد اذیت بر ظلم و حرامست مثله یکی را ابله یکی قرار داده اند  
 تا در ریاست آنها از ظلم و اذیت ایشان بحال مردم ممانع شود و از  
 ایشان سرپیستی کند پس اگر یکی از آن ابله زدی و شرارت کند او  
 برای تکمیل ریاست و صکوفیه **تکلیف** بخواهد حمایت کند و نماید در مکنه  
 شرکت است در ظلم او و هم چنین یکی را ببلده یا بقصبه یا بقریه ممانعت  
 و حاکم گرداند یا یکی را بقرایشان حکومتی مندر پس قرار داده اند یکی را  
 بسواره یکی را توپچیان یکی را سیرنازان یکی را بطلای یکی را با صنایع یکی  
 را بر سر غوده اند تا امر قتل منظم گردد از اینها هیچیک نباید بخلاف  
 حساب از تابع و تابعین خود حمایت و جانبداری کند که ظلم محض است  
**در حدائق** از ابن عبد الله علیه السلام روایت است از کان یوم القیامه  
 منادین اعوان الظلمه حق بن بری لهم قتل اولاد ذوات القیامه

و در انشب چستین او میبستند و هر مود چون بارید بکران نابکار آمد  
 او را در خانه گذاشته بودند و خود را بمن بر شاو اشخص را سیاهان  
 خنکگاه سلطان نمود گفت هر وقت از روز باشد که این شخص ابد اگر چه  
 من در خواب زاحتی باشم او را بمن رسانید بعد از شش بکران بگردد  
 بدرخانه اشخص فقه بیچاره بپرست تمام خود را سلطان رسانید و بنا  
 داد برین بوقت از جاجسته با چند از ملازمان خود را برای مظلوم  
 رسانید و از فرمود تاجر اغرا خاموش کرد ندی تیغ از میان کشید  
 آن بد بخت را بقتل آورد و چراغ اطلبید و آن سیار را در امل خط کرد  
 بسجده افناد آن مسکین زبان بدعا و تنای انخیز و معذله تپن کتود  
 و از سبب خاموش کردن چراغ و سجده استفسار کرد سلطان گفت چو  
 این قضیه سموع من شد بخاطر من گذشت که این کار یکی از فرزندان  
 من خواهد بود چه بد بکره که آن این جرئت نداشته لهذا خود متوجه  
 آن گشتم که مبادا اگر بکره را بفرستم تعلق ناید و سبب خاموش کردن چراغ  
 این بود که ترسیدم که این از فرزندان من باشد هر یک مانع سیاست کرد  
 و باعث سجده آن بود که چون دیدم که بیکانه است سکر الهی کردم که  
 فرزندم بقتل رسیده و چنین عملی از اولاد من صادر نگردد استهی  
 چنان خست کافغانان آید بگوش اگر داد خواهی و آرد خروش  
 که نال در ظالم که در دروشت که در جور کو می کند جور دست  
 و نیز در معراج السعاده از حضرت صادق علیه السلام دانسته که

**در مخرج السجاء** آورده که سلطان محمود غزنوی سنجی در  
 بستر اسراحت خفت و در آن شب خوابی بر او افتاد چشم او بگردید و دید  
 آن پهلوی بی ملو و مغلطید پدید آمدن چشمش رسید با خود گفت همانا  
 مظلومی در سرای من بتظلم آمده و دستبند او را خواهی از راه خواب  
 بر چشم من بسته کن یا سبائان را که کمر در کمر خانه من بگردند و  
 بر پندید که مظلوم را میباید بپا و دید یا سبائان اندکی تهنیت کرده  
 کسی را پناهند باز سلطان هر چند سعی کرد خواب بدیده او نبامد  
 باز دیگر امر تهنیت کرد تا سه دفعه در مرتبه چهارم خود برخاست  
 و بر اطراف دولت سرای خود میگشت تا گذارش بمسجد کوچکی که جهت  
 نماز کردن امراء و غلامان در حوالی خانه سلطان ساخته بودند  
 افتاد ناله و زاری شنید که از جان پردردی کشیده میشود پیمانی که  
 سر لیجده نهاده و از سوز دل خدا را میخواهند سلطان تقاضا نکند  
 که زنهار ایا مظلوم دستبند خواهی نگاه دار که من از دل شبنا حال خواب  
 با خود حرام کرده ترا میجویم و سکوته مرا بدو گاه یا دشاه حیار نکنی که  
 من در طلب تو بناسوده ام بگو تا بر توجیه مستم شده گفت ستکار  
 و باکی شب با بچانه من نهاده مرا از خانه میروم کرده و دست با پاکی  
 بدامن ناموس من دراز کرده خود را بدر خانه سلطان رسانید  
 چون دستم باو بر سپید عرض حال خود را بدو گاه یا دشاه یا دشاه  
 کردم سلطان را از استماع این سخن انقباض در نهاد و چون انقباض متخص



برآوردند این ساعی بخود آید و روز آخر خود را بخاطر پناش بخت  
 صدق علیه الرحمة در کتاب اكمال الدین از بعض حکماء عقیلی  
 نقل کرده که حال آدمی غافل کما یحوکه یاد مرگ را از خاطر بخوهرد و روی  
 دل بشهوات نفس او رده شبیه است بحال شخصیکه طباب ترکم روی  
 بسته در چاههای او بخته باشد و در قمر چاه آدهای دمان مقصد فرو  
 مردن او دهان کتوده باشد و در کنار آن چاه دو موش سیاه و سفید  
 پیوسته بر بدن اطناب مشغول باشند و شیرین و عسل در اطراف آن  
 چاه خاک و کل آن اینگونه باشند و زنبور بسیاری بر آن جمع شده باشد  
 و آن شخص چون بزیر نگاه گذارد هار اینند که بفروردین از دهان کتو  
 که اگر بپندارد و الله خود سازد و چون بسالاکگاه آن دو موش را ببیند  
 لحظه از بدن اطنابیان نماید بکنند و با وجود این جمیع خواستن متوجه خود  
 شهری و آن عسل خالک الوالد کشته اوقات خود را بدفع زنبوران مشغول  
 نموده چاه در این مثل عبارت است و آن اطناب همراه است و آندها  
 دهن کتوده مرگنا است و آن دو موش سیاه و سفید شب و روز است که پیوسته  
 عمر انسا را قطع میکنند و آن شهری و عسل خالک الوالد لذت دنیا است که الوالد  
 انواع و اقسام کدورات و الالم است و آن زنبوران ابنای نمائند که بر سر  
 آن شهری و ولدت از دحام غوره در هم میجویند و مانند زنبوران همیشه  
 میجویند و کس را بغفلت و روی نادانی که انسان با این لذت ناکوار  
 روزمره را از خطر خود دور کند و عمر خود را بمرص و از این امان آرد

که انحضرت فرمود که هر که ستم کند خداوند عالم مسلط بر پستان او برآید  
 او کسی را که ظلم کند بر او یا بر اولاد او یا بر اولاد او را و او را و او را و او را  
 من عرض کردم که آن مرد ظلم میکند و خدا ظالم را بر اولاد او را و او را  
 مسلط بر پستان او فرمود بلی خدای تعالی میفرماید وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِي يُوذُّ  
 مِنْ قَوْمِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْنَا لَمْ يَلْتَمِسُوا اللَّهَ وَلَقَالُوا قَوْلًا  
 سَدِيدًا خُلَاصَةً مَعْنَى انکه باید ترسند کسانی که هرگاه اولاد  
 از ایشان بمیرد دست و پا از خدا برتر هستند و سخن بشکوی گویند  
 انشی تلمیسه ای عزیز بسیار کجاست است انسان برای چند  
 روز عمر دنیا آخرت خود را خراب و بربا دهماید و بگذارد فاسقه این بار  
 غرور است و مخمور بوده متذکر روز مرگ نشود انسان غافل عاقبت  
 بیناید همه وقت فنا و زوال دنیا و مرگ خود را پیش نهاد خاطر خود  
 نماید تا همه اعمال و افعال او بواسطه این تذکر اعتدال یابد که مرگ  
 فراوان شد و نسبت زدم تپش بگیرد و بر تلخا که بکوش آمد  
 ناله و درد ناله که زینهار اگر مرگی آهسته که چشم و بنا کوش  
 روی است و سر بر این خاک چندین صیای کند که هر ذره را  
 و می بجای هر ذره هر ذره چهره ازاده است هر قدر هم فرق ملک  
 زاده است که خورش جا خود است کند گاه کل کوزه گران کند  
 گاه از خاک خشتی سازند و گاه از کلت غار قیود از تند خطه کلنک  
 داران بضرب کلنک از پایت دارند و مساعیه بیلداران بر سبیل

در دست ایشان قهر الهی در دست خیر عیسیان و در مصیبت مد که لباس  
 سپید و روال سامان از احاطه سامان سر محمود غزنوی را و دارند و در  
 برآمد و طغرل سلجوق را طغرای سلطنت بر سر آمد از ملک ملک شاه  
 نشانی نه و از خنجر سیخ نیز نای نیست چنانکه خون پر و در چنگ یلنک  
 اهل گرفتار و تیکور مغرور و طغیه مورد و مار فاحشه در حراشه و قصر قیلا  
 کو کو کو بان و قان و عازان از لباس سلطنت بر همه و غیرا و شیعه  
 بجا بستند و فریدون ضحاک هر که خاک رفت و از این حال  
 سهرافزاده سر به تاج گشته در او کو هر همه تا داج گشته خنجر  
 در کشاده کج برده سپهر رفته سپیده سالار مرده هران ذره کاز  
 تندبادی فریدون بود با کینادی کفی کل در همه روی زمین  
 که در خون چندین آدمی نیست پس بغیر در باز و این شخص و شکل  
 نازنین خاک خواهد بود و خاکش غبار در بغا پس از مادی و کاز  
 بر وی کل و بستند و بنهار بی تو و دیماه و اردی بهشت بنیاد  
 که ما خاک باشیم و خشت نقرج کمان بر هوا و هوس گذشتیم و  
 خاک بپاشکس گمانکه از ما بپایند اندک بنایند و بر خاک ما  
 بکنند چو دل بر این کاروان که نفیم کی از این بر قند و ما بر هم  
 پس از ماهی کل دهد بو سنا نشینند یا بکیر دوستا بساطی  
 باید بر آستن کز نا کیر است و خواستن ایغیر آنچه میبایند نام  
 بنک و آثار خیر است و الباقیات الصالحات خیر عیدت یک بسب از



از سربینه بدرگاه فرهاده ذوالجلال چو درویش پیش توانگر بنال  
 چو طاعت کنی این شاه پیش پوش چو درویش مفلس را و درخوش که  
 پرویز دکان تو را که توانی توانای درویش پرور <sup>باشم از</sup> نه کسور کتابم  
 نه فرزندم بکی از کدبانان پس در کیم چه بخیر انداخته که در من  
 مکر دست لطفت شود یار من خدا با تو بر کار خیر مباد و کرم نیا  
 ز من هیچ کار تو بخیر و بکی دهم دست بس و گرنه چرخ را بدان  
 بکس دعا کن شب چون کدبان بوی اگر میکنی یاد شاهی بر بکر  
 بسته کردگان بر دست تو بر استا عباد دست و این مقاله ذاکر بعد  
 از بعضی رسید برای این ساله خاتمه قرار داد تا طول کلام برای مطالعه  
 کنندگان اسباب ملال و از اجاد خاطر نباشد الکلام ماقول و قلا امید  
 و آدم مصنامین و مطالب آن نزد مرغان ننگه دان مقبول و مستحسن آمد  
 و هر کس از مضامین و بیگانه و مؤلف شود و مؤلف را در حیات و شهادت  
 خبر نماند بوی میوند مشکبویادها که ما رفقه با دها و لغتری  
 ان هذا الکتاب علیق ان یکتب بالتر علی الاحلاق لا بالجم علی الاوراق  
 لو ان الکلب یبحی علیه لقلت بکدامین جحر تبه ذکاء الحاق  
 این مختصر رساله که مشتمل بر چهل مقاله است در ماه مبارک رمضان  
 سنه هزار و سیصد و نه هجری بقلم شکتیه مؤلف حقیر بافتاح و  
 اختتام رسیده و در ماه ذیحجه همین سال بعضی از باب ذوق و کمال  
 بطبع ان شوق واقبال فرمودند و در ماه محرم سنه هزار و سیصد

سلاطین با عدل و داد بنکوهها دچهره مذاکرات چهره پیر میبارم دم ماند  
 و هنوز آن عدالت نوشیروان همه باز ذکر خبرها دمیان است و تا دارد  
 باقی در جهان جزای حسن عملین که روزگار هنوز خراب نکند  
 بارگاه کسی را سعد کن نامور پیر زمین و فن کرده اند کن  
 هستیش بروی زمین یک نشان نماید فنده است نام فرسخ و  
 نوشیروان پیر که چو بستی گذشت که نوشیروان نماید و کلاه  
 حکایت کنند از پیرکان دین حقیقت شناسان عین البقین که  
 صاحب دین پیکر نیست هی داند و کلاه ماری بدست یکی  
 گفتار این که راه خدای بدین راه که دفعی مزاج غای چه کردی که  
 دنده دام تو شد بکن سعادت تمام تو شد بکشتار پیکر تو شد  
 مادر و کرک و کرک شکفتی مذار تو هم کردن از حکم دار و میج  
 که کردن نه پیکر حکم تو هیچ چو خاکم بفریاد و دین خدایین که با  
 با و دینو محالست چون دوست دارد را که در دست دشمن گذارد  
 ترا ره اینست مری از طریق متاب بنه کام گای که خواهی یا  
 شنیدم که در وقت نزاع روان بهر چنین گفت نوشیروان که  
 خاطر نکند از درویش باش نه در بند اسایدن خویش باش شناسا  
 اندد و یار تو کن چو اسایان خویش خواهی و بن نصیحت کی شود  
 ایدش که کفار سعد پسند آیدش بطاعت بن روی آستان  
 که نیست سجاده آستان اگر بنده سرباز در بنه کار خدا

بِرَأْسِهَا نَجَاتٍ بِأَمْسَدٍ سِرٍّ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ صِرٍّ  
 هُوَ بَدَأَ بِهِ وَمَا يَكُنْ لَدَيْهِ الَّذِي أَخْبَرَهُ عَنَّا الْخَرَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ  
 سَكُورٌ أَكْرَبُ عَالَمٍ بِحَبْدِ جَايَ بِنْدَةٍ رُكِّي تَانِخُوا هَدْ خَلْدٍ  
 جُونِ بَعْضِ مَلَا حِطَاتٍ دَرَا جَارَةٍ بِطَبْعِ ابْنِ سِنِيهِ وَدِيدِ دَاشْتَمِ اسْتِخَا  
 بِكَلَامِ مُحَمَّدٍ كَرْدَمِ ابْنِ آيَةِ شَرْفِيهِ أَمْدِ بِسْمِ اللَّهِ الْوَحِيدِ الرَّحِيمِ قَدْ أَلْحَ  
 الْمُؤْمِنُونَ الْآيَةَ بِهَذَا أَحَا زَهُ بِطَبْعِ ابْنِ ذَادَمِ وَدَرَانِ بَوَاقِ وَمَقَامِ بَحَا  
 رَسِيدِ كِهْ بَرَايِ مَرِيدِ مِهْمَتِ بِلَا كَرْدِ شَارِ بَعْضِ ابْنِ كِتَابِ سَطَارِ  
 بِحَسَنِ احْتِثَامِ مَرَسَانِدِ بِلَا اِنْجِدَتِ مَرْفِيفِ لَا مَبَارَكِي وَبِعِفْتِ خَاتَمِ  
 كِتَابِ قَرَارِ ذَادِ كِهْ جَامِعِ حِصَالِ حَبِيدِ وَمَكَارِمِ اخْلَاقِ اسْتِ بَرَايِ كُو  
 وَاخْوَانِ وَدُوسْتَانِ حُفْدِ بِنِ بَعْلِ وَحِظَانِ كِهْ دَرِ وَاَقِعِ مَشْهُوْ عِلْمِ الْكَبِيرِ  
 اِنْشَاءً اسْتِ تَبَا كِيدِ وَصَبَّتِ مَبَكِّمِ وَاللَّهُ الْمُتَوَفَّقُ وَالْمُعِينُ كِهْ شَخْصِ بِلَا  
 ابْنِ مَكَارِمِ اخْلَاقِ كِهْ حَقِيقَتِ اِنْشَانِ عَمْتِ وَانْدِ بُوْدِ بِلَا كِهْ دَرِ صُورَتِ  
 آدَمِ وَابْتِ قَالَ تَعَالَى اَوْعِنِ عِلْمُ الْقُرْآنِ خَلَقَ الْاِنْسَانَ عِلْمُ قَرَانِ  
 دَرِ آيَةِ شَرْفِيهِ مَقْدَمِ بِلَا اِنْشَانِ مَرْهُوْدَةِ نَامَعْلُومِ سُوْ تَحْضِرِ بَزُونِ  
 عِلْمِ اِنْشَانِ نِمِيشُودَ فَانْتِ بِالنَّفْسِ لَا بِالْجِسْمِ اِنْشَانِ فَانْتِ وَتَبَصَّرْ فِي الْحِصَالِ  
 عَنِ الصِّدْقِ وَهَدَنَّا عَلِيَّ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ مُوسَى الدِّقَاتِ وَالْحُسَيْنِ بْنِ  
 اِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمَكِّيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السِّنَانِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا  
 قَالُوا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا  
 مُوسَى بْنُ عِرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَرْبَدَعٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْمُضِيلِ

هری نسخه از آن برای مقابلت و تصحیح نود ذی الحی و زدند در خالتیکه  
 در ناخوشی با همه قلوب نگران و هری و حوائجی که بران و انار  
 قیامت همه جانها را بود آن زمره الساعه شی عظیم بوم توهم اندهل  
 کلر ضعیف عمار ضعت و صغ کل ذات حملها و تری انسان سکاوی و ما  
 بیکاری و لکن عذاب الله شدید این فتر بلعیا و اطفال در قمر بعض  
 اباد شیخ حسن از نواحی تبریز متوکل علی الله و متوسلا با اولیاء الله اقامت  
 و بمساحات دنیای مسی الصبر و است ارحم الراحمین عرض حاجات  
 میکرد و غالب باسم بار وف و بارجم متذکر بود که محلی علی علیه السلام  
 پس معتبر از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده هرگاه بشدت و سختی گرفتار  
 شود سببا بگوید بار وف و بارجم و هکذا هر صباح باین دعا ملا و مت  
 داشتیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ يَا خَالِقَ الْفَرَ  
 وَالشَّمْسِ اسْئَلْكَ بِحَقِّ الْأَشْبَاحِ الْخَيْرِ أَنْ تَكْفِيَنِي شَرَّ الْيَوْمِ كَمَا  
 كَفَيْتَنِي شَرَّ الْأَمْسِ وَصَبِّحَ وَسَامَ تِلَاوَتِ بَسْمِ الْمَبَارَكِ مَبْرُكِهِمْ وَبِحَمْدِ اللَّهِ  
 تَعَالَى بِالْكَامِلِ قُوَّةِ قَلْبِ الْهَيْسَانِ خَاطِرِ بَرَكَةِ اذْكَارِ وَدَعَاةِ وَ  
 مَهْمَتِ اِنْ كُنْتُمْ مَشَاعِلَ اَبْرَكَاتِ خُودِ وَتَعْلِفَانِ وَسَكْنَةِ اِنْ سَامَانِ  
 وَخَطَا طُخُوشِ سَرِيرَةٍ وَخُوشِ فُوسِ اِنْ نَسْخَةِ بَدْعِهِ كَهْ اِنْ جَوَانِ اِنْ تَبِ  
 شَدَّ وَصَلَحَاتِ اِسْتَاكَارِ خَامَةِ طَارِ الطَّبَاعَةِ كَهْ اِنْ اَجَارِ اَوَامِرِ  
 دَرِ اِنْ صُنْعَتِ اَبَا عَنِ جَدِّ صَاحِبِ هَرَاكَتِ بَفَضْلِ خُلَا هَمَكِ سَالِمِ  
 وَبِحِفْظِ وَحَاثِ خُلَا يَدِ مَصُونِ وَبِحَقُوظِ مَانَدِهِ وَازِ اِنْ بِلَايِ



اَعْمَ بِمَا عَلَيْكَ وَأَنْ لَا تَأْمَنَ مِنْ عِقَابِ اللَّهِ عَلَى ذَنْبٍ تُصِيبُهُ وَأَنْ لَا  
 تَقْطَعَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَأَنْ تَوْبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذُنُوبِكَ فَإِنَّ  
 الذَّنْبَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَأَنْ لَا تُصِرَّ عَلَى الذَّنْبِ مَعَ  
 الِاسْتِغْفَارِ فَتَكُونَ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِاللَّهِ وَإِيَّاهُ وَرَسُولِهِ وَأَنْ تَعْلَمَ  
 أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِحُطْيِكَ وَأَنَّ مَا كُتِبَ لَكَ لَمْ يَكُنْ لِبُصْبِكَ  
 وَأَنْ لَا تَطْلُبَ سَبْطَ الْخَالِقِ بِرِضَا الْخَلْقِ وَأَنْ لَا تُوَرِّدَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ  
 لِأَنَّ الدُّنْيَا فَايِنَةٌ وَالْآخِرَةُ بَاقِيَةٌ وَأَنْ لَا تَتَخَلَّ عَلَى الْخَلْقِ بِمَا تَقْدِرُ  
 عَلَيْهِ وَأَنْ تَكُونَ سَهْرًا كَعَلَانِيَتِكَ وَأَنْ لَا تَكُونَ عَلَانِيَةً  
 حَسَنَةً وَسَهْرًا كَسِتْمَةٍ وَأَنْ تَعْلَمَ ذَلِكَ كُنْتَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ  
 وَأَنْ لَا تَكْذِبَ وَلَا تَهْلِطَ الْكَذَّابِينَ وَأَنْ لَا تَغْضَبَ إِذْ أَسْمِعْتَ خُفَاؤَ  
 أَنْ تُوَدِّبَ نَفْسَكَ وَهَذَا وَوَلَدَكَ وَجِبْرَانَكَ عَلَى حَبِ الطَّاقَةِ  
 أَنْ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ وَلَا تَعَامِلَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْحَقِّ  
 وَأَنْ تَكُونَ سَهْلًا لِلْقَرِيبِ الْبَعِيدِ وَأَنْ لَا تَكُونَ جَبَارًا عَنِيدًا وَأَنْ  
 تَكُونَ مِنَ السَّابِقِينَ فِي الْهَيْكَلِ وَالِدَعَاءِ وَذِكْرِ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْقَبْرِ وَ  
 الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَأَنْ تَكُونَ مِنْ قَرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَتَعْمَلَ بِمَا فِيهِ وَأَنْ تَسْتَغْفِرَ  
 أَلْبَرًا وَالْكَرَامَةَ بِالْأَوْثَانِ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَأَنْ تَنْظُرَ إِلَى كُلِّ مَا لَمْ يَرْضَ لَكَ  
 لِنَفْسِكَ فَلَا تَفْعَلْهُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَمْلُ مِنْ ضِلِّ الْجَبَرِ وَلَا تَسْتَلْ عَلَى  
 أَحَدٍ وَأَنْ لَا تَمْنَحَ عَلَى أَحَدٍ إِذْ أُنْعِمْتَ عَلَيْهِ وَأَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَكَ  
 سِجْنًا حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكَ جَنَّةً وَمِهْدًا أَرْبَعُونَ حَلِيمًا مِنْ أَسْقَامِ عَلَيْهَا

الهانسي واسمعيلى بن زينا وجميعا من جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن  
 عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عليه السلام قال  
 ان رسول الله صلى الله عليه واله اوصى الى اهل البيت من علي بن ابي  
 طالب وكان فيما اوصى به ان قال له يا علي من خط من امتي اربعين  
 حديثا بطل به ذلك وجه الله عز وجل والدار الآخرة خسر الله  
 تعالى يوم القيمة مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين  
 حسن اولئك رفيقا فقال علي عليه السلام يا رسول الله اخبرني ما في  
 الاحاديث فقال ان تؤمن بالله وعدك لا شريك له وتصدق ولا تعد  
 غيره وتقيم الصلوة بوضوء نافع في مواقيتها ولا تؤخرها فان في ذلك  
 من غير علة غصب الله عز وجل وتؤدي الزكاة وتصوم شهر رمضان  
 وحج البيت اذا كان لك مال وكنت مستطيعا وان لا تعق والدك  
 ولا تاكل مال اليتيم ظلم ولا تاكل الربوي ولا تشرب الخمر ولا شربا  
 من الامثلة السكرية ولا تزني ولا تلوط ولا تمش بالنميمة ولا تحلف  
 بالله كاذبا ولا تشرف ولا تشهد شهادة الزور ولا حد قريبا كان او  
 بعيدا وان تقبل الحق من جاء به صغيرا كان او كبيرا وان لا تترك  
 الى ظالم وان كان قريبا جسيما وان لا تعمل بالهوى ولا تقدر المحسة  
 ولا تراعي فان ايسر الراسخك بالله عز وجل وان لا تقول لقصير  
 قصير ولا لطويل اطويل من يملكك عيبه ولا تشتر من اهل من  
 خلق الله وان تقصر على البلاء والمصيبة وان تشكر نعم الله التي

صغیر باشد یا کبیر میل و تمسک نکند بطالم اگر چه نزدیک و قوم و خویش  
باشد و عمل نکند بخواهی نفس و همت نه بندی بر آن محضه و در پاکتی که  
بر بدن سپشکه کی از زانوسرکت بخداوند عز و جل و بشخص کوتاه قد  
نکونی ای صغیر و بلند قد نکونی ای طویل که با این خوف عیب او را قصد  
کنی و مضمره نمائی یکی را از مخلوق خلأ و صبر نمائی بیلا و مصیبت و شکر  
نمائی بجهت های خدا که بتوانم و عطا فرموده اند از او و خاطر جمع بنبائی  
از عذاب خلأ در مقابل خواهی که بان گناه میرسی و ما بوسه نشانی از رحمت  
خدا و اینکه تو به نمائی بوسه خداوند عز و جل از گناهان بخوبی بدستی که  
تا شب از ذنوب بمانند کمی است که او را گناه نباشد و پسکه امر او را نکند بگناه  
تا استغفار پسک را بماند استغفار کنند باشی بخدا و ابات و در سل خدا و اینکه  
بدانی آنچه میرسد تو بپند که از تو رد شود و آنچه از تو گذشت و رد  
شده نیست بلکه بتو برسد و طلب نکند غضب خدا را برای رضای مخلوق  
و اینکه دنیا را بر آخرت اختیار نکند زیرا که دنیا فانی است و آخرت باقی و  
اینکه بخل نکند به برادرانش با آنچه قدر طاری بر او و اینکه باشد سیر  
و باطن تو مثل علامت و نباشد ظاهر تو حسن و زیبا و سریره و باطنیت  
زشت و قبیح و اگر چنان کنی از منافقان مببائی و اینکه دروغ نکونی  
و با دروغ گوینان مخالطه نکند و غضب نمائی و قتی که حقی بشوی و اینکه  
بنفس خود و باهل و اولاد و همسایگان خود تا دلب نمائی بقدر طاف  
و عمل نمائی با آنچه دانسته معامله نکند با احدی از خلق خلأ مگر با حق

وَحَفِظَ مَا عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ وَ  
 أَجْمَعِهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَحَسْرَةُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
 مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَفْطَانًا فَقِيًّا  
 تَبَجَّهَ ظَاهِرًا حَدِيثِ شَرِيفِ ابْنِ اَكْبَرِ كِتَابِ رَسُولِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 عَنْهُمُ وَصَافِيَّ بَاقِي حُجَّتِهَا بِمَرْغَبَةٍ مُرَوِّدَةٍ هِيَ كِي زَامَتِ مَنْ خُطَّ كُنْدُ  
 جَهْلٍ حَدِيثِ كِتَابِ كُنْدُ بَا أَوْضَاءِ خِلَاوَذَا اَلْأَوْتِ رَاخِذًا وَكُنْدُ بَا اَلِ  
 وَتَعَالَى عَشُورَ مِكَدَا اَوْدَارِ وَبِاسْتِغْفَارِ اَزْ وَصَدِّيقَانِ وَشَهْدَاءِ  
 وَصَلَّاهُ وَابْتِشَانِ خَوْبِ فِيقِ هَسْتِ كُنْدُ حُجَّتِهَا بِمَرْغَبَةٍ مُرَوِّدَةٍ هِيَ كِي زَامَتِ مَنْ خُطَّ  
 اللَّهُ مِنْ خَبَرِهِ كِهْ جِسْتِ اَنِ اَخَادِشِ بِرِ حُجَّتِهَا بِسُورَةِ قُرْمُودِ اِنِ بَسْتِ  
 اِيْمَانِ بِنَاوِي بِخَدَا كِهْ وَاحِدَا كِتِ اَوْدَا شَرِكِ بَسْتِ وِبَاوِ عِبَادَتِ كِهْ  
 وَعِبَادَتِ نَمَانِي بِغُورِ وَنَمَانِ بِلَاوِي بِوَصُوءِ كَامِلِ دُرْمُو اَمِيتِ خُودِ  
 بِنَا خِرِ نَسْتِ اَزِي غَاوَرَا اَزْ وَفَشِ لِسِ بِدُرْسِ بَكِهْ دُرْمَا خِرَانِ بِدُونِ  
 غَضَبِ خَدَا وَبَدَرِ جَلِ مِيسَا شُدْ اَزَا كِهْ زَكُوَّةِ رَاوِرُزِهْ بِكِي مَاهِ  
 رَهْمَتَا رَاوِجِ بِبَسْتِ بِجَلِ اَزِي وَفَتِهْ كِهْ تَامَالِ اَبَا شُدْ وَمُسْتَطِيعِ بَا سَقِ  
 غَاقِ نَشُوي بِرِ پِدَرِ رُو مَادِرَتِ وَنَخُورِي هَا لِيَقِيمِ رَا بَا ظَلَمِ وَنَخُورِي طَالِ  
 رِوِي وَشَرَابِ نَخُورِي هِيچِ چِي زَانِ شَرِ بِيَا تِ كِهْ كُنْدِ نَخُورِي وَنَا  
 يَكِهْ وَلَوْ اَطْنَكِي وَشَمِ وَرِ فَنَارِ نَكِي بَا قَامَا حِي وَبَخْنِ چِي وَقَسْمِ رُوعِ  
 بِخَدَا نَخُورِي وَدُرْدِي نَكِي وَشَهَادَتِ دُرُوعِ نَمَانِي بِرِ اَحَدِي خَوَاهِ  
 قُرْبِ يَاسَلَا بَعِيدِ وَابْنَكِهْ قَبُولِ كَفِي حَقِّ رَا اَزْ هَرِ كَسِي كِهْ اَوْدَا بِنَا وَرِ كِهْ

فقطع الیسب کما ربح طبع ابن کتاب مستطاب لثربنا یح طبع او کا  
 جتنا امل الشعر اقامت را غلا الحسیر خیال شمس المخلص بطلو عی  
 نراذ الله یوفی بعه

در زمان حدیو عدالتین	که حق ملک و دین بدو یابد	سائیه حق مظهر الدین شاه
که چنانچه ز عدل را یابد	انکه آهوی بکند عدالتش	در کلام غنم کفر آساید
ایمقالات نفیر کفرش	دل اهل سخن بوجد اید	کاملان را بدیع عواش
فرج و خرم بر بخشاید	جاها را را آیه خاطر	دیدنش ز ملک محمل بر ناید
هر مقام را از آنکه بکشا ی	بر رخ تاب علم بکشا ی	بی تکلف بملک مکر مسته
جاده مستقیم بنماید	بود در بر دشمنان هر چند	چشمه خود بکل پستلاید
شیخ و الانبیا محض آنک	جر طریق ادب نریماید	مبع وصل کن ز زبان خود
صفات حمیده ستاید	دید این کج پر کالی را	در حقیقت خفا می شاید
حواس کوی سفار از طبعو	همگان را زیهنه و یاید	کبر بطعن کما شسته مشلا
انچنانیکه شاید و یابد	این مقالات را طبع و یابد	تا سراز غر برفلاک ساید
سر در طرقت راه تمام خود	از حدیث دست پنهانید	بی ناریج او طلوعی را
ملک در روح قدس فرمانید	در راه اهل فاسق از سرشوی	هر دم این جبت بغیر بسراید

این مقالات ز ملک محمل نندلی سر کلام دین بیفرا یابد

۵۲۶ ۷۸۹

۱۳۱۵  
 هر کس لب این کتاب مستطاب شد در خیابان الماسیه جنب  
 مدرسه مریضه هند ضیاء بر کان عالی جا کر با اسماعیل بن جعفر

و اینکه نرم و سهل باشی برای نزدیک و دور و بناتش چنان عند و  
 نباد کی از شمع و قندیل و دعا و ذکر مرگ و آنچه بعد از مرگست از بیا  
 بهشت و آتش و اینکه بناد نمائی از خواندن قرآن و عمل غائی یا بجز در  
 قرآنست و غنیمت شماری بنکوکاری و کرامت زان مؤمنین و مؤمنات  
 و اینکه ملاحظه کنی بهر آنچه که در این غنیمتی فعل از برای نفس خود  
 پس از آن فعل بناری یا حد از مؤمنین و مملول بناتش از عمل آخر  
 و یا حد ثقیل و کل بناتش و غنیمت نکنداری یا حد و مقبکه انعامی و  
 کرده باشی و اینکه بناد تو زندان باشد که تا خداوند عالم برای  
 تو جنت و بهشت همی ناماید پس اینها چهل حدیث است هر کس از این  
 من مستقیم باشد زبانها و یاد از دانه آن من داخل میشود بهشت  
 و رحمت خداوند و میشود از افضل اس و صاحب مردم بسوی خداوند بعد  
 از انبیاء و اوصیاء و محسوس میکند او را خداوند عالم و در قیامت  
 با پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحان و حسن  
 اولئك رفيقا و السلام خبر خنامه  
 مِثْلُكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ  
 التَّنَافُوتِ  
 ثم بالخير والسعادة يعون الله و توقیه بید الاقل الكتاب براهین  
 الشیخ ای غفر الله ذنوبه  
 فی شهر ربيع الاخر سنه ۱۲۱۵  
 و بعد از آن بناد  
 و کنوز السعاده  
 معانی الذکر و ذکر  
 و اسرار و نبات  
 جایز است

۱ کتاب چهارده  
 در صرف و نحو  
 که چاپ شده  
 ۲ کافی العرف  
 در علم غرض  
 ۳ التحاب  
 ۴ شرح المستقیم  
 ۵ دیوان قصائد  
 مناب و مرآت  
 عربی و فارسی  
 ۶ حقیقه الامر  
 بیان مسلمات  
 بنی الامم  
 ۷ تحقیقات علمیه  
 ۸ کنوز السعاده  
 معانی الذکر و ذکر  
 الایاد و سبل السعاده  
 ۹ تحفة الاسال  
 ۱۰ و بعد از آن بناد  
 و کنوز السعاده  
 معانی الذکر و ذکر  
 و اسرار و نبات  
 جایز است

تطعمه ایست که در این طبع این کتاب مستطاب از نیایم طبع انکا  
 جتا اعلی الشجره القا میرزا غلامحسین خان شیرازی المتخلص بطلوعی  
 مراد الله توفیق

در زمان حیدر علی خان که همه ملک و دین بدو باید سائیم حق مظهر الدین شاه  
 بجهان را ز عدل دادند انکه آهو بکند عدلش در کام غنم آساید  
 ای مقالات نعره کز گوش دلا اهل سخن بوجداید کاملان را بدیع عنوان  
 نوح و خرم برمشاید جا ملان را ز آینه خاطر دیدنش زلف حوّل برزاید  
 هر مقاله را که بکتابی بر دشت تاب علم بکشاید بی تکلف بملک مفرستد  
 جاده مستقیم بنماید بود در دیر ده خفا هر چند چمنه خور بیکل پنداید  
 شیخ الانبیا عجلت انک جز طریق اوج نریماید مبع فصل کن زبان حرد  
 صفات حمیده بنماید دیدن کج پر کزانی را در حقیقت دعای نماید  
 خواست کوی سعادت نطقو همکارا ز پیکند و یاید کبر بطبعین کاشته شد  
 اینجا نیکه شاید و یاید این مقالات را بطبع رسانا تا سراز غر بوفالک ساید  
 سر در طبع تراهم و از حد پشت دست بنماید بی نار بج او طلوعی را  
 مدد در روح قدس فرماید در بر اهل دانش از سرشوی هر دم این بیت نغمه برآید  
 این مقالات نیک جان دلد میر کعلم دین بیغزاید  
 ۱۱۹ ۵۲۶

۱۳۱۵  
 هر کس طالب این کتابست قریب باشد در خیابان الباقیه جنب  
 مدرسه مریضه هند علی برکان علی جا کر با اسمعیل بنی برنج

و اینک نرم و سهل باشی برای نزد یک و دور و بناتق جبار عیند و  
 زیاد کنی از تسبیح و تهلل و دعا و ذکر مکرر و آنچه بعد از مرگست از قبای  
 و بهشت و آتش و اینک زیاد نمائی از خواندن قرآن و عمل نمائی با آنچه در  
 قرآنست و عنایت نمایی بنیکوکاری و کرامت نامومنین و مؤمنین  
 و اینک ملاحظه کنی بهر آنچه که راضی نمیشوی فعل آنرا برای نفس خود  
 کنی و از فعل بناری یا حد آن مؤمنین و مملول بناتقی از عمل خیر  
 و احدی ثقیل و کل بناتق و نیست نکذاری یا حد و قبیله انعام یا و  
 کرده باشی و اینک در بنای خود تو زندان باشد تا خداوند عالم برای  
 تو جنت و بهشت هم پیاپی نماید پس اینها چهل حدیث است هر کس از این  
 من مستقیم باشد در اینها و یاد دارد آنها آن من داخل میشود بهشت  
 و رحمت خداوند و میشود از افضل نام و حبس مردم بسوی خداوند بعد  
 از انبیاء و اوصیاء و محسوس میکند و خداوند عالم روز قیامت  
 با پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحان و حسن  
 اولئك رفقا و السلام خبر خیر ما  
 مینک و فی ذلک فلیتقوا  
 التناصوت  
 تم بالخیر و السعادة یعون الله و توفیقہ پیدا لافل الکتاب فی حدیث  
 التبرکات عن عمر الله ذوقه  
 فی شهر ربيع الاول سنة ۱۲۱۰  
 و من الله ما  
 و کون السعادة  
 مع الکریم و  
 و اسرارها  
 جلیست

صورت بعض  
 تا ایضا جبار  
 استناد الله  
 علیه الاستناد  
 اذ لم الله حلا  
 و ذلک احتیال  
 کتابت چهاراد  
 در صرف و نحو  
 که بنای شده  
 ۲ کافیه العروج  
 در علم و فقه  
 ۳ کتاب الحساب  
 ۴ تشریح الحقیق  
 ۵ دیوان فصاحت  
 مناب و مراف  
 عربی و فارسی  
 ۶ حقیقه الکریم  
 بیان مسئلها  
 بنویسند  
 ۷ تحقیقات علمیه  
 ۸ کتب و تالیفات  
 مترجمه و تالیفات  
 الایام و سیرت  
 ۹ قصه الانسال  
 ۱۰ و من الله ما  
 و کون السعادة  
 مع الکریم و  
 و اسرارها  
 جلیست